

اعلامیه مشترک:

توطئه علیه جنبش ملی - دموکراتیک
مردم کردستان را محکوم می کنیم

در صفحه ۲۷

رژیم اسلامی : حکومت وحشت

جمهوری اسلامی ، همچنان حکومت جنایت، حکومت شکنجه و کشتار است. از هنگام مرگ خمینی تا امروز هیچ تغییر اساسی و ماهوی در این زمینه در رژیم اسلامی رخ نداده است. تنها دگرگونی در این عرصه آن است که بدلائل مسائل حاد بین‌المللی بویژه تجاوز رژیم صدام بکویت و اهبار و گزارشات روزمره مربوط به تلاشهای جهانی برای بیرون راندن عراق از کویت ، از درجه توجه و حساسیت جهانیان نسبت به جنایات رژیم اسلامی گاسته شده است . این هم بخشی از خدمتی است که رژیم صدام باحمله به کویت به رژیم اسلامی کرده است.

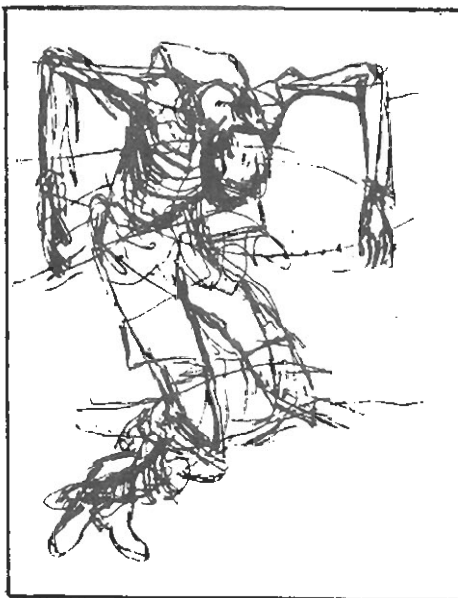
دومین گزارش کمیون بشر سازمان ملل که توسط رینالدو گالیندویل فرستاده سازمان ملل به ایران ، در ماه جاری انتشار یافت، بخشی از جنایات هولناک حکومت آخوندها را از فروردین سال جاری ببعده بر ملا ساخته است. در گزارش آمده است که: اعدام، قطع دست و پای زندانیان، شلاق زدن و شوک الکتریکی و انواع شکنجه‌های دیگر از اقدامات معمولی حکومت اسلامی است که در سال جاری همواره ادامه داشته است. محروم کردن اقلیت‌های مذهبی از ابتدائی ترین حقوق خود بویژه در مورد بهائیان همچنان توسط حکومت اسلامی ادامه یافته است . در گزارش گالیندویل آمده است که از فروردین تا آبان سال ۶۹ حداقل ۱۱۳ نفر ایرانی در زندانها اعدام شده‌اند که اغلب آنها نه تنها وکیل مدافع نداشته اند بلکه حتی اتهام رسی علیه آنها وجود نداشته است. در گزارش برای نمونه آمده است که یک شهروند ایرانی به‌اتهام دزدی نخست ۷۴ شلاق میخورد و پس از آن دست‌وی را با " شمشیر امام‌علی" قطع میکنند.

بقیه در صفحه ۲

سود و زیان مالی

بحران خلیج فارس

"خطر جنگ" در "خلیج" میلیارد ها پوند برای بریتانیا سود به‌مراه داشته است. سه کشور از پنج کشور عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل "بریتانیا" اتحاد شوروی و چین از بالا رفتن قیمت نفت که بااحتمال آغاز جنگ درخلیج و محاصره اقتصادی سازمان ملل به‌مراه بوده، میلیارد ها دلار سود می‌برند . این خبر بوسیله روزنامه ایندپندنت از یک گزارش داخلی سازمان ملل کسب شده‌است. گزارش سازمان ملل همچنین به سودهای سرسام آوری که اوپک و سایر ملل در حال توسعه تولید کننده نفت بدست می‌آورند و به ۱۵۴ میلیارد دلار در سال بالغ خواهد شد اشاره می کند . از این میان نروژ درآمد اضافی ۱۰۴ وکانادا ۲۷ میلیارد دلار بدست می‌آورند. بقیه در صفحه ۵



مصاحبه با محمد باقر مؤمنی

کار فرهنگی و نقش هنرمندان داخل و خارج کشور

کار فرهنگی در دوران های فترت اجتماعی - سیاسی مثل امروز ایران بیشتر از دوران های عادی حیات اجتماعی اهمیت پیدا میکند. در دوران فترت هم که از لحاظ سیاسی یک دوره فترت و از لحاظ فرهنگی یک دوره حاکمیت ارتجاع فکری را مستعدانند کار فرهنگی جای بسیار مهمی را در زندگی ایرانی ها اشغال میکند.

نگاهی به مصوبات کنگره اکثریت

دیدگاه ها

■ ضرورت تحول چپ:

■ مشخصات سیاسی به جای مشخصات مسلکی «ب و آزاد»

■ ما به روابط متمدنانه نیاز داریم (علی کشتگر)

■ جو پندار آمد از عقل دیگر مگر (پولاد همایونی)

جهان

■ شرق - یک سال بعد

■ راه حل مسالمت آمیز و جنگ داخلی در آفریقای جنوبی

صفحه آزاد

■ نقد یک توهم و طرح توهمی دیگر (حمید امیری)

■ برای تشکیل سازمانی جدید فعالانه تلاش کنیم (معین)

فرهنگی

■ خاموشی اخوان و مطبوعات

■ چهلمین روز در گذشت مجید محسنی

■ آخرین مصاحبه دکتر خانلری

رژیم اسلامی : حکومت وحشت

خلیج فارس رقابت برای توسعه روابط اقتصادی با رژیم اسلامی میان دولت‌های مختلف اروپای غربی بالا گرفته و به‌عزائم آن دیدگان این دولت‌ها نسبت به مسائل سرکوب و کشتار در ایران ناپیوسته شده است.

برای یک دوره دهساله همه دولت‌های پیش‌گفته، بخاطر منافع اقتصادی و سیاسی شان از رژیم صدام حسین پشتیبانی کردند. سرکوب و کشتار وحشیانه این رژیم در داخل و سیاست تجاوز کارانه و جنگ طلبانه آن در منطقه مورد انقضای قرار گرفت. رژیم صدام از همه کجای اقتصادی و سیاسی و نظامی لازم برخوردار شده، به‌مخرب ترین سلاح‌های شیمیایی مجهز شده... اینک با تجاوز این رژیم بکویت ورق برمیگردد. گوئی این بار نوبت رژیم اسلامی است که قرار است از کجای دولت‌های پیش‌گفته برخوردار شود. سردمداران حکومت اسلامی که این مسائل را به تجربه دریافته اند، خود را برای ایفای همان نقشی که رژیم صدام در ده سال گذشته داشت آماده کرده‌اند. این نقش رامیتوان چنین خلاصه کرد: همگامی با منافع این دولت‌ها، دریافت کمک از آنها و درعین حال ادامه سیاست سرکوب و کشتار و ترور در داخل.

ابوزیسون ایران باید در برانگیختن افکار عمومی جهانی علیه سرکوب و کشتار در ایران به اقدامات هماهنگ و پیگیر روی آورد و در همین زمینه خواستار آن گردد که سازمان ملل متحد و کشورهای عضو سازمان نسبت به گزارش گالیندویل حساسیت و واکنش نشان دهند.

است که سیاست سرکوب و کشتار و ترور حکومت اسلامی توسط جویع بین‌المللی و دولت‌های مختلف جهان بی‌پایان مانده و بیش از پیش نسبت به آن به دیده انقضای نگریسته می‌شود.

قربانی کردن حقوق بشر به پای منافع اقتصادی و سیاسی ماستانه سیاست معمول دولت‌های بزرگ و کوچک است که به دنبال کسب سود بیشتر و موقعیت بهتر در بازار ایران‌اند. دولت فرانسه و روزنامه‌های فرانسه در برابر ترورهای که در این کشور توسط رژیم اسلامی صورت می‌گیرد، با وجود آنکه از سرچشمه جنایت اطلاع دارند، سکوت می‌کنند، و با پایک اغاره کوتاه از آن می‌گذرند. اطربش همچنان از حداقل همکاری برای تعقیب فائول شایسته شده دکتر عبدالرحمن قاسلو و عبدالله قادری امتناع می‌کند. دولت فرانسه که بیش از سایر دولت‌ها مدعی دفاع از حقوق بشر است، با آزاد کردن تروریه‌های رژیم اسلامی که دستفان بجنایت و آدم کشی آغشته بوده، در برابر ترورهای بعدی حکومت اسلامی انقضای میکند و بدینوسیله حقوق بشر را لگدمال می‌نماید. با وجود آنکه بگفته سخنگویان رژیم اسلامی فتوای قتل سلمان رشیدی هنوز معتبر است و همچنان تروریه‌های رژیم اسلامی به دنبال ترور وی هستند انگلستان از شرط خود صرفنظر کرده و روابط خود را با حکومت آخوندها از سر گرفته است. سایر دولت‌ها از جمله آلمان، اسپانیا، ژاپن و فیره نیز برای منافع اقتصادی خود حاضرند علیه حقوق بشر به‌مهر اقدامی دست بزنند، بجزه باقران شدن نفت، بالا رفتن درآمد ارزی رژیم اسلامی و بحران

در گزارش گالیندویل چند کشور اروپای اخیر نویسندهگان نامه به نفع ندها اشاره کرده است. این گزارش از جمله شرایط بسیار بد زندانیان رژیم را ترسیم میکند.

اما این گزارش که این رژیم را در آتش می‌پاک‌کشی پشمن فرقی کرده وحشت رژیم اسلامی را برانگیخته است، طعنا... می‌تواند فقط کوشش از سیاست سرکوب و کشتار رژیم اسلامی را توضیح دهد.

اعزام تروریه‌ها به کشورهای اروپایی برای کشتار مخالفان، شکنجه و سرکوب و تروریه‌ها در اقصی نقاط کشور و فشارهای روحی و روانی بر رژیم در سراسر کشور نیز جنبه‌های تروری از سیاست سرکوب رژیم اسلامی است که در جهان بقوت خود باقی هستند. پس از برگ عینی نه تنها ترور مخالفان رژیم متوقف نشده بلکه شدت گرفته است. در این دوره دست کم ۱۲۳ نفر از مخالفان فعال حکومت اسلامی در خارج از کشور قتل رسیده‌اند که دکتر عبدالرحمن قاسلو رهبر مردم کردستان ایران و جیره سیاسی برصفت کشوران و عبدالله قادری عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات کردستان از اولین قربانیان این تروریه‌ها محسوب می‌شوند. آخرین ترور که درباره گذشته انجام گرفت ترور سیروس الهی در پاریس بود. به‌رابطه اطلاع رسیده توسط تروریه‌های رژیم اسلامی که میان تهران و پاریس در رفت و آمد و با سفارت رژیم اسلامی دفتر هواپیمایی رژیم در پاریس فعالیت تروریه‌های خود را هماهنگ می‌کنند ترور شده است. اما آنچه نگران کشورهای غربی است، آن

چه آهسته روز در گذشت مجید حسینی

تاتر معاصر ایران یوده است. او نگاهی نافذ کلامی گویا و قلبی سلو از دوستی و مهربانی داشت. در ۲۵ کار رادیویی، ۲۵ نمایش ۲۵ فیلم سینمایی بازی داشته و همواره با جوانان در این کار همراه بوده است.

در مجلس بزرگداشت گوشه‌هایی از فیلم "انسانها" و "پرستوها به‌لانه بازیگرند" تیز بنمایش گذاشته شد و فیلمی که مقدمات مرگ مجید حسینی در آن وقوع می‌پوشند، این فیلم مجید حسینی را در حال اجرای برنامه‌ای برای زلزله زدگان رودبار و منجیل نشان می‌دهد. وی روبه تماشاچیان سجده می‌رود و خاک را می‌پوسد و می‌گوید: خاک اینجا با منجیل و رودبار یکی است. من خاکی را می‌پوسم که روی میزبانم ریخته است. من بگور آنها بوسه زدم و از طرف همه و هیله دارم که همه ملت ایران تطهیرت عرض کنم.

پس از این گفتار مجید حسینی از هوش می‌رود. پس از ۵ روز خواب بوقت بخواه ابدی می‌رود. در پایان مراسم حاضران در مجلس شاهد فیلمی از تکیب جنازه و تدفین مجید حسینی بودند که توسط علی امصرتجات برداشت شد. و با ترانه "غدخزان" بدیع زاده همراه است. (نقل از مجله "دنیای سخن" شماره ۳۳)



برگذاشت. احمد قدکچیان قطعه شعری از توحش نگهبان دکلمه کرد. حسن گلنراقی خواننده ترانه معروف "رابوس" قطعه شعری از شیخ بهائی را، با آهنگی که خود ساخته بود، خواند. گرمای مدایش پس از گذشت سالانی چند هنوز همان شور و حال را به مجلس می‌داد. قاسم جلیلی نیز همراه با اولین ملکی ترانه‌های قدیمی "دنیازتوسیرم" و "ابواج گارون" را که از اشعار مورد علاقه مجید حسینی بوده است خواند که مورد توجه فراوان واقع شد.

سیدس هابون خرم با گروه نوازندگان جوان خود آهنگی بنام "در آن شبی که برنگفتی" را به مجلس عرضه کرد.

کمال زین‌الدین رئیس "انجمن ادبی کمال" سخن سخنانی در مورد جلوه‌های بدیع روح آدمی در هنر، و هنر به عنوان صورت یگانه و حقیقی سطح تمدن علت راه یابی و ترقی مجید حسینی را در عالم هنر دو چیز دانست: اول ایفای نقشهای مختلف هنری که خود از موفق درونی مجید حسینی به‌متر سرچشمه می‌گیرد. دوم خلقیات انسانی که در وجود او بسیار بود.

حسین احمدی عضو هیئت مدیره "انجمن محافظان ادب" نیز در توصیف مجید حسینی گفت: از سال ۱۳۱۹ تا ۱۳۶۹ یعنی مدت ۵۰ سال پیکر

به مناسبت چهلین روز درگذشت مجید حسینی مراسم بزرگداشتی بگوش "انجمن هنرمندان ایران" در سالن تئاتر شیر برگزار شد.

در این مراسم برنامه‌های متنوعی چون سخنرانی، آواز، موسیقی زنده، دکلماسیون اجرا شد و گوشه‌هایی از فیلم "مجد حسینی بنمایش در آمد.

مجید حسینی خود در بخشی از وصیت‌نامه‌اش می‌گوید: "بجای سفارح سوم وقت هفت و چهارم و این تفریقات، هر شبی که می‌توانید سخن است خرج بشود، پول آن را یک‌بار به خانواده که صلاح میدانید بدهید عاید کوچکترین شکر در زندگی آنها داشته باشد... فقط برای این و اقوام می‌توانند یک روز عمر بنیاید برای دیدار خانفان و نزدیکانم در خانه انور هم مع بشوند. از گریه و شیون خوش نسایند. اگر احیانا شعری یا کسی که اشعار خوبی بداند چند خط شعر آیم نه اشعار همانگیز و فیره که برشوم است. بلکه اشعار که انسان بتواند از آن سربلغ بگیرد بخواند. منون می‌شوم و اگر بتوانید از یک نواز موسیقی اصیل ایرانی برای اینکه حوصله مردم هم بی‌سرود استفاده کنید هم خوب است... لهذا فراموشان بشود لبخند هم صورت و هم صورت از روی لبها می‌کند. باشد مهربان باشد." و این مراسم که در ساعت پنج ساعت به طول انجامیده در فضایی نادر و نظمی پیش

نگاهی به مصوبات کنگره اکثریت

نخستین کنگره سازمان فدائیان خلق ایران "اکثریت" سرانجام برگزار و آنچه که به نام مصوبات این کنگره به تأیید نمایندگان رسیده بود منتشر شد.

در این مقاله، برر خود کنگره اکثریت چند مسئله مهم یعنی خطی مبارزه با جمهوری اسلامی، رد اتحاد با سلطنت طلبان و سیاست ائتلافی جمهوریخواهانه و ارزیابی از خط مشی گذشته حمایت از رژیم جمهوری اسلامی و وحدت با حزب توده، مورد اشاره قرار میگیرند.

کنگره اکثریت، در زمینه خط مشی مبارزه با جمهوری اسلامی، شعار "پایان دادن به رژیم جمهوری اسلامی" را جایگزین شعار تاکنونی سرنگونی رژیم کرده است. در توضیح این جایگزینی تنها بذکر این عبارت اکتفا شده است که: "موم نمایندگان در اظهارات خود تأکید نمودند که شعار "سرنگونی" بدلیل مطلق کردن عنصر قهر نمیتواند سیماي سلامت جوی سازمان و انزجار ماز خون ریزی را منعکس نماید".

حذف این شعار و استدلال مربوط به آن از جوانب مختلف قابل نقد و بررسی است. در وهله اول باید گفت که اعتقاد بر ضرورت سرنگونی رژیم قبل از هر چیز و در اساس متضمن و بیانگر یک تحلیل مشخص از ماهیت و موقعیت رژیم است. تحلیلی که کلیت رژیم را ارتجاعی و آنرا بمثابة مانع اصلی دموکراسی و رشد و شکوفایی آزاد جامعه ایران ارزیابی میکند. نتیجه منطقی این تحلیل از رژیم آنگونه است که استقرار واقعی دموکراسی و تأمین رشد و تکامل جامعه ایران در گرو جایگزینی تام و تمام رژیم جمهوری اسلامی با یک رژیم جمهوری دموکراتیک است و مضمون و معنای واقعی این جایگزینی بطور صاف و ساده همان عبارت "سرنگونی" است. در صورت توافق با این تحلیل و ارزیابی که رژیم جمهوری اسلامی مانع اصلی استقرار دموکراسی است و در صورت اعتقاد به ضرورت جایگزینی تام و تمام آن با رژیم دموکراتیک، آنگاه نه‌نیازی بتوجه "رد" و "حذف" شعار سرنگونی خواهد بود و نه همچنین ضرورتی بر تکرار مکرر آن.

شعار سرنگونی قبل از آنکه پیش از آنکه این یا آن شکل مبارزه و یا آنطور که اکثریت بیان میدارد مترادف با "مطلق کردن عنصر قهر" باشد، متضمن یک ارزیابی صحت از رژیم و ضرورت جایگزینی آن با رژیمی دیگر است. در حقیقت اگر پذیرفتن یارد این شعار نه الزاماً مترادف با شیوه‌های قهر آمیز یا سلامت جوینان مبارزه، بلکه درکنه مضمون خود بیانگر وجود تفاوت در ارزیابی از ماهیت و موقعیت رژیم، طرفیت آن است و سوی تحولات مفروض آتی آنست. بیجهت نیست که پاره‌ای از نیروهای سیاسی مخالف شعار سرنگونی، همزمان با "رد" و "حذف" آن بر ضرورت همزیستی سلامت آمیز هم نیروهای سیاسی موجود جامعه (شامل هم سلطنت طلبان و هم جناح یا گرایش در حاکمیت) و به

ضرورت همکاری همه این نیروها برای به اصطلاح برون رفت از بحران اقتصادی - سیاسی جامعه ایران می‌روند.

نه در مصوبات کنگره اکثریت، نه در طرح پدشهادی کمیسیون تدوین‌کننده سند سیاسی و نه در توضیحات شورای مرکزی اکثریت، توضیحی بر این امر این مقدمات ارائه نمیشود. حقیقت را خواست باشیم حذف شعار "سرنگونی" نتیجه منطقی آن ارزیابیهای مقدماتی از رژیم و اعتقاد بر ضرورت همکاری و همزیستی سلامت آمیز همه نیروهای سیاسی جامعه (از طیف سلطنت طلب تا جناحهای حاکمیت) است. استناد به این امر که شعار سرنگونی مترادف با مطلق کردن عنصر قهر است، طرح نادرست مسئله موضع در قبال رژیم و سبب انداختن بر مسائل مهمی است که به آن اشاره شد.

سکن است استدلال شود که در سابقه تفکرو روش جنبش چپ ایران، "سرنگونی" عمدتاً مترادف با مطلق کردن شیوه قهر آمیز مبارزه بوده است و بنابراین حذف این شعار و جایگزینی آن با "پایان دادن" صرفاً ظاهر بر تفاوت در همین اشکال مبارزه آن است. چنین استدلالی نیز بنیاد محکمی ندارد. چرا که در تجربه گذشته حذف آن، به در ارتباط با شیوه‌های قهر آمیز یا سلامت آمیز مبارزه بلکه اساساً در ارتباط با ارزیابی و تعلق از رژیم سلطنتی و جناحهای حاکمیت آن موقع، صورت گرفت. تدوین‌کنندگان خط مشی سیاسی سازمان اکثریت، محتاطاً نظر دارند که در سال ۱۳۵۴ رهبری حزب توده باتأییر شعار بر نامه‌های سرنگونی رژیم شاهنشاهی و جایگزینی آن با شعار "سرنگونی استبداد شاهنشاهی" پیش از آنکه این یا آن شکل مبارزه یا جایگزین کردن مبارزه سلامت آمیز بجای مبارزه قهر آمیز را در نظر داشته باشد، تحلیل جدید از رژیم و روش برخورد جدید به "جناح واقع بین" نظام شاهنشاهی را در نظر داشت.

خط مشی و سیاست حمایتی حزب توده نسبت به رژیم جمهوری اسلامی نیز "از زاویه‌های" دیگر در جهت خلاف استدلال اکثریت در مورد رابطه شعار سرنگونی و عنصر قهر است. خط مشی حزب توده نسبت به رژیم جمهوری اسلامی بر پایه پدشهادی و "حمایت قاطع" از رژیم استوار بود و طبعاً در این خط مشی سخنی هم از "مخالفت" مبارزه "با سرنگونی" (۱) در میان نبود. با این همه آرا روشن نیست که در تفکرو خطی حزب توده و احزاب مشابه، شیوه‌های توطئه گرانه و کودتائی و توسل به اقدامات قهر آمیز خونین، جای ویژه‌ای داشته است؟

بنابراین حتی در زمینه اعتقاد به شیوه‌های قهر آمیز و سلامت آمیز هم این مسئله را باید در نظر داشت که صرف عدم درج شعار سرنگونی بیانگر اعتقاد صریح و صمیمانه به شیوه‌های مبارزه دموکراتیک و سلامت آمیز با تکیه بر مبارزه ۱۳۵۴ توده‌ها نیست. اعتقاد به این امر از جمله مستلزم

گست قطعی و همه‌جانبه باتماسی بنیادها و روشهای توده‌ای است. امری که کنگره اکثریت علیرغم طرح انتقاداتی نسبت به ادغام و وحدت با حزب توده، نتوانسته است بطور جدی به آن بپردازد.

تجارب تحولات مهم جهانی نیز که تغییرات بی‌سابقه‌ای را با روشهای سلامت آمیز پدید آورده، نادرستی استدلال اکثریت را در مترادف و انمود کردن سرنگونی و قهر نشان میدهد. جنبش‌های دموکراتیک کشورهای اروپای غربی، در همین تأکید بر ضرورت سرنگونی و برچیدن حاکمیت‌های توتالیتر، شکل مبارزه سلامت آمیز را به بهترین نحو در پیش گرفتند. در آفریقای جنوبی نیز کنگره‌های آفریقا در همان حال که با در پیش گرفتن مبارزات سلامت آمیز بگفتگو و مذاکره برای تفاهم با دولت آفریقای جنوبی می‌پرداخت، شعار سرنگونی رژیم آپارتاید را کنار نگذاشت.

جنبش چپ دموکراتیک و ترقیخواه ایران می‌بایست با تجهیز هر چه عمیقتر بشیوه‌های مبارزه دموکراتیک و باتکیه بر مبارزه ۱۳۵۴ توده‌ای منادی و مبلغ شیوه‌های سلامت آمیز مبارزه و بیانگر تمایل و خواست واقعی توده‌های مردم برای گذار سلامت آمیز و افشاگر چهره خشن و سرکوبگر جمهوری اسلامی باشد. این جنبش در همین حال نمیتواند توسل رژیم جمهوری اسلامی به قهر مریدان و نهایتاً ضرورت فائق آمدن بر آن را از انظار توده‌ها پنهان کند.

جنبش دموکراتیک ایران در همین تأکید بر شیوه‌های سلامت آمیز مبارزه و گم نهان خطی در چنین مسیری، چنانچه شعار و ضرورت سرنگونی تام و تمام این رژیم را کنار نهد و بدینوسیله راه را بر توجم امکان همکاری با گرایش یا جناحی از آن باز بگذارد جز تضعیف پتانسیل مبارزه برای تأمین دموکراسی و نهایتاً جز ازدست دادن هویت و عظمت مبارزه جوینان خود چیزی بدست نخواهد آورد. بر این اساس میان مبارزه برای سرنگونی رژیم و اشکال سلامت جوینان مبارزه تناقض و تضادی وجود ندارد. اما در پس استدلالی که "سرنگونی" و شیوه‌های قهر آمیز مبارزه را یکسان می‌بیند و به این بهانه شعار سرنگونی را کنار می‌نهد و "پایان دادن به رژیم" را بطاهر با همان مضمون اما بگفته خود در انطباق با شیوه‌های سلامت آمیز، جایگزین میکند، رویای گرایش "همه‌بام" و تمایل به همکاری با گرایش یا جناحی از حاکمیت دیده میشود.

شورای مرکزی سازمان اکثریت، در توضیح مصوبات کنگره و مصوبات دیگر، تنها در صورتی موفق به جلب اعتماد نیروها میشود که با صراحت گرایش و تمایل "همه‌بام" و چشم داشتن بگرایش یا جناحی در درون رژیم جمهوری اسلامی را نشی و رد کند. مسئله اساسی این گفتگو و تکرار با عدم تکرار شعار سرنگونی، چرا که مبتدیان نیز امروزه میدانند که سرنگونی رژیم نه در دستور روز است و نه صرف تکرار این شعار متحقق میشود.

شناسائی نظام سلطنت بعنوان نظامی غیردموکراتیک، در باره سیاست ائتلافی سازمان اکثریت میگوید: "سازمان در سیاست اتحادها بر همکاری و اتحاد عمل و تشکیل جبهه بانبروهای جمهوریخواه طرفدار دموکراسی تأکید دارد و اتحاد با سلطنت طلبان را رد میکند".

رد همکاری و اتحاد با سلطنت طلبان و تأکید بر ضرورت تشکیل جبهه بانبروهای جمهوریخواه در میان مجموعه مصوبات شتابزده و متناقض کنگره اکثریت، مصوبه‌ای است که در زمینه روابط بانبروهای جنبش چپ و دموکراتیک، بار تناقضات قبلی سازمان اکثریت را کاهش میدهد و چشم اندازی اصولی و واقعی بر روی آن می‌گشاید. فاصله‌گیری کنگره اکثریت از سیاست تباهی آفرین همکاری و اتحاد با سلطنت طلبان، طبعاً موجب خوشحالی نیروهای چپ دموکراتیک ایران است. ما بسم خود دربار داشتن سازمان اکثریت از پیوندن مسیر همکاری و اتحاد با سلطنت طلبان تلاش کردیم و اکنون خوشحالیم که اکثریت نمایندگان کنگره علیرغم تمایل آشکار و پیگیر بخشی از رهبری، مصوباتی را امضاء کرده‌اند که همکاری با سلطنت طلبان را رد میکند. ما از این مصوبه کنگره استقبال میکنیم. در عین حال برخورد کنگره با پیش بردن خط همکاری و اتحاد با سلطنت طلبان را ناروشتن و ناگفتی میدانیم. آیا وقتیکه کنگره بدرستی و بصراحت همکاری و اتحاد با سلطنت طلبان را رد میکند، نباید بهمان صراحت و روشنی تنظیم کنندگان و انتشار دهندگان مقاله "پیرامون بنیانه رضایی‌لوی" را معرفی و انتقاد کنند؟ تا آنجا که روشن است افراد معینی مقاله یاد شده را تهیه و در ارتقا سازمان اکثریت بدون امضای فردی در سطح مواضع عمومی سازمان اکثریت منتشر میکنند. درج این مقاله که تماماً بعنوان نظر و موضع کل سازمان اکثریت تلقی شده ضربه سنگین دیگری بر اکثریت و بر کل جنبش چپ و دموکراتیک ایران وارد آورد. بیگمان این ضربه آخری یکی از سنگین ترین ضرباتی بود که افراد یابعبارت دقیقتر فرد معینی طی دهسال اخیر بر سازمان اکثریت وارد کرده است.

برخورد کنگره اکثریت در قبال این مسئله را چگونه می‌توان پذیرفت؟ در اینجا نه برخورد با این یا آن فرد، بلکه مهمتر و اساسی‌تر از آن مساله بر سر اساس مناسبات دموکراتیک درون یک سازمان و ادعای سازمان اکثریت مبنی بر طرد شیوه‌های گذشته و گذار بسوی حاکمیت روابط دموکراتیک است. بواقع چگونه میتوان ادعای یک سازمان را در اعتقاد به مناسبات دموکراتیک جدی گرفت، در حالیکه افراد معینی بشیوه‌های غیر دموکراتیک و غیرمسئولانه نظراتی خاص را بنام کل آن سازمان منتشر میکنند و سپس کنگره آن سازمان یعنی عالیترین مرجع تصمیم‌گیری، درباره این شیوه بغایت ضد دموکراتیک، سکوت اختیار میکند؟ مگر اقدامی فردی درجا انداختن همکاری با سلطنت طلبان بنام کل سازمان اکثریت حرکتی غیر دموکراتیک نیست؟ برخورد کنگره نسبت به این اقدام چگونه بوده است؟ به اعتقاد ما، ادعای سازمان اکثریت بهر دلیل و ملاحظه‌ای، از انتقاد صریح و روشن نسبت به این اقدام واعاده حیثیت از خود پرهیز کند، نیروهای جنبش حق دارند نسبت بدعاوی دموکراتیک آن بدیده تردید بنگرند.

کنگره و برخورد با خط مشی گذشته و وحدت با حزب توده

کنگره اکثریت در هر دو این موارد با تصویب عباراتی کلی و مبهم و محتوای ریشه‌یابی بنیادهای تئوریک - سیاسی خط مشی "شکوفائی جمهوری اسلامی" و "وحدت" با حزب توده خودداری کرده است. در واقع کنگره اکثریت با تصویب چنین بندهائی نشان میدهد که قصد یا توان برخورد جدی و مسئولانه با خط مشی گذشته و درگیری از آنرا نداشته است.

نیروئی که قصد بررسی مصوبات کنگره اکثریت را داشته باشد در واقع امر با پاره ای عبارات کلی، ناقص و شتابزده روبرو میگردد که در فضای مستعمل کنگره و در شرایط فقدان ارائه طرحها و قطعنامه‌های کار شده، برای راهیابی موقت از بحران همه جانبه سازمان اکثریت بتصویب رسیده‌اند، امری که اگرچه در کوتاه مدت بعنوان یک درمان موقتی تلقی میشود، اما بحران را با همه تناقضات و تضادهایش تداوم خواهد داد.

کنگره اکثریت همچنین از بررسی عملکرد رهبری سازمان خود که مسئولیت اساسی انحرافات و خطاهای گذشته را بردوش دارد، عاجز ماند. برخی از رهبران اکثریت آشکارا از پذیرش کمترین مسئولیتی در زمینه خطاهای مرتکب گذشته خودداری کرده‌اند و بهانه "چارچوب‌های فکری خط مشی جهانی" و در واقع با معرفی خود بعنوان جریانی بی‌فکرو اراده‌این چارچوبهای فکری، از خود سلب مسئولیت کرده‌اند. با توجه به اینکه شورای مرکزی جدید تاکنون هویت و اراده مستقلی از خود نشان نداده و همان رهبران و گردانندگان سابق کماکان اداره امور را در دست دارند، آتی‌پیش بینی این نکته که رهبران سابق مترصدند تا بدون حساب پس دادن و بدون پذیرش کمترین انتقاد بار دیگر در شرایط استیصال شورای مرکزی جدید، اهرمهای قدرت سازمانی را رسا و آشکارا بدست گیرند، یک پیش‌بینی واقع بنیانه نیست؟

شرات کنگره اکثریت هم در زمینه مسائل برنامه‌ای و سیاسی وهم در زمینه سازمانی و تشکیلاتی موجب شد تا شاکت‌گیری از کادرها و اعضای سابق و فعال اکثریت، با قطع امید کردن از این سازمان، یکسره با آن قطع رابطه کنند و در جهات مختلف و به صور گوناگون فعالیت فردی یا محفلی روی آورند. در واقع یکی از شیوه‌های شاخه شده رهبران سازمان اکثریت در برخورد با معترضین و منتقدین درونی، ناامید کردن، منفرد کردن و ویران کردن آنان بوده است، امریکه در غیاب یک برنامه و خط مشی سیاسی و تشکیلاتی آلترناتیو برای چاره‌جویی بحران، ساده‌تر و بی دردسرت‌رپیش رفته است.

اکنون سؤال این است که بهر حال کنگره اکثریت با چنین مصوباتی چه نقشی در مسیر آتی حرکت این سازمان خواهد داشت. آیا کنگره مسکنی است که سیر قهرائی و بحران را برای کوتاه مدت بتأخیر انداخته است؟ و یا زمینه ساز برخوردها و راه‌جوییهای جدی و مسئولانه برای پاسخ به محضلات؟ واقعیت این است که مصوبات کنگره اکثریت فی‌نفسه بهیچ یک از مسائلی مبتلابه سازمان اکثریت و بهیچ یک از مسائل جدی جنبش پاسخ نداده‌اند. سرنوشت آتی سازمان اکثریت و کنگره بعدی آن، در واقع امروز قبل از هر چیز به برخوردها و روشهای آتی مسئولان و کادرها و

اعضای سازمان اکثریت بستگی دارد.

چنانچه نیروهای جدی و کادرهای مسئول اکثریت، همین حد از مصوبات کنگره در نقد خط مشی گذشته و نقد وحدت با حزب توده را بزمینه‌ای برای یک ارزیابی عینی و همه‌جانبه از بنیادهای تئوریک - سیاسی حمایت از رژیم جمهوری اسلامی و خط ویرانگر وحدت با حزب توده تبدیل کنند، چنانچه قاطعانه بر موضع و مشی مبارزه پیگیر برای بر انداختن رژیم جمهوری اسلامی تأکید ورزند، و چنانچه با ثبات رای بر ضرورت همکاری و اتحاد عمل نیروهای جمهوریخواه با فشاری کنند، آنگاه میتوان امیدوار بود که سازمان اکثریت بانفی قاطع همه انحرافات تئوریک و سیاسی و تشکیلاتی گذشته، بسم خود در میان مجموعه نیروهای جنبش چپ و دموکراتیک ایران نقش مثبتی ایفا کند. ما بسم خود در چنین راستائی و فقط در چنین راستائی از همکاری و کمک دریغ نمیکنیم و با هر آن ابده و گرایش مغایر با چنین راستائی مبارزه میکنیم.

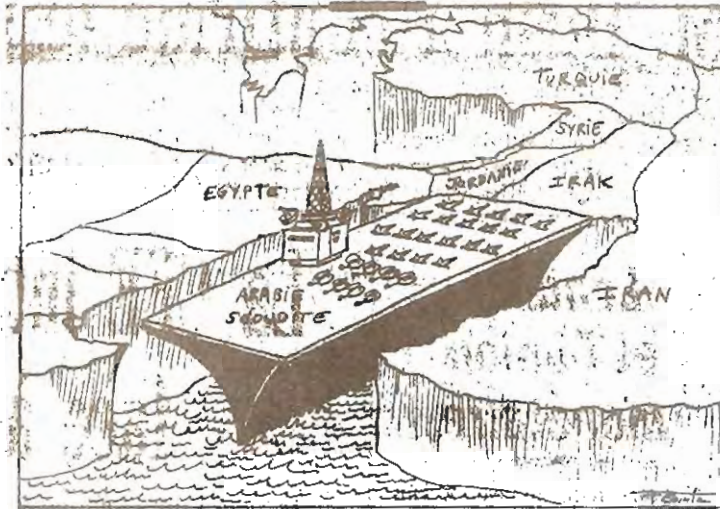
راه حل مسالمت آمیز و ...

ملی آفریقا در هم آمیزد، جامعه سفید پوستان خواهد توانست بازم موقعیت ستاز خود را حفظ کند. این امر اگر از لحاظ قانونی صادق نباشد در عمل تحقق خواهد یافت زیرا مسئولین حفظ نظم از سفید پوستان خواهد بود و نمیتوان تصور کرد که نیروی پلیس، ارتش یا قوه قضائیه‌ای که از یک سلسله مراتب عمدتاً سفید برخوردار است حافظ نظمی بنفع سفیدها نباشد. حتی اگر زیبایی‌بسته نیز که سفیدها از لحاظ کسب و اجتناعی در شرایط بسیار نامساعد تری از آفریقای جنوبی هستند، وضع دقیقاً بر همین منوال بوده است.

هرچ و مرج در شهرکها، درگیری میان اینکاتا و کنگره ملی آفریقا و حملات راست افراطی نقش جدیدی بعهد ارتش و پلیس موجود گذاشته است. از همین نیروها خواسته میشود تا خشونت را متوقف کنند، هر چند که آنها مخفیانه برای جاد خشونت یاری رسانده‌اند. خود ماندلا و کنگره ملی آفریقا نیز خواهان چنین دخالتی میشوند، و زمانیکه میگویند به پلیس اعتماد ندارند در عوض ارتش را میدان میخوانند. ولی با چنین سیاستی آنها نقش پلیس و ارتش را در انظار سیاه پوستان توجیه میکنند و از حفظ نیروئی طرفداری میکنند که تا کنون نیروی عمده فشار و سرکوب سیاهان بوده است. در حالیکه طی ۱۰ سال شعار عمومی این بود که پلیس و ارتش باید از شهرکها بیرون برود. آیا اکنون باید از زبان ماندلا و سایر رهبران کنگره آفریقا بشنویم که همان پلیس و همان ارتش را بخاطر عدم کارآئی شان در همان شهرکها سرزنش میکنند؟

این چنین است جنگ اینکاتا با کنگره ملی آفریقا و نیز ترور بسم راست افراطی به دوکلارک خدمت میکنند، تا به اعمال فشار بر روی کنگره ملی آفریقا و گرفتن امتیازات از آن ضمانتهائی به تنها برای پیروروازی بلکه شاید برای کل جامعه سفید پوستان بپردازد و برای خود جاو نقش ستازی در دوره پس از آپارتاید دست و پا کند.

سود و زیان مالی بحران خلیج فارس



یکی از نتایجی که خبرنگار روزنامه ایندپندنت در نیویورک بدست داده است اینست که طبق این گزارش بریتانیا، شوروی و چین در گرم نگذاشتن سطح درگیری با بغداد بصورت فعلی منافع اقتصادی خود را در نظر دارند و این تا آنجائی است که به جنگ منجر نشود. سود اقتصادی بریتانیا ۶/۲ میلیارد در سال توضیح گر نظراتی است که برخی از مقامات دولت بریتانیا از زمان اشغال کویت توسط عراق ابراز داشته اند. طبق گزارش بخش بین المللی وامور اجتماعی سازمان ملل:

سطح درآمدی حدود ۲۴/۳ میلیارد بدست خواهد آورد که خود بیانگر آنست که چگونه با علاقمندی از قطعنامه های محاصره اقتصادی سازمان علیه بشتی قدیمی خود استقبال کرده است. سود چین در این میان سالانه حدود ۲ میلیارد دلار تخمین زده شده است.

آمریکا در این میان با قیمت ۴۰ دلار بشکه، رقمی حدود ۴۶ میلیارد راز دست خواهد داد و این بیانگر آنست که چگونه آمریکا شرمگینانه از صحبت در باره جنگ فاصله گرفته و به ابتکارات دیپلماتیک منجمله محاصره اقتصادی سازمان ملل و کنارگذاشتن تصمیم مربوط به حمله نظامی و تمرکز بر توجه بین المللی به مبارزه سیاسی علیه صدام حسین دست زده است. یکی از علائم این گزارش، تصمیم واشنگتن مبنی بر آرام کردن لحن مارگارت تاچر در مورد گذراندن قطعنامه در سازمان ملل مبنی بر محکومیت عراق بعنوان جنایتکار جنگی و خواستار شدن خروج آن از کویت بود. دیپلمات های آمریکائی از این واهمه داشتند که چنین قطعنامه ای منکست جایی برای مانور و مذاکره با رهبران عراق باقی نگذارد و این مسئله را با نشان دادن علاشی به عراق مبنی بر اینکه منکست در آینده مواجه با داد گاهی نظیر دادگاه جنگی نورنبرگ - که جنایتکاران جنگی نازی را محاکمه کرد - بشوند بیان شد.

برخی دیپلماتها اظهار نظر می کنند که توزیع مجدد درآمد و ثروت بطور ناگهانی به همراه رکودی که بحران با خود داشته است، انگیزه ای برای آن است که آمریکا بدنبال حل بحران از طریق مذاکره برود.

اقتصاددانان سازمان ملل هشدار داده اند که حضور نظامی در خلیج همراه محاصره اقتصادی عراق بر اقتصاد کشورهای فقیرتر اثرات مخربی خواهد داشت و این شامل کشورهای اروپای شرقی نیز میشود. تلاشهایی بعمل آمده است که این ضرها بنحوی جبران شود. اروپای شرقی در سال ۱۹۹۱-۱۹۹۰ حدود ۱۲ میلیارد دلار ضرر خواهد کرد. جورج بوش هفته قبل اظهار داشت که به بانک جهانی فشار می آورد که وامی حدود پنج ملیارد در اختیار این کشورها قرار دهد. مشتریهای سابق سکو اکنون باید قیمت کامل نفت را بپردازند و سازمان ملل پیش بینی می کند که اقتصاد آنها بسرعت روبه وخالت میرود. لهستان و چکسلواکی و رومانی تاکنون از سازمان ملل تقاضای کمک اضطراری کرده اند.

بسیاری از کشورهایی که بحران بر آنها تاثیرات جدی گذارده است از سازمان ملل طبق ماده ۵۰ منشور آن تقاضای کمک اضطراری کرده اند.

در زهدر تخمین های سازمان ملل از سود و زیان فاتحان و شکست خورده های درگیری تا با امروز همچنین موجب شده است که سیاستمداران آمریکائی خواستار آن شوند که کشورهایی که از بالا رفتن قیمت نفت سود بیشتری می برند در هزینه حضور نیروها در خلیج مشارکت بیشتری داشته باشند.

دیپلماتهای آمریکائی در سازمان ملل از هم اکنون نظراتی متفاوت در مورد حل بحران با توجه به حفظ حیثیت خود ابراز میکنند که عقب نشینی کامل عراق از کویت و حضور نیروهای سازمان ملل در جزایر مورد دعوی بویان و ورهبه و بخش نفت خیز کویت به نام رمبله باتوجه به داوری بین المللی از آن جمله است.

گزارش لئونارد دوپل
ترجمه: فریده الفت

واشنگتن همچنین امیدوار است که حدود ۲۲ میلیارد دلار از کشور های ثروتمند برای کشورهای خط مقدم جبهه - مصر، اردن و ترکیه - بدست آورد.

تعداداتی که تاکنون بعمل آمده است شامل عربستان سعودی ۸ میلیارد (که انتظار میرود با توجه به بشکای ۴۰ دلار به ۹۶ میلیارد سود داشته باشد)، کویت ۴ میلیارد، ژاپن ۴ میلیارد (انتظار میرود ۲۹ میلیارد بابت نفت باتوجه به بشکای ۴۰ دلار بپردازد) و جامعه اروپا ۲ میلیارد می باشد. آلمان ۲ میلیارد دلار کمک به کشورهای جامعه اروپا میکند (که باید حدود ۵۱ میلیاردش اضافه قیمت نفت بپردازند) و این علاوه بر بار اتحاد با آلمان شرقی است که به حدود ۱۵ میلیارد از هزینه نفت بالغ می شود. صندوق بین المللی پول ۲ میلیارد قرض میدهد.

بدون پول اضافی مصرف نفت در بخش بیمه آفریقائی صحرا که نیروی تولیدی آن هفتاد درصد وابسته به نفت است به حدود ۳۰ درصد کاهش خواهد یافت

برای کشورهایی نظیر هند، بنگلادش، پاکستان، سریلانکا که میلیونها دلار از کارگرانشان در عراق و کویت درآمد داشتند، فرار آنان بمنزله از دست دادن این درآمد است. تاثیرات بحران در کشورهای آفریقائی که گرفتار خشکالی هستند (اتیوپی، سودان) نیز ویران کننده است. جدول زیر نشان دهنده ضررهای است که برخی کشورهای جهان سوم از بالا رفتن قیمت نفت متحمل خواهند شد.

کشور	هزینه صادرات نفت به میلیارد (۱۹۸۸)	هزینه اضافی قیمت نفت	بار اضافی بالا رفتن قیمت نفت	درصد
برزیل	۳۶/۷	۱/۷	۳	۹
شیلی	۵/۱	۱/۱	۱/۲	۱۰
کستاریکا	۷/۳	۱/۱	۱/۱	۹
هندوراس	۰/۹	۱/۱	۱/۱	۱۲
ساحل عاج	۲/۴	۱/۱	۱/۱	۵
مراکش	۳/۶	۱/۲	۱/۲	۲۰
فیلیپین	۵/۱	۱/۱	۱/۱	۲۰
سنگال	۰/۸	۱/۱	۱/۱	۱۳
اروگوئه	۷/۴	۱/۲	۱/۲	۱۵
مجارستان	۹/۹	۱/۳	۱/۳	۱۴
لهستان	۱۳/۲	۲/۶	۲/۶	۲۰

در مطبوعات رژیم

تهیه و تنظیم: خسرو سعیدی
شا که حالا گله گله اعدام میکنید!

خلخالی نماینده شهر قم در مجلس در جواب به انتقاداتی که از او شده بود گفت: تو که حاکم شرع نبودی که بنده بیایم، شب به شب و صبح به صبح با شامشورت کنم، من کاری به شا ندارم. من حاکم شرع بودم و خودم دوختم، خودم پاره کردم، خودم مصادره کردم، خودم اعدام کردم، تشخیص آن باین بود. او گفت: شا که حالا گله گله اعدام می کنید!
"خانه هفتاد میلیون تومانی"

روزنامه رسالت طی مقاله‌ای بدون امضاء علیه خلخالی چنین نوشت:
آقای خلخالی، چرا توقع دارید در حالیکه اشتهار به تقوا ندارید شورای نگهبان در مورد شا این چنین قضاوت کند، ما به پرونده قضایی شا و خانه هفتاد میلیون تومانی کاری نداریم، اما اگر کسی فقط به نامه ها و اظهارات شا در زمان بنی صدر که در روزنامه‌های آن دوره موجود است و نطقها و سخنان بعدی شا در مجلس و سایر محافل و ساجد و مجالس مراجعه کند، متأسفانه به این نتیجه می رسد که شا مشتبه به تقوا نیستید.

تنها ناراحتی اسرای جنگی!

بنابه گزارش روزنامه گپهان، تنها ناراحتی اسرای جنگی در بازگشت به کشور درگذشت خمینی است. اغلب آنها اصرار دارند که برای زیارت به مدفن رهبر انقلاب اسلامی برده شوند (!).

"به شا هم رحم نمی کنند!"

نایبده قم، صادق خلخالی در نطق پیش از دستور خود که مربوط به انتخابات خبرگان و کاندیداها گفت:

در آستانه دور دوم انتخابات مجلس، همین آقای امامی کاشانی به من تلفن کردند و گفتند شا بپائید استعفا دهید، گفتن نه من استعفا نمی دهم، ایشان گفتند چیز هائی در پرونده شا هست که قابل تامل می باشد.

در ادامه سخنان، وی نامه مورخ ۲۴ بهمن ۵۷ خمینی را قرائت کرد و گفت:

من با این حکم رفتن و طاقوتیان را اعدام کردم و اموال را مصادره کردم. حال میگویند فلانی صلاحیت ندارد، وی خطاب به امامی کاشانی و خزئی و یومین گفت:

این خط امام است و مهر امام است. امام قبل از رحلتشان حکم تولیت حوزه علمیه حضرت عبدالعظیم را بمن داده‌اند، آیا میخواهید بگویند که این چنین نیست، او در ادامه خطاب به خامنه‌ای گفت: آقای خامنه‌ای عرض میکنم این افرادی که جمع شده‌اند در بعضی جاها و در بعضی روزنامه‌ها، اینها در مواقع حساس به شا هم رحم نمی کنند، اینها آدمهای ناجوری هستند.



حالا من جلوی چشم شما، یکی از این لیرالها را ارشاد میکنم که دیگه نامه ننویسند!

"رای منفی معنی ندارد!"

آذری قسی طی مصاحبه‌ای در مورد انتخابات مجلس خبرگان گفت:
رای مردم باید از بالاترین رقم برخوردار باشد و به عقیده من رای دادن و شرکت در انتخابات خبرگان واجب است، حتی رای را هم باید مثبت داد، چرا که کسانی را که شورای نگهبان تایید می کند، همتی صلاحیت دارند و دادن رای منفی معنی ندارد.

"وعده سر خرمن مقامات"

حسن حسینی نماینده شهر اراک در مجلس در جلسه علنی روز ۲ آبان گفت:
درآمد مردم بخصوص آن دسته که با حقوق ثابت زندگی می کنند بهیچ وجه افزایش پیدا نکرده است. وعده‌های سرخرمن مقامات به آنها تحقق نپوسته و ذره‌ای از ناراحتیهای آنها را تسکین نداده است. واقعیت آن است که حقوق کارمندان دولت به میزان ثابت بر اساس عوامل بازار و بر معیار هر دلار هفت تومان پرداخت می شود در حالیکه قیمت واقعی دلار در بازار صدو چهل تومان است.

انتخابات شکوهند

محمدابراهیم اصفرزاده نماینده تهران در مجلس بعنوان دومین ناطق پیش از دستور ضمن اشاره به سخنان هاشمی رفسنجانی در مورد انتخابات گفت: بر عده‌های امرشبه‌گردیده که جناح راست در این انتخابات پیروز شده، باید به اطلاع برسانم که ترتیب آمار تهران و کل کشور نشان میدهد که بهیچ وجه چنین چیزی وجود ندارد، کمابینه در این انتخابات شرکت کرده و رای بیشتر را هم بصندوق ریخته‌اند یعنی دوسوم شرکت کنندگان، همه کسانی هستند که بتعمیری طرفداران جناح رادیکال یانند هستند، بنابراین اشتباه فکری میکنید که یک جناح پیروز شده و انتخابات خیلی شکوهند بوده است. عرض میکنم در یک انتخاباتی که ۴۱ میلیون واجد شرایط در کشور ما میباشد و ۱۱ میلیون و ۲۰۰ هزار نفر شرکت کردند یعنی حدود یک سوم جمعیت واجد شرایط، گجای این مسئله شکوهند است. در انتخابات قبلی خبرگان ما ۲۲

ملیون و ۲۸۳ هزار واجد شرایط داشته‌ایم که هیجده ملیون نفر شرکت کرده‌اند. یعنی چیزی حدود هشتاد درصد واجدین شرایط. در صورتیکه در انتخابات فعلی با این همه تبلیغ و با اینهمه نیاز و با اینهمه مسائل جدیدی که پیش آمده، از سی و یک ملیون و چهارصد و سی و سه هزار نفر فقط بیش از یازده ملیون نفر شرکت کرده‌اند. شاهین را با انتخابات ریاست جمهوری که سال قبل بر گزار شد، یعنی شانزده ملیون و چهار صد و نه هزار نفر شرکت کننده از سی ملیون واجد شرایط داشتیم (چیزی حدود ۵۵ درصد) مقایسه کنید. جالب این است که در استان سیاسی تهران، ارزش ملیون و دویست و نود و هشت هزار نفر واجد شرایط تنها یک ملیون و نهصد هزار نفر شرکت کرده‌اند.

او در ادامه راجع بشرکت مردم در انتخابات گفت: اینها که شرکت کردند معتقد به این انقلاب بودند، اما این نیست که یکسانیکه شرکت نکردند بی توجه باشیم. حدود بیست ملیون نفر واجدین شرایط در این انتخابات شرکت نکرده‌اند که قطعا اکثرشان مسلمان و متعلق به این جامعه هستند. اگر ما فقط فکر کنیم آن قسمتی که رای داده اند، کار شرعی کرده‌اند و کسانی که شرکت نکرده‌اند مرتکب حرام شده اند کار خلاف و ضد انقلابی کرده‌اند، این یک اشتباه است، یعنی ما جامعه خودمان را نشناخته ایم.

"حکم دیمکراسی": "خلاف شرع"

مریم بهروزی نماینده تهران در مجلس در سخنان پیش از دستور و در جواب به محمد ابراهیم اصفرزاده ناطق روز قبل گفت: مردم برای بالا به خبرگان رهبری نظام جمهوری اسلامی را تثبیت کرده و نشان دادند که هوچیگریها و غوغا سالاریها، آنها را غافل نکرده و در مبارزه با آمریکا مصمم تر ساخته است. او خطاب به ناطق روز قبل گفت: شا ضمن غلط دادن میزان آراء گفتید آنتهایی که رای دادند به تکلیف شرعی عمل کردند و بقیه که ندادند مرتکب فعل حرام نشدند و تاکید کردید که اشتباه است. شاتکلیف شرعی را مسخره کردید. این حق امام است. فتوای مکرر امام است که حضور در انتخابات تکلیف شرعی و ترک آن حرام و گناه کبیره است. لابد آن کسانی هم که بجمهوری اسلامی رای ندادند خلاف شرع نکردند، چون دیمکراسی این طور حکم میکند؟

بلال وبستی و توپ

این مطلب در روزنامه ابرار مورخ ۱۷ مرداد چاپ شده:

در تمامی شبهای عزاداری میدانهای آفریقا، ولی عصر، پارک بی درو پیکر شریعتی با بازبودن فواره‌های آب و نورباران بودن آن، محل تجمع افرادی بود که دل امت حزب اله، خانواده شهدا و تمامی عاشقان انقلاب از اعمال آنان خون است. چرا باید در این زمان و در این کشور شاهد چنین صحنه‌های باقیم؟ گمانیکه تمامی درد عاشقان انقلاب از حرکات و رفتار آنان در اجتماع است، چنان قهقهه زنان مشغول خوردن بلال و بستنی و توپ بالا و پائین انداختن بودند (مذکر و مونث) که گوئی هیچ اتفاقی نیفتاده و این روز و این ساعت هم هیچ ویژگی خاصی ندارد.

"توبرده‌ای و قبلا هم مرده‌بودی"

صادق خلخالی نماینده مجلس از شهر قم طی سخنانی در مجلس گفت: توهینی که به‌قلم روحانیت در این دوازده سال از ناحیه روزنامه رسالت صورت گرفته، از هیچکس نشده است. لذا هر وقت که روزنامه رسالت از ما تعریف کند شما بدانید که ما آدم ناجوری هستیم. او در پاسخ بروزنامه رسالت گفت: خانه‌ایک من مینشینم مصدراهای است و هشت ملیون بیشتر نمی‌ارزد. او در پاسخ بسفیرانی یکی از اعضاء جناح مخالف خود گفت شما چکاره‌اید، در یک مجلس بنشینید وقتی امام مرده، عکس هم مرده؟ تو مرده‌ای و قبلا هم مرده بودی.

"مترقی ترین روش موجود در دنیا"

نماینده روزنامه رسالت در میز گردی که از سردبیران نشریه‌ها یعنی کیهان، رسالت، کیهان هوائی، اطلاعات و مجله اطلاعات تشکیل شده بود و در مورد سانسور بحث میکردند، گفت: تسمیبات ولی فقیه و شورای عالی امنیت ملی خطوط قرمزی هستند که نباید از آنها گذر کرد. یک مرجع تشخیص هست که در نظام ما شورای امنیت ملی است و مصوبات آن بتائید رهبری میرسد. حرف رهبری هم حرف آخراست حال اینکه با اصول آزادی جور در نمی‌آید، یک موضوع دیگری است.

به‌حال این مترقی ترین روش موجود در دنیا است.

مصاحبه با محمد باقر مؤمنی

کشور بعضیها بعضی حرفهای شاملو را به نوعی جانبداری و دلجوئی از جمهوری اسلامی تعبیر و تفسیر کرده اند و از این زاویه به او تاخت اند. حتی یکی از دوستان خود من به شاملو و بهانه شاملو به تمام روشنفکران و هنرمندانی که از داخل برای اجرای برنامه هائی به خارج بی‌آیند حمله کرد و آنها را "سیرک سیار جمهوری" لقب داد. بنظر من اینجور برخوردها دعوی مجموعه روشنفکران ترقیخواه ایران را با حکومت اسلامی تبدیل بدعوی میان روشنفکران خارج و داخل میکند. کاری که بهیچوجه نباید به آن تن داد و شدیداً باید از آن پرهیز کرد. برعکس، باید تلاش این دو دسته را در بسط فرهنگ شرقی و مبارزه علیه بی فرهنگی حکومت اسلامی به یکدیگر گره زد.

فدایی، شماره ۶۹ - آذر ۱۳۶۹

اخبار کوتاه اقتصادی

" همکاری ایران با نروژ و آلمان در زمینه شیلات

بگزارش روابط عمومی وزارت جهاد سازندگی، سفرای آلمان و نروژ در ایران بطور جداگانه به لاهیجان، معاون جهاد سازندگی و مدیر عامل شیلات ایران دیدار و گفتگو کردند. او گفت بزودی به دو کشور آلمان و نروژ سفر خواهد کرد وی هدف خود از سفر به کشورهای آلمان و نروژ را توسعه همکاریهای شیلاتی فی‌مابین در زمینه تکثیر و پرورش ماهی، خرید کشتی و ساخت کارخانه‌های کشتی‌سازی اعلام کرد.

" همکاری چین با ایران "

بانگ شانگن رئیس جمهوری چین در دیدار با مهندس ترکان وزیر دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح کشور ایران بر اعتماد موجود بین دو کشور و روابط بسیار خوب ایران و چین تاکید کرد و افزود چین آماده شرکت در طرحهای بازسازی جمهوری اسلامی است.

" سفر وزیر اقتصاد و دارائی به باکو "

دکتر نورخش وزیر امور اقتصادی و دارائی که در راس هیئتی به باکو سفر کرده بود پس از بازگشت در گفتگویی گفت: در چهار چوب همکاریهای مشترک سرمایه گذاریهای مشترک در کشور در مناطق مرزی و انتقال تکنولوژی پیش بینی شده است و قرار است در زمینه امکانات مبادلاتی استانها و جمهوریهای مرزی، نمایشگاهی توسط مقامات استان آذربایجان شرقی از ۲۰ تا ۳۰ آبان در باکو برگزار شود. او گفت: شوروی نسبت به اجرای تعهدش در مورد پرونده های نیروگاهی، سدسازی و احداث نیروگاههای آبی در ایران بر طبق زمان توافق شده پایبند است.

" دریافت وام ۱۷/۵ میلیارد دلاری "

محمد حسین عادل رئیس کل بانک مرکزی در تاریخ ۱۵ آبان طرح کرد که مجلس شورای اسلامی بدولت اجازه داده که تا میزان ۱۷/۵ میلیارد دلار برای اجرای طرحهای تولیدی از خارج وام بگیرد. او همچنین واگذاری وامی را بین ۲۵۰ تا ۳۰۰ میلیون دلار از طرف صندوق بین المللی پول به ایران را مورد تأیید قرار داد.

" قرارداد سه ملیارد دلاری با قطر "

نعمی معاون پارلمانی وزیر نفت اعلام کرد: برنامه‌های لازم برای بهره‌برداری مشترک با قطر از میدان پارس گاز تهیه شده و این سرمایه گذاری حدود سه ملیارد دلار تخمین زده میشود. با اجرای این طرح میدان گاز پارس بصورت بزرگترین منبع تولید گاز طبیعی جهان در خواهد آمد. ذخائر تثبیت شده گاز طبیعی ایران ۱۴/۲۰۰ تریلیون متر مکعب تخمین زده میشود که از نظر اهمیت در جهان بعد از شوروی قرار دارد.

" همکاری ایران و یوگسلاوی در زمینه ساخت دوچرخه "

وزیر روابط و تجارت خارجی یوگسلاوی که در راس هیئتی به منظور بازدید شانزدهمین نمایشگاه بین المللی به تهران آمده بود اعلام کرد که قرار است این کشور یک کارخانه دو چرخه سازی در قوچان احداث کند. قرارداد احداث کارخانه دوچرخه سازی در قوچان با اعتباری معادل ۱۱ میلیون دلار منعقد شد که پنجاه درصد هزینه احداث این کارخانه از محل فروش دوچرخه بطرف یوگسلاوی تامین خواهد شد.

" تعطیل واحد شماره یک کارخانه سیمان دورود "

واحد شماره یک کارخانه سیمان دورود بدلیل آلوده کردن هوا، آب و خاک و تخلیه انواع گازهای سمی در هوا به دستور رئیس دادگستری این شهر تعطیل شد و اتاق فرمان این کارخانه با حضور نمایندگان اداره کل محیط زیست استان لرستان و چند تن از مقامات شهربانی تازمان نصب دستگاه الکترو فیلتر و سهار دود سهر و موم شد.

" صدور زغال سنگ به ترکیه "

تا پایان سال جاری پنج هزار تن زغال سنگ حرارتی از معدن زغال سنگ قسناق واقع در جنوب آزاد شهر استان مازندران به ترکیه صادر میشود.

" کاغذبازی در وزارت صنایع "

وزیر صنایع جمهوری اسلامی اعلام کرد که اکثر صنایع کشور طی سالهای بعد از انقلاب مستهلک شده است و هفت هزار طرح صنعتی که طی ۱۰ سال اخیر شروع شده‌اند به دلایل مختلف همچنان نیمه کاره مانده‌اند. وزارت صنایع طی یک سال ۱۹ میلیون فقره کاغذبازی انجام داد و ۲۵۰ هزار نامه به دوائر مختلف دولتی ارسال داشت، وزیر صنایع گفت: کاغذ بازی باید صدبرابر کاهش یابد.

مبادلات بازرگانی ایران و بلغارستان

بنابه گزارش خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران گوسپودینف، سفیر دولت بلغارستان در تهران در گفتگویی با خبرنگاران گفت: ایران و بلغارستان موافقت کرده‌اند سیستم تهارتی را در مبادلات خود افزایش دهند و ۲۵ درصد واردات بلغارستان از ایران را کالاهای غیر نفتی تشکیل دهد. حجم مبادلات دو کشور در سال آینده به ۵۰۰ میلیون دلار افزایش خواهد داد. هم چنین بلغارستان در نظر دارد طی پنج سال آینده هر سال دوهزار دستگاه اتومبیل سواری رنو از ایران خریداری کند.

" قرارداد شرکت آلمانی کروب "

در دیدار شرکت آلمانی کروب با روسای شرکت فولاد ایران زمینه های سرمایه گذاری این شرکت در معدن سنگ آهن ایران برای استفاده در صنایع آلمان و همچنین مدرن کردن کارخانه ذوب آهن اصفهان مورد بررسی قرار گرفت.

کار فرهنگی و نقش هنرمندان

داخل و خارج کشور

۱- بنظرتو کار فرهنگی در شرایط کنونی چه جایی دارد و چه محورهایی را باید دربر بگیری؟

ج - کار فرهنگی در دوران های فترت اجتماعی - سیاسی مثل امروز ایران بیشتر از دوران های عادی حیات اجتماعی اهمیت پیدا میکند. در دوران فعلی هم که از لحاظ سیاسی یک دوره فترت و از لحاظ فرهنگی یک دوره حاکمیت ارتجاع فکری رامیگذرانیم، کار فرهنگی جای بسیار مهمی را در زندگی ایرانی ها اشغال میکند. گسترش عجیب مطالعه و کتابخوانی در ایران در چند سال اخیر خودش نشانه ای از این اهمیت و ضرورت است.

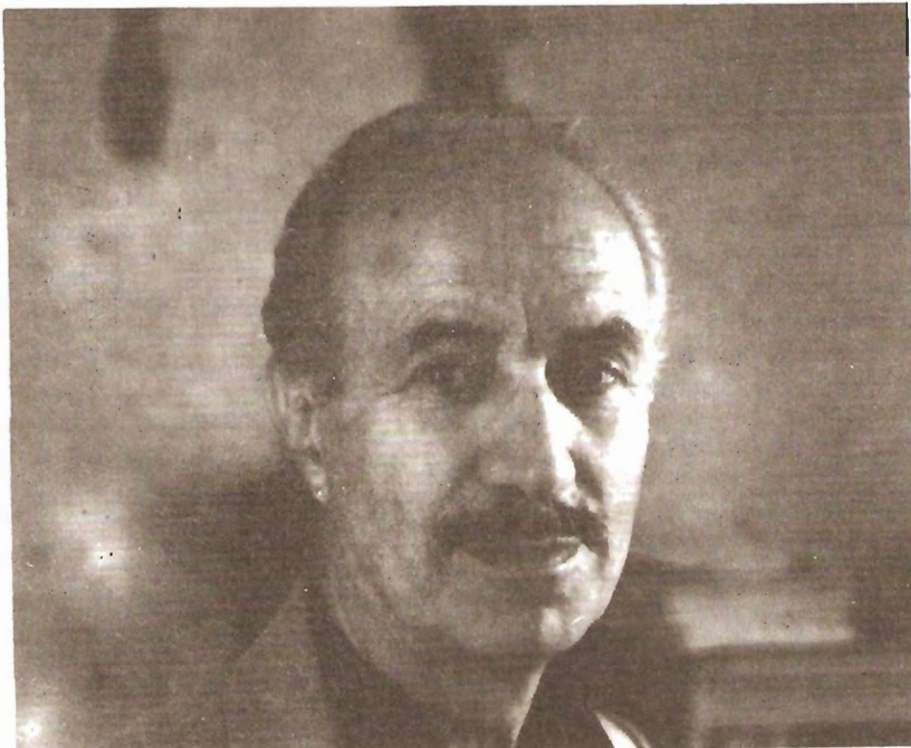
اما محور اصلی کار فرهنگی و هنری در شرایط فعلی بنظر من مبارزه با فرهنگ ارتجاع و عقب ماندگی است از دو طریق: اول زنده کردن و ترویج فرهنگ آزادیگ ملت ما که جوهر آن جدال با کهنی و عقب ماندگی فکری بوده، بدون اینکه مجال داده شود که از این فرهنگ در جهت ارتجاعی و انفعال و بیحالتی استفاده بشود، منظور فرهنگ ناسیونال و عرفانی است. دوم تشویق خلاقیت هادر ایجاد آثار ادبی و هنری و تحقیقات و تحلیل های فرهنگی ضد ارتجاعی و مترقی با استفاده از دست آورد های فرهنگی جهان و کاربرد جهان بینی نوین و علمی، در اینجا باید به یکی از شرکدهای حکومت استبدادی اشاره بکنم. این شرکد ساختن فرهنگ اپوزیسیون دروغین و عامیانه است. نظام گذشته از آدم های عقب مانده و مرتجع می مثل آل احمد و شریعتی، که از موضع ارتجاعی مخالفت خوانی های عامیانه ای را زرمه میکردند سعی میکرد بدروغ متفکر و انقلابی بسازد و بانوشته ها و اشعار مبتذل و بدون عبق را با سانسور جنجالی شهرت بدهد. در نظام حکومت اسلامی هم ظاهرا شروع کرده اند به مخالف سازی های قلابی. برای مثال اخیرا سعیدی سیرجانی را با تعبیرها و تفسیرهایی از کتاب "ضحاک" او سر زبان انداخته اند تا مخالفت خوانی های بیضرر و عامیانه را در میان مردمی که زیر فشار اختناق قرار دارند تسکین بدهند و منحرف بکنند.

در مبارزه فرهنگی علیه ارتجاع بعلاوه جنبه وسیعی از متفکران و هنرمندان وجود دارد که باید با تمام عناصر مختلف این جنبه باآشاده فکری برخورد کرد بدون آنکه یک لحظه در نقد هنری و ایدئولوژیک آنها مسامحه شود. باید چنین جنبه ای را برای مبارزه علیه بی فرهنگی در داخل و خارج سازماندهی کرد و آنها را به هم پیوند داد و در جریان همدستی و کمک متقابل کار آئی فرهنگ مترقی را چند برابر کرد.

۲ - نقش هنرمندان خارج از کشور چگونه است و آیا از فعالیت های آنها راضی هستید؟

ج - بنده چه گاره باشم که از فعالیت های هنرمندان خارج از کشور راضی باشم یا نباشم. اما گذشته از رضایت یا عدم رضایت بنده، تا آنجا که میشود احساس کرد روشنفکران و هنرمندان خارج از کشور و در سراسر جهان فعالیت گسترده ای دارند منتها این فعالیت ها بسیار پراکنده است و این پراکندگی هم به گسترش این فعالیت و هم به رشد و تعالی آن لطمه میزند، بسیاری از نشریات و کتاب های فارسی حتی برای اهلس، حتی در کشوری که منتشر میشوند، گنم میمانند، فعالیت های فرهنگی و هنری دارای استمرار نیستند و اغلب گرفتار انقطاع های موسمی میشوند. در این میان سینما و تاتر، که یک کار دستجمعی است و از انتشار بک کتاب یا نشریه منظم بیشتر احتیاج به سرمایه گذاری دارند، صدمه بیشتری می بینند. این عوامل تا حد زیادی به خلاقیت فرهنگی و هنری و در نتیجه به رشد فرهنگی ایرانیان خارج از کشور لطمه میزند. باید از فرهنگیان و هنرمندان مترقی داخل کشور یاد گرفت که علی رغم اختلافات فراوان بینشی و مشربی و حتی دعوای شخصی تا حدود زیادی نوعی دلسوزی و همکاری نسبت به هم دارند که البته نقش و تاثیر مخاطبان آنها را هم در این مورد نباید فراموش کرد. برای رفع این اشکالات و تقویت خلاقیت های هنری و فرهنگی جز ایجاد مراکز و محافلی که با سه صدر مشوق و مروج کار فرهنگی و هنری باشند هیچ راهی وجود ندارد، دعوای بینشی و مشربی بجای خود و همکاری فرهنگی و هنری هم بجای خود، ایجاد مراکز و محافلی از این قبیل در مراکز بزرگ جهان میتواند به کشف استعدادها و رشد آنها و در نتیجه بالا بردن فرهنگ و کمک مهاجرت کمک بسیار بزرگی بکند.

۳ - رابطه حفظ هویت ملی و اخذ ارزش های حیاتی مثل آزادی و دموکراسی که زادگاهش در مغرب زمین بوده است را چگونه می بینی؟



ج - اگر منظور ارزش های فرهنگی جهانی است بشر در تمام طول تاریخ، و حتی شاید بشود گفت ما قبل تاریخ، در تبادل فرهنگی بوده است. باین معنی شاید نشود از یک "هویت ملی" سخن گفت. درست است که جامعه انسانی در ساختن یک برج بابل دچار غضب یزدان یا اهریمن شده و بصورت اجتماعات پراکنده ای درآمده که زبان هدیگر رانمی فهمند ولی انسان های پیشتازی در تمام جوامع انسانی وجود داشته اند و دارند که در تلاش مجدد برای ساختن برج بابل سعی در شکستن این سد هائی کرده اند که اسسش را گذاشته اند "هویت ملی". وقتی گوته حافظ را و یا فیتزجرالد خیام را اروپائی میکنند، چرا نباید موسیقی فارابی را بنهوبینزه بکنیم. تلاشی که از جانب روشنفکران ترقیخواه ایرانی در صد صدوپنجاه سال اخیر، نه فقط برای انتقال ساده و یا "ترجمه" و اخذ مکانیکی فرهنگ اروپائی، بلکه برای پیوند ارگانیک آن با فرهنگ ایرانی و ارتقاء دادن این فرهنگ کرده اند تلاش بسیار با ارزشی بوده است، حتی مبارزه ی آنها برای نابودی و جوه ارتجاعی فرهنگ، که آنها هم جزء "هویت ملی" مایوده اند، کرده اند باز هم با ارزش تر است. باصطلاح فرهنگ امروزی مغرب زمین - البته جهانی انسانی از چین و مصر و هند و ایران و مغول تا وایکینگ ها و بربرها و اعراب و آفریقائیهها و بو بیان آمریکا است. ایجاد هر نوع دیواری در برابر تبادل فرهنگی جامعه انسانی و دامن زدن به هر نوع باصطلاح "هویت ملی" و قرار دادن آن در برابر فرهنگ جهانی انسانی علی ارتجاعی و ضد انسانی است.

در مورد ارزش های اجتماعی - سیاسی هم عینا همین جریان و همین حکم صادق است. برای مثال اگر از ارزشی مثل آزادی حرف بزنیم می بینیم بشر، از دوران اساطیری تا دوران تاریخیش برای

تحول و تکامل فکر اجتماعی به یک جریان توده‌ای و بصورت سازمانی تبدیل شده ضمن اینکه الزام و ضرورتی برای پیدایش شخصیت های منفرد باقی نمانده، فکر اجتماعی کلا تعالی پیدا کرد و از محافل محدود روشنفکران خارج شد و پهنه وسیع‌تری را گرفت.

۶- چنانکه میدانی سخنان شاملو درباره فردوسی در داخل و خارج کشور بحث‌های فراوانی برانگیخته. لطفا نظر خودت را در این مورد توضیح بده.

ج - شاملو در سخنرانی خودش در دانشگاه برگلی حرفهای زیادی زده ولی من تصور نمیکنم هیچکدام از آنها آنچنان تازگی داشته و یا آنقدر عجیب و غریب باشد که اسباب اینهمه سرو صدا و جنجال بشوند. بنظر من جنجالی که درباره حرف‌های او شد بیشتر از جانب ارتجاع سیاسی و فکری بوده البته باستانهای بعضی نوشته های محققانه. حرف های شاملو را در این سخنرانی میشوید چند قسمت کرد:

اول چند پند و اندرز و تذکر دلسوزانه و دردسندانه از جانب یک روشنفکر سالمند و نگران به نسل جوان مبنی بر اینکه فقط به گرفتن گواهینامه‌های تخصصی اکتفا نکنند و سعی کنند که صاحب فرهنگ و هویت فرهنگی بشوند، مراقب فریبکاری های قدرتها و رژیم های حاکم در زمینه فرهنگی و هنری باشند، در زمینه فکری دچار تب تعصب نشوند و سلامت فکری جامعه را در بر خورد عقاید و افکار جستجو کنند. از تئوری هایشان دگم نسازند و به آیه‌های کتاب سیاسی شان ایمان مذهبی پیدا نکنند، برای بیرون آمدن آفتاب حقیقت از زیر ابر بانظار ننشینند و خودشان دربرآوردن ابر فعالیت کنند، به برگزیدگان بشریت احترام بگذارند و از مشعل اندیشه های آنها روشنی بگیرند بدون اینکه از آنها بت بسازند، از این بختیاری که در خارج مستندو مجال و فرصتی که دارند استفاده کنند و از طریق بدهستان های فکری و بحث و جدل دانش خودشان را تعالی بدهند و چشم بسته وسی مطالعه به آیه ها و افکاری که از گذشته به امروز رسیده ایمان نیاورند و احکام بسته بندی شده رابی دخالت مستقیم تعقل تهدید بر بحث وجدل را نه برای بگرسی نشانند عقیده بلکه برای رسیدن به حقیقت بکنند ه از سر هیجانی که در محیط آزاد خارج به آنان دست می دهد در پلیمش عقاید تازه ای که به آن برخورد میکنند شب ننگند، بلکه به کاربرد آن در شرایط اقلیمی فکر کنند، و بالاخره از قبول شعار احقانه هرکس که از انانیتست برماست بپرهیزند.

دوم مقداری احکام است از این قبیل که چهاران و عوامل آنها تاریخ را تحریف کرده و ما چیزای که بنام تاریخ در اختیار داریم بجز یک مشت دروغ و باوه نیست، خودگانه های تاریخ همه بشعور و فاسد و خونخوار و محصول ساخته دست اطرافیانسان بوده اند و علی‌رغم تاریخ سازی هایی که شده این حکم شامل داریوش و انوشیروان دادگر- بخصوص شامل این دوتا- میشود، انقلاب خود انگیخته یا انکت میخورد و یا منحرف میشود. ملت ما حافظه تاریخی ندارد، رنگ رو حوضی ورقش باها کرم و روی زمین نشستن و غذا خوردن و امثال اینها عادت است نه فرهنگ ملی، آدم ها از وضع طبیعی در باره امور قضاوت میکنند و حکم

اجتماعی حاکم بر جامعه آنروز ایران بسیار پیشرفته بوده، میرزا آقاخان با اینکه میتوان اورایک دموکرات انقلابی خواند ولی جهش ها و ناموزونی های فکری زیادی دارد، از گرایش ب مذهب باب و هیکاری با سیدجمال اسدآبادی برای اتحاد اسلام در او دیده میشود تا هم قدسی با ملکم و فکر ماتریالیستی و ضد مذهبی و بخصوص زد اسلامی البته بشیوه خاص خودش، البته این عیب او بیست بلکه برعکس نشانه وجود یک ذهن پرتلاش و جستجوگر است منتها عمرش وفا نمیکند، و شاید هم در شرایطی نبوده که مثل سیرزاف تعالی بتواند به

یک سیستم منسجم فکری دست پیدا کند. طالبوف یک مشروطه خواه معتدل و اصلاح طلب است که در عین ستایش افکار پیشرفته چندان سبانهای با حکومت مردم بیسواد و زحمت ندارد. در هر صورت بی‌نام و نشان ترین روشنفکران سال های دهه چهل و پنجاه در مراحل بسیار پیشرفته تری از فکر اجتماعی زندگی میکردند و حتی اگر وسعت مطالعه آنها را هم نداشتند از لحاظ فکری انسجام بیشتری بسپت به آنان داشتند که البته با توجه به مراحل و شرایط تاریخی به استیاری برای اینهاست و نه دلیل عقب ماندگی آنها.

۵- آیا میتوان از سیر قهرقرائی در تحول فکر آزادی در ایران حرف زد؟

ج - مطلقانه، البته اگر همانطور که در سؤال بالا مطرح کردی آل احمد یا شریعتی را بخواهیم نایندگان موج روشنفکری بگیریم جامعه فکری ایران نسبت به قرن اول و دوم اسلام هم عقب تر رفته است. سیر فکر اجتماعی در ایران، بخصوص از اواسط قرن نوزدهم بیده، علی‌رغم استبداد و خفقان حکومتی و تسلط روحانیت بر فضای روحی جامعه و مخالفت وحشتناک آنها با افکار نو مرتبا در حال پیشرفت و تکامل بوده و از دوایر بسته به میان جامعه راه پیدا کرده. جریان فکری که بوسیله ستیزان عصر مشروطیت ترویج میشد بر اساس از افکار عصر روشنائی فرانسه، یعنی متفکرین پیشاز انقلاب بورژوا دموکراتیک مشتاق میگرفت ولی روشنفکران ما این فانس را داشتند که پس از دست مایی به، اوج این افکار در سیر فکر سوسیال دموکراسی قرار بگیرند که یک مرحله جلوتر از فکر انقلاب فرانسه بود. و نمونه برجسته و شناخته شده آن دکتر ترقی ارنانی بود.

شاید بگویی چرا ما بعدها فردی مثل ارنانی نداشته ایم با اینکه پس از شهریور ۱۳۲۰ فضای بازی برای پیدایش متفکرهایی از این قبیل وجود داشت. جواب این است که فقدان آدمی به برجستگی ارنانی بهیچوجه بمعنای توقف یا سیر قهرقرائی فکر اجتماعی در جامعه نبود. بلکه فکر مترقی اجتماعی که از طریق سوسیال دموکراسی بصورت مارکسیسم عرضه شده بود به مرحله بالاتری ارتقاء پیدا کرد. بدون اینکه شخص یا اشخاص برجسته ای در این مایه علم بشوند. شاید بشود گفت که پیدائش شخص یا اشخاص برجسته و نام دگر تاقی از این بود که بسط فکر اجتماعی در این زمان جنبه سازمانی پیدا کرد. در واقع رشد فکری از صورت فردی جنبه جمعی و عمومی بخودش گرفت و حزب توده ایران آن زمان مرکز این فعالیت فکری شد بطوریکه فعالیت فکری روشنفکران غیر عضو هم درخودش حل میکرد. به این ترتیب وقتی که

این ارزش فداکاری کرده، بنظر من آدم زندگی راحت بهشت را برای راحت شدن از امر و نهی خدائی رها کرده و زندگی مشقت بار در روی زمین را به آن ترجیح داده، داستان موسی و شداد چیزی جز مبارزه انسان در راه آزادی نیست. در دوران تاریخی، تا آنجا که به ما ایرانیها مربوط است، جنبش مزدک و بابک سرخ جاهه ویا تصوف بمعنای رزمندگانه، نه آنکه بصورت بوق و منتشاء و خرقة و کشکول در آمده و یاد مرادها و قطب هایی مثل کپک علی شاه و تاه نکبت اله تجسم پیدا کرده، جز جنبش برای رهایی از استبداد و آزادی از هر آنچه رنگ تعلق پذیرد چیز دیگری نبوده اند. خوب، بعد ها این آرزو در مفهوم دموکراسی بورژواشی و بعد هم در تکامل خودش در دموکراسی سوسیالیستی، بقول شما در "مغرب زمین" تجسم پیدا میکند. مسلم است که اخذ این ارزشها دوباره از خود کردن آنها و در نتیجه تاهم با خانواده جهانی بشری و ساختن دوباره برج بابل برای رها شدن از اسارت زمین و دست مایی به آسان ها برای انسان ها و از جمله ما ایرانی ها اوج تعالی است.

۴- از نظر سیر فکر آزادی در ایران دیدگاه های متفکران دوره مشروطیت مانند میرزا آقاخان کرمانی و طالبوف تهریزی و آخوندزاده را در مقایسه با موج روشنفکری دهه چهل و پنجاه، بویژه جریان فکری آل احمد، چگونه ارزیابی میکنی؟

ج - شادو چیز متضاد را در این سؤال در یک ترازو گذاشته ایم. امثال آل احمد و شریعتی را با اینها نباید سنجید. اینها از مقوله سیدجمال الدین اسدآبادی و شیخ الرئیس الهی هستند تنها نسبت به آنها عقب مانده ترند. افکار روشنفکری مثل میرزا آقاخان و طالبوف و آخوندزاده در جهت ترقی و تکامل جامعه است و چیزی که آل احمد بعنوان فکر عرضه کرده ارتجالی و ضد ترقی است. وجود او هم این روشنفکران را بعنوان مونتکیوها و لترهای وطنی مسخره میکند. معلوم نیست که دفاع از حکومت، مشروعه و ناسزا گفتن به فکر مشروطه و تحقیر اندیشه های پیشرفته را چگونه میتوان "موج روشنفکری" نامید؟ شاپرا از مظهری حرف نمیزند؟ چرا؟ فقط برای اینکه او عمامه داشته و آل احمد - و باقری - فکلی بوده اند؟ مسلم بدانید که اگر شرایط سامور نبود جزوه "غرب زدگی" آل احمد مثل مد ها رساله مشابهش که بوسیله طلبه های عصر مشروطه، نوشته شده و هیچکدام هم چاپ نشدند، روی دستش میماند و کسی هم از وجودش باخبر نمیشد. مگر چندتا دانشگاهی یک صفحه از نوشته علی مظهری را میخواندند با اینکه از صدقه سر دستگاه محمد رضاخانی استاد دانشگاه هم بود.

در دهه چهل و پنجاه بدلیل فضای خفقان سال های پس از کودتای ۲۸ مرداد در داخل ایران روشنفکران برجسته ای که مثل میرزا آقاخان و طالب و آخوندزاده در عصر خودشان نام آور بشوند وجود نیافتند ولی مثلش این نیست که متفکران گنم این دوره از لحاظ فکری از آنها عقب مانده تر بودند. از سه تری که ما اسم بریدید فقط میرزا فتحعلی آخوندزاده است که فکر مشجعی داشته و در زمان خودش نسبت به فکر فلسفی -

مردم است و در آنجا که ریشه تاریخی دارد تاریخ و سرگذشت مردمی است که آنرا با فرهنگ تاریخی خود بصورت اسطوره درآورده‌اند تا آنرا از دستبرد تحریف صاحبان قدرت حفظ کنند. به داستان ضحاک و گاوه و فریدون باید بیشتر از این زاویه نگاه کرد.

یک تذکر دیگر اینکه حرف های شاملو خالی از تناقض گوئی هم نیست. مثلا یک جابه آن شکل بر خورد عامیانه و دید بسته فردوسی را به موضوعی طبقاتی و دفاع از پادشاهی و از طرف دیگر حمله دولت ایران به ارمنستان را به میل جنسی شخص شاه اساعیل مربوط میکند که میخواسته به زن شرعی پادشاه ارمنستان دست پیدا کند. یادریک جاییگوید که مردم ایران اندیشه و فرهنگ و هنر خودشان را در برابر فشار عرب و اسلام حفظ کرده‌اند و با زیبا ترین اشکال فکری و هنری و معماری و غیره طی هزار و چند صد سال آنرا نسل به نسل منتقل کرده‌اند و از طرفی میگوید این ملت "حافظه تاریخی ندارد" و در طول تاریخ "امکان تعقل، امکان تفکر، امکان بکار گرفتن چیزی را که بهش میگویند مغز نداشته".

معلوم نیست این حافظ با اشعارش و افکارش توی خانه های مردم عادی ایران اثر حافظه تاریخی نیست پس چیست؟ داستان های شاهنامه راه برخلاف حرف شاملو این را دیوی دولتی نیست که "هر روز صبح بضر بکنی تنگ زورخانه توی اعصاب مردم فرو میکند" بلکه خود مردم هستند که طی قرن ها با در قهوه خانه ها و پیاپی کرسی ها آنها را سینه بسینه تا امروز منتقل کرده‌اند و هر وقت هم بدستان سیاوش رسیده‌اند عشق و صداقت را ستایش کرده‌اند و به پیویزی گاوس شاه و خیانت گرسوز و قساوت افراسیاب تنگ کرده‌اند. این خود مردم عادی هستند که علی‌رغم شیخ و شاه داستان موش و گربه را طی صد سال دهان دهان به امروز رسانده‌اند و از آن علیه اینها ضرب المثل و تعبیرات تحقیر آمیز ساخته‌اند. حافظه تاریخی "یعنی چه؟ خوب، این ملت این کار را با کجایش کرد؟ این کارها را جز با چیزی که بهش میگویند مغز" و جز از طریق تعقل و تفکر انجام داد؟ معنای حرف من این نیست که در برابر مردم باید الکی کرنش کرد و یا حاکمیت های تاریخی آنها را ندیده گرفت ولی همین جور هم نمیشود یک ملت را فاقد "حافظه تاریخی" و "تعلل" و "تفکر" معرفی کرد، آنهم ملتی که سراسر تاریخش هزاره با اهریمن ها بوده است.

اما آن قسمت از حرفهای شاملو که بعنوان پند و اندرز گفته و من در بالا نازل کردم درست مورد تأیید من است. احساس من اینست که واقعا حرفهای شاملو از سر درد بوده و همانطور که خودش گفته "تکراتیهای جان گزاشی که روحش را جتراشد و آره باستخوان هایش میکند". سبب شده که با استفاده از فرصت درد هایش را برای یک جماعت هزار نفره بهیرون بریزد و بهین دلیل هم باید بیایم از همین زاویه برخورد کرد نه از زاویه آگادامیک. من در عین حال که بسیاری از احکام و نظرات و اطلاعات تاریخی او را قابل بحث میدانم و با بعضی هم از بیخ و بن مخالفم موقع شناسی و شهادت سیاسی او را تمسین میکنم. با استفاده از فرصت این نکته را هم ناگفته نگذارم که در خارج از

براهنی در جمله "آدمیه" من بر خورد مطلوبی با او ندیدم، من در اینجا نمیتوانم در باره تعلم آن حرفهای شاملو که از نظر من قابل بحث است، و تعداد شان هم خیلی است حرف بزنم و فقط یک نکته را تذکر میدهم و آن اینکه شاملو در سخنرانی خود مطلقا دیالکتیک تاریخ و زمان را منظور نکرده و از بینش طبقاتی هم درک عامیانه‌ای بدست داده که البته اسباب جهت اصحاب این بینش را هم فراهم آورد. و بهر حال با بسط این درک عامیانه در مورد فردوسی به نتایج غلطی رسیده است. مسلما بر خورد تعصب آمیز و مذهبی وار هم با فردوسی بر خوردی غلط و غیر قابل قبول است ولی فردوسی، و بخصوص اثر او را باید در قالب انسانی - تاریخی بررسی و قضاوت کرد و بینش طبقاتی فقط در چنین قالبی مفهوم پیدا میکند و در همین قالب است که از مایگزی نجات پیدا میکند. اتفاقا شاملو خودش یکجا به یک وجه به شان نزول تاریخی شاهنامه اشاره میکند و میگوید این کتاب "حدود هزار و خرده‌ای سال پیش از این هزاره برای آزادی ایران عرب زده خلیفه و ترکان طجوقی زده را تعقیب میکرده و بعد هم بدرستی اشاره میکنند که باین مناسبت نباید با آن با چشم بسته و از دید امروزی برخورد کرد، البته اثر به این نتیجه برسیم که شاهنامه علی‌الاصول یک اثر انسانی - تاریخی است معنایش این نیست که نکات قابل بحث در آن وجود ندارد پایتکه اخلاقیات و استنباطات و یازبان و سایر خصوصیات آن باید سربشق و بیابول معروف "تعصب العین" امزیزها بشود بهر حال بر خورد هائی از این دست با کار هائی مثل شاهنامه بر خوردیست که از زاویه و دیدی بسته و تنگ صورت گرفته، بلا تشبیه مثل اینکه گفته‌اند فردوسی سی سال نشست و شعر گفت برای اینکه سلطان محمود به او صلح بدهد و چون نداد هجوش کرد.

اما اینکه تاریخ بفتح جباران تحریف شده و انوشیروان دادگر یکی از بیدادگترین پادشاهان بوده و غیره، من نمیدانم این حرفها کجایش اشکال دارد. وقتی ما همین امروز در زندگی روزمره خودمان جلو چشمان می بینیم که صاحبان امکان و قدرت به چه راحتی همه چیز را تحریف میکنند چطور در فروغ بودن تاریخ شک میکنیم؟ چه کسی میتواند منکر شود که موضع طبقاتی و فکری اشخاص در قضاوت ها و حتی در گزارش هاشان از حوادث ناش انسانی دارد؟ معلوم است که تربیت آنگوش را روی زمین نشستن و بادست خوردن و آروغ زدن نمیتواند فرهنگ ملی باشد و هر "عادت"ی که در نحوه همیشه و زندگی مردم ایران در گذشته وجود داشته نباید باسم سنت محترم شمرده شود و علاوه در هر گلی سنتهای نامحترم و نامقدس هم وجود داشته. و عاود که حتی بعنوان پدیده تاریخی هم نسبت به آنها نمیتوان بی تفاوت ماند. چه کسی نمیداند که انقلاب خود انگیزه یا فکست میخورد و یا متعریف میشود؟ مگر تنوع اش را جلوی چشم خودمان نداریم؟

همانطور که گفتم بسیاری از اطلاعات و نظرات تاریخی شاملو هم قابل بحث هستند که اهل فن میتوانند با تائید علمی به آنها برخورد کنند و مردم را روشن کنند و من هم بخودم اجازه میدهم که در بعضی موارد نظرم را بدهم از جمله اینکه اسطوره بیشتر بیان آرزوها و خواست ها و دردهای

میدهند، هر رژیمی از یک طرف هر چه را بنفع خودش بداند تبلیغ میکند و از طرف دیگر با سانسور و اختناق جلوی هر فکری که با سیاست او مخالف باشد میگیرد و سانسور سلامت فکری را مختل میکند و آزادی سلامت عقل را تضییع میکند.

سوم بیان مقداری اطلاعات و مطومات و اظهار نظرهای تاریخی و غیر تاریخی از قبیل اینکه داستان سیح از روی اسفانه میترا برداشته شده‌مشی و مشابه ایرانی همان آدم و هوای سامی و مشیا همان سیحاست، درگاه شاری گذشته ایران بجای سال دو نیم سال وجود داشته، گله "بع" یعنی خداست که در زبان روسی هم به همین معنا بکار رفته و گله فففور هم در رابطه با آن درست شده‌است، بته جقه همان سرو است که به آئین زردشت مربوط میشود که قوس ها و دویار آن همان انار مقدس زرتشتی و گلشن شله‌های آتش آتشفکده‌ها و سرش تاج کیانی است، بعضی اسفانه ها و اسطوره ها بی‌منطق و کودگانه هستند و تار و پودشان از حوادث تاریخی گرفته شده، ضحاک اسطوره‌های همان بردیا برادر کبوجیه است که بدروغ نام گنومات به او داده‌اند. فردوسی از طبقه فئودال و صاحب ربح‌های گوسفندان و فلان بوده و در بیان تحریف آمیز این اسطوره منافع طبقاتی و معتقدات شخصی خودش را منظور داشته. ضحاک مخالف طبقات اشرافی و گاوه یک "لمین بی سروپا و خاشن به منافع طبقاتی" و یک "عنصر ضد ملی" از قبیل شعبان جی‌مخ بوده و قیام علیه ضحاک "کودتای ضد انقلابی اشراف خلع بد شده، بدست اواخر او باش" بوده نه قیام مردم بر ضد ستم ایرانی. در برابر بیداد مغ‌ها و روحانیان زرتشتی فریب عرب‌ها را میخورد، در واژه هارا برویشان باز میکند، "شاه اساعیل شب و روزش به سستی میگردد. و برای دست یافتن به زن شرعی پادشاه ارمنستان به این کشور حمله میکنند...."

شاهر خودش یاد آور میشود که "بمید نیست که پاره‌ای از برداشته داریم نادرست بوده باشد" اما همانطور که خودش هم پیش بینی کرده بود کتاب خواننده‌های محافظه کار از یک طرف و خیل عظیم سلطنت طلب از طرف دیگر هجوم بردند که "هر خره اش را بچونند و با زبانش را از پس گردنش بهیرون بیاورند".

من وقتی تهاجمات سبعانه علیه شاملو و باران ناسزا گوئی ها را که در مطبوعات خارج بر سر و روی او ریخته شد دیدم بنظرم آمد که او لا اقل از نظر سیاسی درست به هدف زده است و لا اقل هم از این لحاظ حق دست مریزاد دارد. وقتی هم محققان محافظه کار و دکان دار - بیشتر در داخل - با هرجان و دستپاچگی به نفی نظرات او پرداختند متوجه شدم که چقدر لا اقل طرح مسئله از جانب او بجای بیوقوع بوده و چه اینها مرا سخت خوشحال کرد. شاملو بخصوص با برانگیختن مخالفانش توانست به همه نشان بدهد که اینها تهاجه اندازه دچار تعصب و استبداد فکری هستند و اثر کسی هم در استبداد فکری آنها و عقب ماندگیان تردید داشت او را متوجه خطایش کرد.

البته این یک طرف قضیه است و معنایش این نیست که هر حرفهای شاملو خطا و اشتباه وجود ندارد ولی جز در یکی دو مورد، از جمله مقاله

آخرین مصاحبه دکتر خانلری

آخرین نوار مصاحبهای که از دکتر پرویز ناتل خانلری برجای مانده یا به دست ما رسیده، در یک محفل دوستانه ضبط شده است. در این محفل، یازان سخن: هوشنگ طاهری، صفدر تقی‌زاده، محمود نفیسی، خلیل دیلمقانی، احمد تفهلی، فریدون مشیری و چند تن دیگر حضور دارند. جلسه را فریدون مشیری اداره می‌کند (۱) برپوشنهای جدی است و به قصد آن مطرح می‌شود که هر چه در خاطره اسناد مانده بر صفحه نوار منتقل شود.

دز آغاز فریدون مشیری از دکتر خانلری می‌خواهد که شعری بخواند و او می‌گوید مدهتاست که از شعر توبه کرده است، پس ناگزیر است که از شعرهای دوره جوانی بخواند. می‌رود و دفتر شعرش را می‌آورد و فصد می‌کند که «عقاب» را بخواند، اما پیش از خواندن عقاب، پارهای توضیحات در باره آن می‌دهد که شنیدنی است، زیرا روشن می‌کند که چرا این شعر به صادق هدایت تقدیم شده است؟ توضیحات دکتر خانلری و متن گفت و شنود را در اینجا می‌خوانید.

دکتر خانلری - عقاب شعری است که به صادق هدایت اهداء شده است به اصطلاح. بعضی اشخاص حدسهای مختلف زده بودند در این باب. اما اصل مطلب این است که روزی که من این شعر را ساختم، اولین کسی که از من شنید صادق هدایت بود و اینقدر ذوق کرد که گفت: «پاشو بریم بدیم یک جالی چاپ کنند». بعد با هم رفتیم اداره مجله مهر که گمان می‌کنم دکتر [ذبیح الله] صفا هم سردبیرش بود. آنجا شعر را دادیم چاپ کنند و گویا که در یکی از شماره‌های چاپ و منتشر شد. ده بیست نسخه‌ای هم «تیراژاچار» به اصطلاح به من دادند. به هر حال علت اینکه تقدیم شده است به صادق هدایت همین مطلب است.

● خلیل دیلمقانی - آقای دکتر در چه زمانی این شعر را سرودید؟

- فکر می‌کنم سال ۲۲.

● احمد تفهلی - می‌خواستم از حضراتان خواهش کنم از خاطراتان بگوئید. وقتی انتشار سخن را شروع کردید، دوستانی که دوو هم جمع شدید: شماره اولی که درآمد ...

- البته خاطرات خیلی دور و درازی می‌شود، باید صرفه‌جویی کرد و مختصرش کرد. اصل ایجاد سخن از اینجا شروع شد که جامعه لیسانسهای دانشرای عالی مجتمی داشتند و آنجا تصمیم گرفتیم که مجله‌ای «کالت» باشیم، ارگان آن جمعیت. در آنجا اسم بنده به میان آمد و قرار شد که امتیازش را بگیریم. ولی من هنوز سنم کم بود. چون [صاحبان امتیاز] ۳۰ سال می‌بایست داشته باشند طبق قانونی که آنوقت معمول بود. به این جهت به اسم خود نمی‌توانستم بگیرم. قرار گذاشتم با آقای دکتر صفا که او امتیازش را بگیرد ولی من سردبیر باشم، تا سه چهار شماره به همین نحو درآمد.

آقای دکتر صفا بیشتر مایل بود که تاریخ ادبیات خودش را تدارک بکنند و با یک همچو مجله‌ای به حساب جور نبود. بعد از چند شماره‌ای استعفا داد و بنده هم به سن بلوغ (!) رسیده بودم و امتیاز را به نام خودم گرفتم. از جامعه لیسانسها هم بعد از پنج شش شماره ناچار شدیم کنار بکشیم زیرا که خرج مجله به گردن بنده افتاده بود و از بودجه جامعه لیسانسها هم بوی خیری نمی‌آمد. ضمناً آنها هم از من راضی نبودند.

و عقیده‌شان این بود که پولتنی داشته باشند که اخبار جامعه لیسانسها در آن درج شود. به این جهت چنان شدیم. به این شرط که امتیاز را بنده داشته باشم و در عوض پولهایی که بنده بدهکار بودم از آنها بگیرم. به این ترتیب غائله رفع شد و بنده هم در صدد آن برآمدم

که به ۵۰۰۰ رسید. البته در تمام مدت بارش روی دوش بنده بود و مجبور بودم از حقوق مختصری که داشتم هر ماه مختصری بگذارم برای جبران کسر خرج مجله.

● هوشنگ طاهری - همکارانمان بیشتر چه کسانی بودند؟

- شاید حالا نتوانم به خاطر بیایم، اما خوب به هر حال از دوره دوم فریدون توللی از همه بیشتر، فریدون مشیری، نادرپور و بعد چند نفر دیگر. در واقع شهرت فریدون توللی هم بیشتر از مجله سخن شروع شده برای اینکه یک عادت شده بود، در ده دوازده شماره‌ای، به نظرم در هر شماره، یک شعر داشت. خواننده‌های سخن هم مجله می‌گرفتند به هوای شعر توللی. بعد هم البته نادرپور و مشیری و چند نفر دیگری که اسمشان پادم نیست. حالا که تر دور به آن دوره و حاصل کار نگاه می‌کنیم می‌بینیم که همکاران سخن بدون آنکه خودشان

متوجه باشند، همه‌شان مثل اینکه همراه یک جریان فرهنگی مملکت بودند که تا انقلاب طول کشید و حالا فقط خاطره‌اش باقی مانده.

● هوشنگ طاهری - حالا وقتی آدم مجله را مرور می‌کند، می‌بیند در مجموع آنچه در زمینه ادبیات یا هنرها نوشته شده، بی‌آنکه دارای الگوی مشخصی در حرکتش باشد، انگار با برنامه‌ریزی، مجموعه‌ای از پیشروترین هنرها همراه با متن‌هایی از گذشته با دقت شگفت‌انگیزی مطرح شده است. یعنی خیلی سیستماتیک از جایی به جایی رسیده است. اگر از آغاز فرض کنید راجع به داستان کوتاه صحبت شده، الان می‌بیند که مثل اینکه یک الگویی دارد. برای من واقعاً این سوال هست که آیا نوشته بودید با درستان فکر کرده بودید که این مسیر را طی کنید یا آدمهایی که با شما کار می‌کردند به صورت خیلی غریزی و طبیعی اینطور عمل می‌کردند؟

خودم هم البته این احساس را دارم، البته به هیچوجه حتماً گفتگویی هم نشد که بگوئیم مرام مجله چی باشد و می‌خواهیم چکار کنیم، اما همه آدمهایی که با من کار می‌کردند، مثل اینکه طرز فکرشان خود به خود، در نهایت، همجو وضعی داشت. اهم از اینکه کسانی مستقیم همکاری می‌کردند و مشاغل ادبی داشتند یا آنکه به تفنن همکاری می‌کردند. ولی مسلماً بحثهایی که حالا خیلی ساده و ساده‌لوحانه می‌آید در آن زمان خیلی تازه بود و برای پروردن خواننده جوان بخصوص خیلی موثر بود. برای مثال وقتی دو شماره اول من شروع کردم راجع به هنر و هنرمند چیزهایی بنویسم، در ذیل صفحه مجبور شدم توضیح بدهم که معنی هنر چیست. یعنی تا آن زمان کلمه هنر به این معنی نبود.

این معنی را بنده آن روز رواج دادم بطور کلی چیزهای اکتسابی را هنر می‌گفتند، در مقابل گوهر که چیزهای جلیلی و ذاتی است. آنجا من نوشته بودم که از این بیمد ما هنر را به این معنی به کار می‌بریم. پیش از آن، اصطلاحات صنایع مستظرفه و صنایع ظریفه و از این قبیل وجود داشت. بعد کم‌کم هنر و هنرهای زیبا اصطلاح شد. مقصود اینکه این نمونه‌ای است از تأثیری که سخن داشت.

● صفدر تقی‌زاده - یکی از برجسته‌ترین نکات دو باره سخن تداوم آن است. هیچ مجله دیگری نبوده که تداوم خود را طی این سالها حفظ کند. شما آیا در این سالها

که مجله سخن را انطور که میل دارم در پیلورم، اما خیلی کار مشکلی بود، وضع چاپخانه‌ها در آن زمان، اینکه هنوز خارجی‌ها در ایران بودند و دستگاهها تق و لقی بود. غالباً از این چاپخانه به آن چاپخانه می‌بردیم دو فرمش را در اینجا چاپ می‌کردیم، دو فرمش را در جای دیگر. مدتی خود من هم صاحب فرمتار بودم، هم سردبیر، هم موزع و مجله‌ها را با دو تا از شاگردها که به من محبتی داشتند، زیر بخل می‌زدیم و عرضه می‌کردیم که بفروشند. غالباً هم پس از یک ماه که مراجعه می‌کردیم که پولش را بگیریم، مجله‌ها را پس می‌دادند، می‌گفتند فروش نرفته. ضمناً اگرچه آن

دوره اول خیلی نفص داشت هم از حیث چاپ و هم از حیث مطالب، با وجود این خیلی رواج گرفته بود. یعنی شائنی پیدا کرده بود. اتفاقاً برخوردار داشتیم و در وقت شدیم با دکتر شهید نورانی که مرد بسیار فاضلی بود و خیلی هم فعال. و دیگر از این اهل ذوق و هنر مرحوم رضا جرجانی بود که خصوصاً در موسیقی و نقاشی صاحب اطلاع بسیار بود و یکبارچه ذوق بود و آنجا دیگر صادق هدایت که از همان دوره اول همکاری می‌کرد و بعضی نوشته‌هایش را در مجله چاپ کردیم و آخرش هم کتاب مخخ را که از فرانتس کافکا ترجمه کرده بود، در واقع مثل ضمیمه مجله سخن منتشر کردیم که بعد به صورت کتاب درآمد. فعالیت دکتر شهید نورانی خیلی موجب دلگرمی من شد. خودش هم می‌آمد با چاپچی و حروف‌چین‌ها گلنجار می‌رفت. در همه حرفه مجله را به صورت آبرومندتری منتشر کردیم و تا چهار پنج شماره دوره دوم هم مرحوم شهید نورانی اینجا بوده. بعد مأموریت گرفت و رفت و دستمان از او کوتاه شد.

● خلیل دیلمقانی - مرحوم جرجانی هم فعالیت زیادی داشتند یا ...

- مرحوم جرجانی صاحب ذوق بسیار بود در موسیقی، در هر چه اول موسیقی‌شناس بود، اما بطور متفمن، نه بطور رسمی که کنسرواتواری تمام کرده باشد، ولی خوب از موسیقی خیلی اطلاع داشت و اول دفعه‌ای بود که در مطبوعات ایران گفتگو از موسیقی می‌شد. همچنین در نقاشی هم ذوق خوبی داشت. مخصوصاً حالا که دوره‌های مجله تجدید چاپ شده، می‌بینیم که چقدر تازگی داشت در آن موقع.

● خلیل دیلمقانی - مجله سخن در آن زمان چه تیراژی داشت؟

- دوره اول با ۷۰۰ - ۸۰۰ تا شروع کردیم و آخرش کم کردیم تا ۵۰۰ تا شد. ولی بعد که در واقع فرم کردیم و ولفای بیشتری گیر آوردیم و قیافه‌اش هم بهتر شد تیراژ بالا رفت. از ۲۰۰۰ شروع شد و تا آخرش

مواجه با مشکلاتی شدید که به اصطلاح همت بکنید و سختی بکشید برای تداوم مجله سخن؟
- دلیل تداوم سخن فقط سماجت خود بنده بود. برای اینکه مکرر مجبور شدم که قرضی کنم از بانکها و جاهلهایش را پر کنم. البته مبالغ جزئی بود اما بیست سی هزار تومان هم برای سخن آن روز خیلی بود، و برای همین کارها مجبور شدم اعتبار بگیرم و برات بکشیم و سفته و چک. کارهایی که بنده هنوز هم نمی‌دانم.

● صفدر تقی‌زاده - به نظر می‌رسد غیر از جنبه مادی یک حس هنرشناسی هم در دیگرانی که در اطراف شما بودند وجود داشته است، چونکه تعطیل مجلات هنری دیگر صرفاً به خاطر مشکلات مالی نبود؟
- بله، سمس می‌گردیم که خودمان را به دستهای

نجیبانیم. بنده پرهیز داشتم از اینکه حتا وزارت فرهنگ و هنر تعدادی از مجله را بخرد. نمی‌خواستیم به حساب نمایان نشان داده باشیم. از لحاظ سیاسی هم همیشه همین خط مشی را داشتیم. یک علت دوام سخن هم همین بود. مکرر کسانی حمله می‌کردند به سخن و ایراد می‌گرفتند و جمع می‌شدند که کلک سخن را بکنند. حتا اصطلاح سخن‌شکن در آورده بودند. بعد مجله صدف درآمد و چندین مجله دیگر. اما خوب هیچکدام اینها دوام نکردند. نتوانستند دوام کنند.

● فریدون مشیری - حتا من فکر می‌کنم بعضی از مترجمان و نویسندگان مجلات جذب سخن شدند.
- برای اینکه آنها هم خط مشی سیاسی نداشتند. آنها هم فقط کار هنری و جنبه ادبی کار را در نظر داشتند. این بود که مغفاتی نداشت.

● محمود نفیسی - سمس در دورانیهای مختلف، سردبیران مختلف داشته. اگر ممکن است راجع به سردبیران سخن صحبت کنید. کدام بیشتر علاقمند بودند و...؟

- یک هدای در آن عالم همکاری جذب سخن شدند. آمدند و واقعاً راهنمایی شدند. طبعاً در این راه هم سلیقه شده بودند و دیگر وجودشان خیلی متنم شده بود. گمان می‌کنم اولین کسی که با سخن همکاری جدی می‌کرد رضا سیدحسینی بود.

● محمود نفیسی - آقای توج فرازند بعد از او آمد؟
- او بعدها آمد.

● هوشنگ طاهری - آقای مصطفی رحیمی هم بود؟
- مصطفی رحیمی به عنوان سردبیر نبود.

● هوشنگ طاهری - آقای پاکدامن چطور؟
- پاکدامن چرا بود. کیانوش هم بود. ناصر پاکدامن خیلی هم مرد وظیفه‌شناس و مرتبی بود. ابوالحسن نجفی هم آمد خیلی خوب بود، اما دوام نیاورد گویا حوصله نکرد وقت زیادی صرف کند. گویا حق هم داشت! طحرضاً حدیری هم دو سه سالی بود.

● صفدر تقی‌زاده - به نظر می‌رسد که مجله سخن بیشتر دو پروردن شما موفق بوده تا داستان‌نویسان و جای

سوال هست که چرا بسیاری از داستان‌نویسان آن موقع به همکاریشان ادامه ندادند؟ مثلاً خود هدایت و جوینک. هدایت که از دوره اول همکاری می‌کرد با مجله. جوینک هم همینطور. داستاهای کوتاه او از دور اول در مجله سخن چاپ شد. تصادفی نبود ولی خیلی‌ها هم بودند که آثارشان در مجله سخن چاپ می‌شد، اگرچه من راهنمایی‌شان نکرده بودم، خودشان

نویسنده بودند، مثلاً به آذین، آل‌احمد. آل‌احمد در واقع پرورش یافته خود من بود. اولین چیزهایی که نوشته بود در مدرسه به هر کدام از معلمهایشان نشان داده بود مسخره‌اش کرده بودند. فرستاد برای من و بدون اینکه خودش را بشناسم پذیرفتم و چاپ کردم. بعد هم در کنگره نویسندگان ایران او را به عنوان نویسنده‌ای که دارای سبک خاصی است و آینده درخشان دارد معرفی کردم.

● خلیل ديلمقانی - بسیاری از نویسندگان، فکر می‌کنم از مجله سخن شروع کردند. یعنی نسل بعد از بزرگ علوی. رسول پرویزی، جمال میرصادقی، بهرام صادقی، غلامحسین ساعدی، همه از سخن شروع کردند و من فکر نمی‌کنم که سخن فقط شاعر پرورده باشد.

● صفدر تقی‌زاده - خود شما در زمینه داستان هیچ آزمایش نکردید؟
- یکی دو بار چیزی نوشتم، اما نخیر. ذهنم مشغول کارهای دیگر بود.

● خلیل ديلمقانی - شما یک نمایشنامه نوشتید در سخن، هشتین سفر سندیاد.

- بله، یک کسی دیگری هم به اسم خودش چاپ کرد. حتا این را هم نگفت که همچین چیزی هم بوده. از آن بامزه‌تر اینکه، چون نمایشنامه را سرسری نوشته بودم، اسم یک پرسناژ را دو جور آورده بودم. یکیش رجب یکیش وهب. اما کسی که بعدها هشتین سفر سندیاد را نوشت آنها را جدا کرد و یکی را دو تا حساب کرد!

● خلیل ديلمقانی - همین یک نمایشنامه را نوشتاید؟
- چند نای دیگر هم نوشتم اما فلم انداز بود. گوشه و کنار گداشتم، شاید گم شده، خلاص شم! چند تا چیزهای بکر پرده‌ای.

● فریدون مشیری - راجع به سمس کمی صحبت کنید. شهری هم برای او سرودهاید. نیما یغزیز بهتر از جانم. گویا شعرش کم در سخن چاپ شد نسبت به توللی و نادرپور علت چه بود؟

- با وجود اینکه از بهنگی با او مانوس بودم و پیشش می‌رفتم و خیلی هم استفاده می‌کردم، اما بعد دیدم که عقیده‌هایم با او یکسان نیست. گمان می‌کنم که فریدون توللی هم همینطور بود. در چند سطر می‌گویم که هم برای مجله آینده نوشتم راجع به توللی، همان نکته را هم تذکر دادم که لول خیلی مفتون نیما بود. بطوری که اول اسم دخترش را گذاشت نیما و بعد دیگر یکلی راهش را عوض کرد. توللی از جهت تعدد وارونه کار کرد. اول شعرهای خیلی آزاد سرود و بعد رسید به قصیده. بی‌سروته بود کارش. سبدا هم عقیده داشت. مکرر به معاشرتش گفته بود که کشف کرده که بهترین کار همان قصیده است.

● احمد تقصالی - از خاطراتان با هدایت بگوئید.
- یک دوره‌ای خیلی با او محشور بودم. وقتی رفقای دیگر رفته بودند. مجتبی منوی رفته بود، مسعود فرزاد رفته بود، دیگران هم پراکنده شده بودند. اذناش. دست ربه منحل شده بود. دو سه سالی، خیلی زیاد، یعنی هفته‌ای سه چهار روز با هم بودیم. هدایت، من باشیاان برده بود، در مجله موسیقی و رئیس دفترش کرده بود. اما صادق هدایت اصلاً دو سطر جواب یک نامه اداری را نمی‌توانست بدهد. کاری هم نبود آنجا. من هم کفیل اداره آموزش عالی بودم که در همان فاصله وزارت فرهنگ و مهادن قرار داشت. دوست سید قدیمی بیشتر فاصله نبود. اغلب اوقات وقتی اداره تعطیل می‌شد با او می‌آمد پیش من یا من می‌رفتم پیش او. مسلم است که

در آن موقع من خیلی از صادق هدایت چیز یاد گرفتم. برای اینکه صادق هدایت خیلی کتاب می‌خواند و اطلاعات خیلی خوب از ادبیات معاصر دنیا داشت و طبعاً برای من خیلی متنم بود. هر صحبتی که می‌کرد حس می‌کردم یک چیزهایی یاد می‌گیرم. اگر کتابی برای او می‌رسید که می‌پسندید، به من می‌داد که بخوانم. همین کتاب «تهور» ژان پل سارتر را کتابفروشی ابن‌سینا آورده بود. دوتائی به آنجا رفتم. قرار شد نصف پولش را او بدهد و نصفش را من بدهم، اول او بخواند، بعد من بخوانم. بله. صادق هدایت یک تیپ برجسته‌ای بود که خودش، با شخصیت خودش، بدون اطرافناش. اگر فرصتی شود تحقیق در باب صادق هدایت و آثارش (که آثارش هم واقعاً انعکاس افکارش و زندگی و شخصیتش بود) خواهم کرد.

● صفدر تقی‌زاده - غیر از هدایت که فریحه ذاتی هنری داشت، کسی دیگری به نظر شما به آن مراحل هنر ناب در زمینه ادبیات معاصر رسیده بود؟

- نه، صادق هدایت یک تیپ منحصر به فرد بود که عوامل متعدد مختلفی مرچب شده بود که همچین شخصیتی درست شود و طبعاً مصاد و نظیرش را نمی‌شود پیدا کرد. شخصیت واحدی بود، ولی البته اشخاص دیگر هم بودند به جای خودشان که شخصیت و آثار دیگری داشتند. صادق هدایت تأثیر فوق‌العاده‌ای داشت اما غالباً تأثیرش تقلید بود، نه به اصطلاح چیز ذاتی. یعنی تأثیر در روحیه‌شان نداشت بلکه بیشتر تقلید می‌کردند، تکرار می‌کردند. چندین پرسناژ در آثار صادق جوینک، در «شورت استوری»‌های اولیه‌اش می‌توان پیدا کرد که همانها عیناً در آثار هدایت هم هست. تأثیر هدایت بر اشخاص مختلف، کم و زیاد دارد. بعضی بیشتر تحت تأثیر بودند، بعضی کمتر.

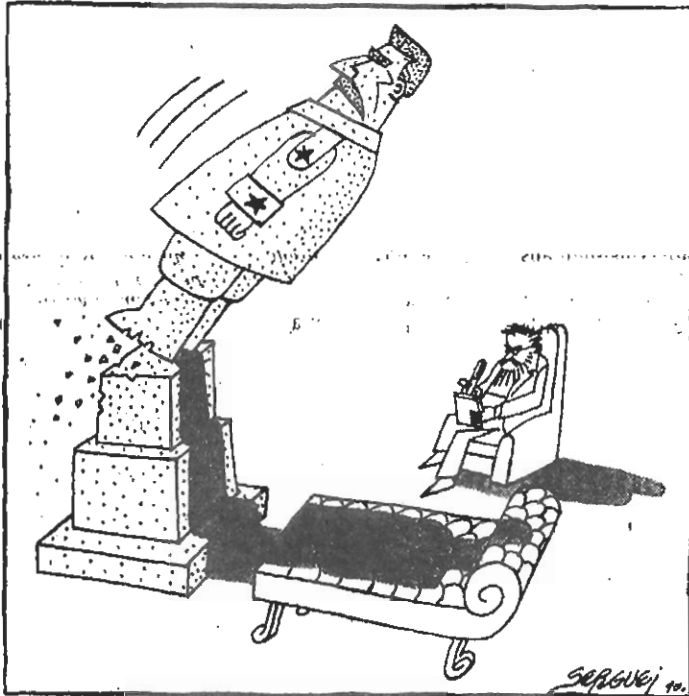
بعضی مدتی تحت تأثیر بودند و بعد کناره گرفتند. به هر حال صادق هدایت به اصطلاح پدیده‌ای بود.

● صفدر تقی‌زاده - آیا شما در طنزهای هدایت که در وع ساداب چاپ شده هم دستی داشتید؟
- نخیر. بنده هیچ تأثیری نداشتم. یک دو تیکه مسعود فرزاد نوشته بود. یکی هم نصرت‌الله مختتم بازیگر تأثر. مابقی کار هدایت بود و به تبع او دیگران یک دو تیکه نوشتند.

شخصیت هدایت ضمناً طوری بود که به تمام اطرافش شماع می‌انداخت. همه به طریقی از او استفاده می‌کردند. آدم اورژینالی بود، یعنی شوخی‌هایش، بامزگی‌هایش، متلک‌هایش همه تازگی داشت و ساخته خودش بود و طبیعی خودش بود، عده‌ای که دور و برش جمع می‌شدند و غالباً مزاحمت هم ایجاد می‌کردند، بیشتر دنبال همین محضرش و لطف و تازگی گفتار و سخنش می‌رفتند، به عنوان چیز عجیب و تازه و وقت‌گذرانندن. همه‌اش ذوق هنر نبود یا فهمیدن اسرار هنر نبود که موجب می‌شد دنبال صادق هدایت بروند.

● صفدر تقی‌زاده - آیا احتمالاً هیچ نام‌های با نوشته‌های از صادق هدایت که چاپ نشده باشد، پیش شما هست؟

- بنده همه نام‌های صادق هدایت را که شهید نورانی جمع کرده بود داشتم. دکتر احمد ملکی روزی به من تلفن کرد که من در بستر احتضار نورانی بودم و کاهن‌ها را داده به من و من چون سرم نمی‌شود، مناسب‌تر است که بدهم به شما. من گرفتم. ۵۰ تا نامه بود، نام‌هایی که صادق هدایت نوشته بود به شهید



مشخصات سیاسی به جای مشخصات مسلکی

بدون چپ، مدنیت و فرهنگ آزادخواهانه بشر در حدی که امروز بود قرار نمیگرفت. ولی این چپ را با از چه زاویه‌ای می‌گوئیم و چگونه آن را میشناسیم؟ برای اینکه به این سؤال پاسخ دهیم ماناچاریم دو نوع چپ را در تاریخ جدید و معاصر بشر از هم تفکیک کنیم. این دو نوع چپ، یکی چپ ایدئولوژیک بوده و دیگری چپ غیر ایدئولوژیک. چپی که بند نافش به مسلک معینی وصل بوده و از آنجا تغذیه میشده و در واقع عقل منفصلش آن مسلک و آن ایدئولوژی بوده است و بدون آن خود هرگز قادر به اندیشیدن نبوده و اساساً موجودیت، هویت و شخصیت مستقلی از آن نداشته است و دیگری آن چپی که غیر مسلکی، غیر ایدئولوژیک بوده و بخاطر آزادی به عام‌ترین، باریک‌ترین و ظرفیت‌ترین معنای آن مبارزه می‌کرده و هرمانعی که در راه تحقق این آزادی وجود داشته با آن مبارزه می‌کرده و معمولاً چون این موانع، همیشه موانعی بوده که اصطلاحاً تاریخ آن را بعنوان راست می‌شناخته، چپ غیر ایدئولوژیک و قتیکه این مانع را می‌خواسته از سر راهش بردارد هویت چپ می‌گرفته است. بنابراین این چپ غیر ایدئولوژیک غالباً خودش را چپ نمی‌دانسته، بلکه آن چیزیکه او را بعنوان چپ معرفی می‌کرده واقعیت و ویژگی و نوع مبارزه‌ای بوده که در عمل به پیش می‌برده و ویژگی و نوع مانعی بوده که در راه مبارزه‌اش قد علم میکرد و تازه در اینجا منظور از مبارزه، صرفاً مبارزه در قلمرو سیاست نیست که فقط یکی از اجزاء و یکی از گوشه‌های مبارزه چپ در زندگی و در تاریخ بوده است.

از پوشکین در اوایل قرن نوزده تا داستایوفسکی، دهه‌ها سال بعد از او تا وقتیکه تولستوی کتاب "تابش نور در ظلمت" را می‌نوشت و یا "جنگ و صلح" را می‌افزاید، اینها همه چپ بودند. و قتیکه حتی تولستوی نامه معروف خطاب به طبقه کارگر را نوشت و طبقه کارگر را بخاطر انقلاب ۱۹۰۵ به انتقاد گرفته، در آنجا حتی از نوع تولستوی در عالم فکر و ادب و فرهنگ گاسته نشده بود. و قتیکه بتهوون بر سفونی ۳ خط کشید و کیش شخصیت ناپلئون را به مسخره گرفت و تنقیر کرد او هم باز یک چپ بود و زمانیکه سگونی ۷ رانوش و در آن به گونه‌ای روایی تضاد را از جامعه حذف کرد

رد و حذف آن تضاد را بصورت جشن خدایان شادمانه تصنیف کرد باز هم بتهوون یک چپ بود. زمانیکه "گویا" تابلوی "مایا برهنه" را می کشید و کلیسا او را بحاکمه کشید و او را مجبور کرد که برهنگی مایا را بپوشاند، در آن زمان هم "گویا" چپ بود. نقاش بزرگی که حمله ناپلئون به اسپانیا را با تابلوی شاهکار مانند مسخره و تحقیر می‌گردد و مورد نفرت قرار میدهد و وحشیگریهای سپاه ناپلئون را مورد حمله قرار میدهد و آزادی مردم اسپانیا و رزمندگی مقاومت خیز آنها را تجویز میکند و آن نقاش بزرگی که صحنه اعدام کونارها را میکشد و و قتیکه پیکاسو تابلوی معروف "گرنیکا" را جان می‌بخشد اینها همه حرکات چپ است. اینها همه زندگی، حیات و تاریخ معنویت چپ است و زمانیکه آلبر کامو کتاب "طاعون" یا ناپیشتانه حکومت نظامی را با آنهمه شوای و رزمندگی نوشت، او هم یک چپ بود و زمانیکه ژان پل سارتر خود را یک "حاشن مضاعف" می‌خواند بخاطر اینکه طبقه کارگر تعلق نداشت و از طرفی به بورژوازی به اصطلاح حیانت کرده بود، ژان پل سارتر یک فیلسوف و متفکر چپ بود و زمانیکه مسئولیت کیمته دفاع از زندانیان سیاسی در ایران یا نقاط مختلف دیگر را بعهده می‌گرفت، در آن زمان هم چپ بود. ولی در گذشته معیارها طور دیگری بوده، ژان پل سارتر بخاطر مکتب شیاطینی و لعنتی الجزایرستان نسالیسم زیر باران حمله قرار می‌گرفت و رزمندگی او بخاطر زندانیان و اعدام شدگان در گوشه و نقاط جهان زیر سنگینی این حمله کمرنگ میشده، در حالیکه آنها نیکه خود را چپ و چپ ایدئولوژیک می‌خواندند دهها گونه سازش و سکوت در مورد انسانها نیکه اعدام و یا شکنجه میشدند را پیشه می‌کردند. اینها همه مبارزه چپ بوده است تا مجازات اعدام از بین رفته است و همه مبارزات چپ بوده تا ساعات کار کاهش یافته، دست‌زد بالا رفته و رفاه گسترش پیدا کرده است. اینها با حاصل مبارزات چپ بوده که از پنهانندگان کشورهای مختلف در اقصی نقاط جهان حمایت شده و میشود. هم اکنون اگر این رزمندگی و پیگیری نباشد سخت بحقوق این پنهانندگان تجاوز میشود و مورد غفلت قرار می‌گیرد، در حالیکه همه دولتها هم از سوسیالیستی، غیر سوسیالیستی بر سر حقوق انسانی و آزاد منشاها که حقوق ابتدائی پنهانندگان بوده همیشه سازش کرده‌اند و باز هم خواهند کرد.

در ایران بطور مشخص، اگر بخواهیم بین چپ ایدئولوژیک و چپ غیر ایدئولوژیک یک خط بکشیم، خیلی صریح، ساده و روشن آن را نشان دهیم،

این نه تنها بود هنر مندان جوان جامعه ماست که به آن توجه کنند، بلکه بسود مبارزین و سیاست‌مداران جامعه ما برای حال و آینده هست و خواهد بود. در ایران هنرمند مردمی احمد شاملو بعنوان یک چپ غیر ایدئولوژیک در کل تاریخ اجتماعی ایران شناخته شده است.

بعنوان چپ ایدئولوژیک به آذین، سیاوش کسرایی، ه. ا. اساه و دیگران و دیگران، ما زیاد داشته‌ایم. چپ غیر ایدئولوژیک در تاریخ اجتماعی ایران از نظر سبلیک با احمد شاملو خودش را نشان میدهد و این نمونه درخشانی است که فرمالیسم گذشته چپ را و باقی‌بیش را که هنوز در ناخود آگاه این چپ متحول وجود دارد در هم بریزد. این مقایسه بین شاملو و به آذین و دیگران بسهولت نشان میدهد که چگونه چپ غیر ایدئولوژیک شکننده تر، مذهب‌پس‌تر و غیر قابل اعتمادتر بوده است. در قلمرو سیاست نیز در واقع در اوایل جنبش نسل دوم در واقع تفاوت بین جنبش نسل اول چپ در ایران و نسل دوم آن، به اعتقاد من تا حدود زیادی با همین معیار میتوانست مورد بررسی قرار بگیرد. یعنی چپی که در ایران از لحاظ فکری، فرهنگی، هنری، ادبی و سیاسی مبارزه چپ نسل دوم را بوجود آورد. این چپ یک چپ غیر ایدئولوژیک بود که انحرافات بعدی آن نباید اصالت خاستگاهی آن را بپوشاند.

چپ غیر ایدئولوژیک در اروپا بگونه یک مقایسه خیلی ساده در رابطه با چپ ایدئولوژیک، همانگونه که بارها مورد تاکید قرار گرفته "هابنرش بول" بوده "گوتترزاس" بود، "اریش فروم" بود، چپ غیر ایدئولوژیک "پترواوس" نویسنده بزرگ آلمانی الاصل سوئدی بود و قتیکه شاهکار "زیبایشناسی مقاومت" را خلق کرد، در صحنه جهانی چپ غیر ایدئولوژیک، در رابطه با رویداد جمهوری اسلامی و از آغاز در رابطه با رویداد انقلاب در ایران بدبینانه بروند آن نگاه می‌کرد. چپ غیر ایدئولوژیک در داخل ایران ناسکن بود که بفریب حمایت از جمهوری اسلامی گرفتار شود، خط مشرکی که حمایت از جمهوری اسلامی را و با لاقول زمینه آن را فراهم می‌کرد یک خط ایدئولوژیک بود. الان مسئله در این است که چپ باید به آنجا برسد که این تکلیکها را بکند و با صراحت و شجاعت، بدون هیچگونه هراس حتی از خودش، بدون هراس از باور ها و دگما و بت‌های گذشته خودش، در حیات ذهنی خودش باید بتواند با شجاعت این اصل را بپذیرد و اعلام کند که وی دیگر خود را با مشخصات مسلکی تعریف نمی‌کند بلکه بجای آن مشخصات سیاسی را میشناسد و با حفظ رابطه انتقادی، سنن چپ را از اساسی میدارد و بنیادهای اویشی را پایه میریزد. اگر این را بپذیرد خیلی از مسائل خودش جواب میتواند بدهد.

سؤالی که از خودمان بسیار می‌پرسم این است که خوب، بر خورد ایدئولوژیک نادرست است؟ و اگر باین نتیجه رسیده‌ایم که تمبیت از ایدئولوژی غلط است، پس حالا چه باید بکنیم؟ پس باید در حلاله زندگی کنیم؟ باید چه چیزی را بجای آن بشناسیم؟ این چیزی است که ذهن بسیاری را به خودش مشغول کرده که بجای آن چیزی که بهر حال شکست خورده باید چه چیزی را نشانند؟ واگر چیزی نداریم بجای آن بنشانیم بهتر است همان چیز غلط را آیا حفظ کنیم؟ پاره‌ای بدفاع از اسطوره‌های شکست خورده گذشته از این زاویه روی می‌آورند که

با وجودیکه آن شکست خورده ولی چون چیز دیگری نداریم که بجای آن بنشانیم، بنا بر این همان رافعاً نگاه داریم. این بخودی خود یک کار غیر انقلابی و کاریست که از خصوصیت شجاعانه یک انسان رزمنده امروز ناشی نمیشود. نمیتوان چیز غلطی را با علم بطلان بودنش تبلیغ و تجویز کرد و برایش نسخه نوشت صرفاً به این خاطر که نمیتوانیم چیز دیگری را بجای آن بنشانیم. منظور از نشان دادن چیز دیگری بجای آن چیزی که در گذشته غلط بوده چیست؟ اگر درست به نحوه این فکروزی و بازی اندیشه در خود دقت کنیم به این جامرسیم که در واقع ما اصلاً در اساسی تغییر نکرده‌ایم و با این استدلال تلاش میکنیم که با آن ایدئولوژی گذشته را مرمت کنیم و یا ایدئولوژی دیگری را به تقلید از آن پیدا کنیم و جای آن بنشانیم و این طفره رفتن از این واقعیت است که انسان تابع ایدئولوژی شکست خورده و دیگر قابل تکرار برای بشر امروز نیست. این نوع سؤال که بجای گذشته چه مینشانید؟ بخودی خود بیان کننده درون ملاحظه و متشنج روشنفکری است که شکست، تضاد، تناقض و نارسایی را کاملاً حس کرده ولی بلحاظ روانشناسی و از نظر تربیت فرهنگی نخواهد آن چیزی را که درک کرده بطور واقعی برای خودش مجسم کند و بنابراین میخواهد از آن بگریزد و این گریز را بگونه ای غیر مستقیم یا نادرستی میخواهد انجام دهد و با جا بجایی ایدئولوژیها همانگونه که با تغییر مذاهب در گذشته بشر بارها تلاش کرده ناتوانیهای خودش را از این طریق بیوشاند و بنا بر این با تعویض سلک تلاش خودش را کرده و همیشه هم در این راه ناسوفق بوده است.

مسئله این است که اصولاً پاسخ ایدئولوژیک برای مسائل دنیای امروز وجود ندارد. مسئله بی بردن به این حقیقت است که با هیچ سیستم مدون فکری مسائل جدیدی که در قلمروهای مختلف زندگی بشر امروز بوجود میاید نمیشود پاسخ گفت یا تنها نمیتوان پاسخهایی با سه‌ای مذهبی و مردود را برای تسکین خود بوجود آورد. بنا بر این در پاسخ به اینکه شایعاً چیزی را بجای آن مینشانید؟ پاسخ این سؤال بطور اساسی در خود آن نهفته است. پاسخ این است: آنچه که در گذشته شکست خورده اساساً چه بوده؟ یعنی پاسخی که بشریت امروز برای پیدا کردن این است: آن چیزیکه در گذشته شکست خورده تبعیت بشر ایدئولوژی بوده است. شایه این نکته برسید دیگر برای یافتن چیزی که بجای آن به اصطلاح بجای چیز دیگری در گذشته نشان آرایش بیشتری پیدا میکند. یعنی به جز حال نقطه تغییر از اینجا آغاز خواهد شد که بهر حال آن چیزیکه باید بجای چیز شکست خورده گذشته بنشیند هر چه باشد ولی از جنس "ایدئولوژی" نیست. پس اگر به اینجا رسیدیم پایه اول حل مشکلات گذشته شده است و اگر پایه اول شد بدون تلاش برای تفلسف و تئوری باقی نمیتوان دریافت که تاریخ در این دونوع چینی که تشریح شد، تاریخ تضادهای مختلف این دونوع چینی را که تقسیم بندی کردیم و در ایران با نمونه شامل از طرفی و نمونه به آذین و غیره از طرف دیگر چه تجربه بزرگی است.

می شود به راحتی از بررسی تاریخ زندگی دونوع چینی این را بیرون آورد که ما چه چیزی را اکنون باید جانشینش کنیم و به چه چیزی ما اکنون اعتقاد داریم؟ حالا ما مشخصاتی را که شاید ده یا بیست ویاسی مشخصه باشند می شماریم و میگویم ده یا بیست پاسی برای اینکه به تراجم بگویم که این مواردی حصری نیست و این موارد محدود ذهن یک فرد یا افراد معینی نیست که آنها را خلق کرده باشند، اینها حوادث و سنتهایی است که در تاریخ فکر و فرهنگ و مبارزه چینی وجود داشته است. حالا ما این موارد را یکی یکی خواهیم شرد و در باره آنها صحبت خواهیم کرد. چون اگر حصری شد به ایدئولوژی نزدیک میشود این موارد را که موارد مبارزات سیاسی است و مطلقاً عظمت ایدئولوژیک ندارد ذکر میکنیم و بر این اساس در حقیقت تاریخ چینی نوین را بررسی میکنیم و ریشه های خود را در آن بازمی یابیم و آنرا تبلیغ میکنیم. فقط نام این موارد را می آوریم (جزء موارد معدودی که احتیاج خیلی ضروری به توضیح داشته باشد بقیه اش را توضیح نیدهم چون فکر میکنم که اینها همه لاف اقل از نظر مخاطب چینی که من دارم قابل درک هست) تا آنچه را که تاریخ چینی به آن مباحث میکند یادآوری کرده باشم:

- مبارزه بخاطر آزادی

- مبارزه بخاطر حقوق زن

- ملی گرایی

- جهان سوم (یعنی مبارزه برای از بین بردن رابطه غیر عادلانه‌ای که بین جهان سوم و جهان پیشرفته وجود دارد و این از جوهر و خصلتهای مبارزه چینی بوده است و خواهد بود)

- مبارزه بخاطر عدالت اجتماعی

- مبارزه بخاطر تأمین یک زندگی شرافتمندانه برای کارگران و مردم با درآمد پایین در جامعه

فلسفایی، شماره ۶۹ - آذر ۱۳۵۹

- مبارزه بخاطر محیط زیست

- خصوصیت غیر ایدئولوژیک بودن

- موضع معین در رابطه با مذهب که ضمن هر چه بیشتر غیر مذهبی کردن خود به مذهب مردم با احترام برخورد می کند.

- مسئله اپوزیسیون و قدرت که بخاطر قدرت هر چیزی را مجاز نمیداند و از اپوزیسیون بودن رنج نمبرد و رویای شیرین قدرت را بخاطر اینکه خودش را ارضاء کند ندارد و بنا بر این این نوع چپ در حکومتهای سوسیالیستی هم در اپوزیسیون قرار میگیرد.

- کمک بکشورهای سوسیالیستی یا بهر حال کشورهاییکه تا به حال سوسیالیستی بوده اند این جزء اهداف چپ است که باین کشورها با تمام قدرت باید کمک کرد تا فرم، تادمکراسی، تاپک زندگی شرافتمندانه از نظر اقتصادی و اجتماعی برای مردم و دولتهای این کشورها تأمین شود.

- دفاع از مسائل ملی در این کشورها. این نوع چپ در رابطه با مسائل ملی در کشورهای سوسیالیستی در گذشته حتی بعنوان یک اپوزیسیون عمل میکرد و باز هم اگر پیش بیاید خصوصیت اپوزیسیون خودش را در هر موردی، حتی در رابطه با دولتهای چپ همچنان حفظ خواهد کرد.

- مبارزه در راه صلح، علیه اتم و بخاطر همزیستی

- مورالیسم، هویت ملی و اوپانیسم

- استراتژی این چپ مسالمت بوده و خشونت را هرگز بعنوان استراتژی نمی پذیرفته است. بنا بر این این نوع چپ که در پاره‌ای از کشورها، چهارپایانی و چه جهان سوم خشونت را، ماباه استراتژی در گذشته تلقی کرده بود، اینک خود را بازبینی و بررسی کرده است. این نوع چپ این خصوصیت را انسانی نمیداند و آن را ناشی از اشتباه معرفتی و کسی آگاهی خودش در گذشته می داند. خشونت هرگز استراتژی چپ نیست. چیزی که به او مانعیم و مورالیسم معتقد است استراتژی همیشه مسالمت است و تاکتیکش نیز غالباً مسالمت جویانه است. از این طریق به تجهیز توده‌ها بهتر میتوان همت گذاشت و در این رابطه چپ نوین به تجربه آفریقای جنوبی و نهضت کنگره در هند به رهبری گاندی و نهروها سخت توجه دارد. مبارزات کنگره ملی آفریقای رهبری تلسون ماندا بعنوان یک چپ به ویژه این خصوصیت انسانی و مسالمت چینی مبارزه را که با اخلاق سخت پیوند خورده تقویت کرده است.

- فرهنگ سیاسی و معترض. این یکی از خصوصیات همیشگی چپ

بوده است. فرهنگ سیاسی چپ تبعیت و تابعیت نیست. در گذشته چپ ایدئولوژیک به چپ غیر ایدئولوژیک حمله میکرد بعنوان اینکه اینها حامل یک نوع رئالیسم‌های خرده بورژوازی هستند و جنبشهای معترض اعتقاد دارند و نه انقلابی. در واقع خطی را کمونیستها در گذشته بین خود و سایر چپها میکشیدند و از آن طریق خود را از چپ غیر ایدئولوژیک تفکیک میکردند ولی آنچه را که تاریخ ثابت کرد این بوده آن خط تفکیکی را کمونیستها در گذشته بین خود و چپ غیر ایدئولوژیک میکشیدند، برای اینکه از این طریق خود را بر سروری برسانند، درست برعکس به شکست آنها و به پیروزی معنوی چپ غیر ایدئولوژیک انجامید.

- مبارزه با آنتی کمونیسم، مبارزه با آنتی اسلام و مبارزه علیه ضدیت با هر نوع عقیده‌ای است. هر عقیده‌ای فی‌التفسه قابل احترام است و اثر هم با آن مبارزه‌ای در قالب ادب و هنر و فکر و فلسفه و فرهنگ و سیاست باید بشود. کاتالهای معین و واقعی خودش را دارد و هیچکس بخاطر عقیده‌اش نباید مورد نفرت قرار بگیرد. ایدئولوژیهای نفرت دیگر شکست خورده‌اند. و آنچه از لحاظ سیاسی باید با آن مبارزه کرد، مبارزه سیاسی است که یک ایدئولوژی پیش میبرد و از طریق آن نفرت را میبرد. علیه این ایدئولوژی و نفرت پراکنش آن، چپ موظف به مبارزه است.

- مبارزه با اعدام به هر شکلش، مبارزه بانفی فیزیکی هراسان بهر شکلش، اعم از آنکه قاچاقچی مواد مخدر اعدام میشود یا محکوم سیاسی. باید بانفی فیزیکی انسان مبارزه شود و این کاری بود که چپ غیر ایدئولوژیک همیشه میکرد. در حالیکه چپ ایدئولوژیک دقیقاً ضد آن را عمل میکرده است.

بقیه در صفحه ۲۰

ما به روابط متمدنانه نیاز داریم

کشور استرالیا ۳ ملیون نفری واحدهای صنعتی روبرتیزه وسائل الکترونیک سالانه بیش از پنج ملیارد دلار کالاهای پیشرفته الکترونیک میفروشد و کشور کوچک تایوان امروز در زمره تولیدکنندگان و صادرکنندگان سرشناس کالایوش است و صنایع هواپیماسازی آن از سال گذشته صادرات خود را آغاز کرده‌اند. کره جنوبی هر سال بخش بزرگتری از بازار جهانی از جمله بازار آمریکا را بخود اختصاص میدهد و درحال حاضر بسرعت کارخانجات اتومبیل سازی و دیگر صنایع خود را روبرتیزه میکند و این همه درحالی است که درکشورما کارخانجات صنعتی پیشین نیز که درمقایسه با سطح پیشرفت جهان امروز بسیار عقب مانده‌اند نیز دردهه گذشته یکی پس از دیگری از کار افتاده اند. در همه کشورهای جهان سوم حجم فعالیت و بازآوری دانشگاهها و مدارس آموزش عالی و مراکز پژوهشی چند برابرشده است. در حالیکه در کشور ما هنوز سیاست تبدیل دانشگاهها به حوزه‌های علمی ادامه دارد. سطح زندگی مردم جهان سوم برغم فقر دردناکی که دربرخی از این کشورها ادامه داشته روبره تعمیق رفته است. بطور کلی و در ابعاد جهانی افزایش یافته است در آنکه سطح زندگی مردم ایران در مقایسه با دهه بیست و یکم در حدود صد درصد تنزل کرده است.

در زمینه آزادی های فردی واجتماعی و حقوق ابتدائی مصرحه در منشور حقوق بشر، تاریخ دهساله ایران، از همه جایبهاست. درحالیکه جهان گام به گام بسرورسای رابع آزادی ودموکراسی گام برمیدارد و دیوار استبداد و دیکتاتوری درچار گوشه جهان جز برززه درحال فروریختن است. ما ایرانیان نه تنها از آزادی های سیاسی و فردی و نه تنها از ابتدائی ترین حقوق شایسته انسان محروم هستیم، بلکه حتی از آزادی لباس پوشیدن و آزادی خوردن و آشامیدن - اگر برای خوردن و آشامیدن چیزی در ساط داشته باشیم - محروم هستیم. در آستانه سده بیست و یکم فریاد اعتراض مان را باگلوله پسخ میدهند، بدون آنکه فریاد رسی داشته باشیم. حتی آبرو و حیثیت ملی مان را در جهان بی باد داده اند بدون آنکه توانسته باشیم به جهانیان بگوئیم که ما هانی نیستیم که حکومت اسلامی در جهان ترسیم کرده است.

دریک کلام اگر جهانیان، حتی آتانی که رژیم های غیر دموکراتیک دارند (مثل کره جنوبی و تایوان و...) در اساس از فراز سیرهای که به دروازه های سده بیست و یکم منتهی میشوند بالا میروند، برما ایرانیان نظامی آنچه ان ارتجائی و فتنه تاریخی حاکم است که مارا هرروز از نشیبی دره های بیشتر به قعر نابودی هل میدهد، بدینسان است که منافع ملی، هویت ملی، ارزشهای فرهنگی و اقتصادی و زندگی نسلهای امروز و فردا درحال نابودی است. در تمییر این وضع، طیف وسیعی از نیروهای ملی و آزادیخواه ایران و تقریباً تمامی ملت ایران ذینفع است. چرا مانباید بر سسطه ای که هگان ذینفع هستیم، باهم همکاری و همراهی کنیم؟ چرا؟

در پیدایش این اوضاع و احوال دردناک نباید که

ما هنوز فرهنگ تبدیل شدن بیک ملت بزرگ و در میان اپوزیسیون، آگاهی تبدیل شدن بیک اپوزیسیون جدی و مسئول که نیروهای مختلف آن برسر منافع مشترک همکاری میکنند و نسبت بیکدیگر با روحیه سازش و احترام متقابل بر خورد میکنند را نداریم.

توجه کنید! من اصلا نیگویم اختلافاتمان را فراموش کنیم و با برضعفهای یکدیگر "سرپوش" بگذاریم و یا بر سر آنها مباحثه نکنیم و یا اصلا نیگویم که همه باهم وحدت کنیم. بهیچ وجه! اینها شعارهایی نادرست، غیر عملی و فریبکارانه است و تکرار آن نیز مشکلی را بر جنش ما حل نمیکند. آنچه میگویم آنست که همانقدر که باختلافات و مرزها توجه داریم، به نقاط مشترک و منافع و اهداف مشترک توجه کنیم و در برابر خطراتیکه آئنده ما وکشورمان و منافع و هویت ملی مان را تهدید میکند باهم همکاری و هم آوازی کنیم. و در عین حال مانبروهای آزادیخواه مثلا برای تحقق دموکراسی در ایران همکاری کنیم و بسهم خود فضای مناسب چنین همکاریها را فراهم آوریم.

پنهان نباید کرد که ما ایرانیان در جهان امروز چون کشتی شکستگان در میان امواج خروشنده دریا هستیم. سر نشینان این کشتی در حال غرق شدن فقط با همکاری و درگ همه جانبه این مسئله که تنها با تلاش و همکاری همه کسانیکه خواهان به ساحل رسیدن هستند، امید نجاتی هست، ممکن است. بسر منزل مقصد برسند، وگرنه همه غرق خواهند شد. وه که چه تراژدی بزرگی است اگر سر نشینان این کشتی ابعاد فاجعه ای که در حال اتفاق افتادن است را تشخیص ندهند و آنقدر برسر وسفر هم بکوبند تا در میان امواج ناپدید شوند.

آنچه امروز برای ما ایرانیان از هر عقیدتی گرایش سیاسی حیاتی تر است، قرار گرفتن ایران در مسیر دموکراسی و پیشرفت و ترقی صنعتی و بنابر این

استقرار حکومتی است که این اهداف اولیه را تامین کند نخستین گامیکه اپوزیسیون ایران در این راه میتواند و باید بردارد، برقراری مناسبات متمدنانه در میان خود و همکاری و همگرائی همه جریانات و کسانی است که هدف فوق را دنبال میکنند.

برای آنکه بهتر دریابیم که چه فاجعه ای و درچه ابعادی در ده سال گذشته بر ما گذشته است کافی است به این حقیقت توجه کنیم که کشور های معینی در جهان سوم در چند دهه گذشته بارشد سالیانه بیش از ۱۰ درصد ظرف چند سال بکشورهای پیشرفته صنعتی تبدیل شده‌اند. برای نمونه کره جنوبی، سنگاپور، تایوان و هنگ کنگ از آن جمله‌اند. هیچ یک از این کشورها بلحاظ ثروت های طبیعی و نیروی انسانی بگرد ایران هم نمیرسند. در آمریکای لاتین کشورهای برزیل، آرژانتین، مکزیک و غیره بکشورهای صنعتی تبدیل شده‌اند. ایران نه تنها از هیچ یک از جنبه های اصلی لازم برای پیشرفت از این کشورها کمتر نبوده بلکه بلحاظ ذخائر سرشار طبیعی اساسا با این کشورها قابل مقایسه نیست.

برای ما ایرانیها، انگار همراهی و همکاری بر اساس منافع و الزامات مشترک و ایجاد مناسبات متمدنانه میان دارندگان افکار و عقاید مختلف با مری غیرسکن تبدیل شده است.

اگر بگوئیم مامرضه این کار را نداریم و یا آنکه آگاهی فرهنگی و سیاسی این ممبر را در نیافته ایم، سخن گزارنی نه گفته ایم. غوردر این واقعیت برای همه ما لازم است. آخر، همه مامقدمات در این ساله که به یک ملت واقفا متمدن، پیشرفته، فرهیخته و دارای آبرو و اعتبار ملی در عرصه بین المللی تبدیل شویم ذینفع هستیم. ما چه حزبی باشیم و چه نباشیم، چه چپی باشیم و چه راسته، چه ندار باشیم و چه دارا اگر ذره ای عرق ملی و عشق به آزادی و پیشرفت ایران داشته باشیم، باید برای همین عشق آماده همکاری و همراهی باشیم. ولی ما متاسفانه فرهنگ و آگاهی لازم برای برقراری چنین مناسباتی را نداریم، ما تخریب که کار آسانی ست را بلدیم و این کار آسان را البته همه کسی در دهه جا بلده است، اما سازندگی، ساختن راک هزاران بار دشوارتر از تخریب است و فرا گرفتن آن بر مراتب سخت و دشوارتر هنوز فرانگرفته ایم. اگر غیر از این بود دست کم برسر آرزو ها و منافع مشترک ملی در کنار هم بینشستیم و مثلا ما نیروهای آزادیخواه چه چپ و چه راست برسر دفاع از آزادی و مبارزه علیه اختناق ائتلاف میکردیم و برای نمونه ائتلاف وسیع جمهوریخواهان را شکل میدادیم. میترسم ما آخرین ملت دنیا باشیم که در دفاع از منافع ملی و استقرار دموکراسی و حکومت قانون باهم هم آواز میگردد.

ملتهای اروپای شرقی یکی پس از دیگری آزاد شدند، آلمان غربی و شرقی متحد شدند، در اروپایحمت اتحاد اروپا و تشکیل ایالات متحده اروپا روز به روز جدیت می شود، حتی کشورهایی مثل یمن جنوبی و شمالی نیز امروز متحدند و کره جنوبی و شمالی هم وارد مذاکرات وحدت شده اند. در آمریکای لاتین و دربرخی از کشور های جنوب شرقی آسیا در دهه گذشته مردم و جریانات مختلف اپوزیسیون موفق شدند بر پراکندگی و تفرقه غلبه و بر سر تحقق دموکراسی و سرنگونی رژیمهای نظامی همکاری نمایند. این مسئله موجب آن شد که دیکتاتورهای نظامی در آرژانتین، برزیل، بولیوی، فیلیپین و غیره یکی پس از دیگری فروریزند و در کشورهای مثل شیلی و کره جنوبی متحمل شکستهای بزرگی گردیدند. لیکن ما برغم حاکم بودن مستبدترین و مرتجع ترین رژیم کنونی جهان برمیهمان، همچنان اندر خم یک کوچه ایم و گوئی اگر حکومت اسلامی صد سال دیگر هم حاکم باشد باز بهتر از آن است که ما جریانات مختلف اپوزیسیون مناسباتمان را تغییر دهیم، وجود یکدیگر را بپذیریم و باهم دست همکاری دهیم.

ما هنوز مثل کسانیکه عبق فاجعه را در نیافته‌اند بر سر اختلافات مهم و یا ناچیز انرژی و وقت خود را صرف خنثی کردن یکدیگر و تحقیر و بی حرمت کردن یکدیگر میکنیم ... ما هنوز انرژی خود را صرف بیزار کردن یکدیگر از شرکت در مبارزه سیاسی میکنیم.

این واقعیت هیچ مضموم دیگری ندارد جز آن که

گناهان را بگردن رژیم جمهوری اسلامی انداخت و خیال خود را راحت کرد. باید پذیرفت که قبل از هر چیز "از ماست که برماست" جمهوری اسلامی در سرکوب و کشتار و ترور مخالفان و در تثبیت و تحکیم پایه‌های حاکمیت خویش تا حدود زیادی مدیون تفرقه نیروهای اپوزیسیون و بی‌استعدادی مادر شکل دادن به اعتراض و یا حرکتی هماهنگ در برابر رژیم است. از قدیم گفته‌اند هر ملتی لیاقت همان رژیمی را دارد که بر او حکومت میکند. اگر چه این مثال در مورد ما ایرانیان بطور همه جانبه مصداق ندارد، اما به هر حال وقت آنست که بخود بازگردیم در آینه حقیقت چوئی خود را واری کنیم و صیقل دهیم و سبزه‌های شجاعانه بر عیبها و نقائص خود انگشت بگذاریم. چه عیبی در ماملت ایران و در ما نیروهای اپوزیسیون ایران نهفته‌است که به روی کار آمدن رژیم اسلامی و ادامه حیات آن در ۱۲ سال گذشته کمک کرده است؟

چه عیبی در ما نهفته است که هرچه تلاش میکنیم به آزادی و شکوفائی نرسیم چه نقصی در ما هست که اجازه نمیدهد کنار هم بنشینیم و باهم گفتگو کنیم؟ چرا ما پراکنده‌ترین و یا از جمله پراکنده‌ترین جریانات اپوزیسیون موجود در جهان هستیم؟ چرا ما قادر نیستیم از شرایط مساعد بین المللی و ملی برای تحقق اهدافی که شعارش را میدهیم استفاده کنیم؟ پاسخ پرسشهای فوق هرچه باشد ناچار ریشه در تاریخ و فرهنگ ما دارد.

تاریخی که همه صفحات آن با سرکوب و اختناق و سلطه زورگویان عجیب است. فرهنگی که با وجود همه صفات درخشان آن در شعر و ادب و انسان دوستی و عدالت جوئی در اساس فرهنگ استبدادی مشرق زمین است آمیخته با تاید و ستم و سپس گرای مذهبی آنهم مذهب شیعه.

از حدیث تاریخی و چنین فرهنگی به ناکاه یک ملت سرافراز و آگاه و بیایک اپوزیسیون فرهیخته زاده نشود. اپوزیسیون خود انگار همین ملت و فرهنگ است، هرچند که میتواند در خود متحول شود و در متحول شدن جامعه نقشی تاریخی ایفا کند.

زندگی و تربیت در چنین تاریخ و فرهنگ استبدادی انسان را بناچار به کاراکترهای منفی متعدد آفشته میسازد. انسان این فرهنگ همواره از بالا و از جوانب مختلف مورد بی احترامی و تحقیر قرار میگردد و معمولاً این ستم راباتوهین و تحقیر دیگران جبران میکند، باشیوه‌ها و روش‌های خشن دست و پنجه نرم میکند و لاجرم خود به خشونت عادت میکند. تعصب در مذهب، عقیده و روش و غیره از مشخصه‌های انسان این فرهنگ است، نفی و تخریب بجای شیوه‌های انسانی و بجای سازندگی از جلوه‌های دیگر انسان این محدود است. هنوز میتوان خصوصیات و عواقب منفی متعدد بسیاری را بر شمرده، اما برای مادر این بحث تا همین جا کافی است که نتیجه بگیریم که ما مادامیکه خود را سیر نموده‌ایم پیشگفته این فرهنگ هستیم، همچنان اندر خم یک کوچه باقی خواهیم ماند، رنسانس برای ما ایرانیان یعنی شناخت جنبه‌های منفی فرهنگمان و کنار گذاشتن شیوه‌ها و روشهایی که در خونمان رفته‌است. رنسانس برای ما یک تولد دوباره است، اما تنها راه نجات ما است.

متأسفانه ما ایرانیان، ما اپوزیسیون و حتی

ماروشنفکران و نویسندگان ایران سخت به کارآگاههای فرهنگ خویش خو گرفته ایم. بطوریکه اگر در حرف هم هزاران بار

از مضرات آنها صحبت کنیم و در نوشته‌هایمان هم بپذیریم که باید این عادات منفی را کنار گذاشت، در عمل هیچ تغییر محسوسی در شیوه‌ها و عادات گذشته ما نمی‌دهیم. انگار معتادی می‌انیم که به اعتیاد و عوالب آن پی برده‌ایم اما رای بتزک اعتیاد را ندارد "نیروی عادت" ما را اسیر کرده است. عادت به منفی یکدیگر، عادت به قضاوت‌های تند، عادت به روشهای برخورد خشن و تخریبی، عادت به بزرگ کردن اختلافات کوچک و بدون منافع مشترک عادت به تکی روی تعصب در عقیده و سایر عادات و روشهایی که به ارث برده‌ایم در سیاست موجب آن شده‌است که اپوزیسیون ایران به نیروئی پراکنده، غیر جدی و غیر مؤثر تبدیل گردد. منافع مشترک خود و منافع ملی مشترک همه ایرانیان را در عمل فراموش کند و هر یک بدنیاال منافع کوتاه مدت و حتی از آنهم کمتر اعتراض می‌فرازد راه بیافتند و از هم دور شوند و دور بمانند. و مادام که چنین است تفرقه بجای وحدت، خشونت بجای زبان مشترک، مشت و سینه پر کرده، بجای مفز و روابط غیر متدنه بجای مناسبات متدنه بر ما حکمفرمائی خواهد کرد. ادامه حیات رژیم اسلامی همانطور که گفتیم تا حدود زیادی مدیون این اوضاع و احوال است. ما باید نخست بعنوان یک ملت موجودیت و هویت داشته باشیم تا آنگاه پاسداری کنیم از آن بگذریم. بسخن دیگر بدون وجود ملت و منافع ملی، طبقات و گروههای اجتماعی ایرانی و منافع هر یک از آن گروهها بی معنی و غیر قابل حصول اند. همانگونه که بدون حفظ خانواده صحبت از حقوق افراد و روابط آنان نسبت بهم بی معنی است پس امروز همه آزادخواهانی که دارای منافع و علائق طبقاتی و اجتماعی متفاوت و مخالفاند و تنها بر سر مسئله آزادی و پیشرفت ایران ذینفعاند، وظیفه دارند، این کشتی در حال غرق شدن را که منافع و علائق همگان را حمل میکند، نجات دهند. و این مفهوم آن است که ما جریانات مختلف آزادخواه چه چپ و چه راست، چه حزبی و چه غیر حزبی دارای مناسبات متدنه باشیم و برای هدفی که همه در آن ذینفع هستیم، دست همکاری بهم‌دهیم.

هماهنگی و همکاری میان جریانات مختلف سیاسی کشور با هدف استقرار آزادی در ایران، نه تنها شهر و امیدنازه ایجاد میکند، نه تنها در اردوی اپوزیسیون پراکنده ایران نور جدیدی میدهد و بسدها و هزاران انسان نومید شده و خسته شده از این تفرقه دردناک را دوباره فعال میکند و نه تنها مجموعه امکانات و توانائیها و تجارب اپوزیسیون را یک گامه میکند و قدرت اپوزیسیون را ده چندان میکند، بلکه تنها وسیله جلب جهانیان از تلاشهای آزادخواهانه اپوزیسیون ایران، تنها راه بهره‌گیری اپوزیسیون از شرایط نوین جهانی و در یک گام تنها راه باری رساندن اپوزیسیون به استقرار آزادی و حکومت قانون در ایران است - حتی اگر قرار باشد گرایش پراگماتیک در درون رژیم اسلامی تقویت شود و اگر قرار باشد حکومت اسلامی به عقب نشینی در برابر برخی از خواسته‌های ملت ایران ناگزیر گردد. در پایین باید یک اعتراض قوی و یک اپوزیسیون بزرگ

متدنه و هماهنگ وجود داشته باشد. هر طور حساب کنیم به آسانی میبینیم که راه نجات ما بعنوان یک ملت، راه پیروزی ما بنامه اپوزیسیون، راه سرفرازی ما در مقام یک انسان میهن پرست و آزادیخواه است که علیرغم این محاسبه روشن، اپوزیسیون ایران و آزادیخواهان و میهن پرستان ایران تکه تکه ترین اپوزیسیون دنیا و در مقامیسه با گذشته‌های کشورمان نیز پراکنده ترین اپوزیسیون تاریخ کشورمان است. این اپوزیسیون برای آنکه نیرومند گردد، دارای جاذبه‌ای در مردم و روشنفکران کشور شود توانائی جلب حمایت بین المللی را دارا گردد و خود را باور کند باید از این وضع فاصله بگیرد، از نزاع‌های کوچک دست بردارد و بفرهنگ همکاری، احترام متقابل و روابط و روشهای متدنه مجهز شود.

در حال حاضر با وجود برخی تلاشها و اتحادی تغییرات، هنوز سیاست در اپوزیسیون ایران بزرگ بنای فرهنگی متدنه و قابل دفاع منکی نیست. بلکه برعکس برشالوده‌های پوسیده فرهنگ استبدادی و روشهای "دگماتیک" تکیه دارد. هیچ یک از نیروهای سیاسی ایران چه چپ و چه راست پرچمدار یک ساززه و تلاش فرهنگی برای دگرگونیهای بنیادی در اساس سیاست نیستند. هیچ یک از سازمانهای سیاسی اپوزیسیون نتوانسته است در چند سال گذشته یک گام مؤثر در راه تغییر جو سیاسی و فرهنگی حاکم بر اپوزیسیون ایران بردارد. البته دگرگونی در تفکر در تردید کردن به فرهنگ و روشهای حاکم و بر ضرورت حاکم کردن فرهنگی دیگر تقریباً همه این جریانات آغاز شده‌است، اما در عمل هیچ یک از این جریانات کار مؤثری در این راستا انجام نداده است. چرا که "نیروی عادت" هنوز بر عمل ما غلبه دارد. ادامه دارد

آخرین مصاحبه دکتر خانلری

نورائی. و شهید نورائی هم آدم خیلی مرتبی بود و همیشه آرشیش را درست نگ می‌داشت. بعد پسر شهید نورائی آمد نهران و حسن قائمیان و اینها زیرپایش نشستند که اینها ارث توست و خیلی قیمت دارد، برو بگیر. در حالی که واقعاً ارث او نبود و شهید نورائی آنها را بخشیده بود به دکتر ملکئی. پسر شهید نورائی آمد و گفتم خیلی خوب، تمامش را دادم دستش و رفت. بعدها بعضی زندان گفتند که چندتااش را نفرستاده. دلیلی نداشت که چند تااش را نفرستم. من نمی‌دانم پسر شهید نورائی کجاست ولی در اختیار اوست، تحویل او شده.

● صفدر قفی‌زاده - این نامه‌ها چاپ نشده؟

- نطعات کوتاهی از آنها، چند سطر به عنوان نمونه در مجله سخن چاپ شده. چند جمله‌ای البته، نه چیز مفصلی.

گفت وگویی که خواندید از نواری پیاپی شده که آن نوار از سری آقای فریدون مشیری در اختیار دنیای سخن گذاشته شده است. همینجا از لطف ایشان سپاسگزاری می‌کنم.

به نقل از ماهنامه "دنیای سخن"

چو پندار آمد از عقل دیگر مگو

پولاد همیونی

گاهی از ذائق و در پاره‌ای زمانهای مشخص و سرنوشت ساز گروهی می‌کوشند با فضا سازی، تبلیغات روانشناسانه و آسانباز، به وارونه سازی حقایق از روز روشن تر بر خیزند و بدبختانه تا حدی در این کار خود به موفقیت هم نائل می‌گردند. اما در پیچش و چرخش روزگار و گردیدن زمان، آنگاه که تب و تاب‌ها فرو می‌نشیند و آرایش نسبی برقرار می‌شود، آفتاب روشنی و حقیقت درخشش را می‌آغازد، حقایق بسط می‌یابند و میزان راستی و ناراستی روشن می‌گردد. به گواه تاریخ اینگونه رویدادها بیشتر در جاشی رخ می‌دهد که ارتجاع خرد جمعی و فرهنگ و شناخت نازل است و بازار آئین پرستی، حزب دوستی و شخصیت ستایی رواج فراوانتری دارد. هیچ پدیده‌ای در دراز مدت از چشم تاریخ پنهان نمی‌ماند و همه چیز مورد سنجش و میزان آن قرار می‌گیرد. در جریان برگزاری "اجلاس دوم کنگره" سازمان ما و آزادی کار یک‌رشته برخوردارها روی داد که در آن فضای تبلیغاتی و کاذب بعد از جدائی پاسخی برای آنها وجود نداشت، اما اکنون آتش احساسات روبرو سردی نهاده و حقایق دارند بزبانی دیگر به بیان در می‌آیند. در شماره "۱۳" نشریه اتحاد کار- ارگان مرکزی سازمان فدائی، قطعنامه‌ای به چشم می‌خورد که از سوی "هیئت اجرائی" آن سازمان صادر شده است. اطلاع از مواد پیشنهادی این قطعنامه دل‌هرانسان آگاهی‌را که اندکی از رویدادهای کنگره مابا خبر باشد، به درد سی آورد. بانگاهی به سطور این قطعنامه حدود بازی با سرنوشت اعضا و هوادارانی که باید مبلغ این ایده‌ها باشند، روشن‌تر می‌گردد.

۱- اکثریت یا اقلیت:

در جنبش ما پدیده‌ای مد روز شده بنام "اکثریت و اقلیت" بی شناخت روشن و مستدلی از این مقوله ویی آنکه کنه آن بر هگان آشکار گردد، پی‌دربی در رسانه‌های "چپ" و "راست" بکار می‌رود. آشنائی اولیه با "حقوق فرد" نشانگر اینست که این مقوله زمانی مفهوم و ماهیت واقعی خود را می‌یابد و عملکرد اجتماعی درستش را به انجام می‌رساند که در یک سازمان و نهاد سیاسی نسبتی از آگاهی و شناخت در عرصه دانش‌ها و بینش‌های جهان معاصر وجود داشته باشد و سپس در برخورد با آنها صفوی بنام "اکثریت و اقلیت" شکل بگیرد. بعنوان مثال: بعد از انقلاب ایران مردم بجز نظام شاهنشاهی از هیچ آلترناتیو دیگری شناخت کافی نداشتند و فضای سالی هم بوجود نیامد تا اندیشه‌ها بتوانند بحدادی یکدیگر بپردازند و از بوته نقد و داوری بگذرند؛ از همین رو خبثی با مردم فریبی تمام نظم سراپا ارتجاسی جمهوری اسلامی را در یک سه بررسی ضد دموکراتیک به اکثریت آراء رساند. آیا مردم ایران اگر بعد از انقلاب در یک فضای سالم و بی آشوب با افکار کز و مژگروهای آن زمان آشنائی شدند، باز هم جمهوری اسلامی می‌توانست "حائز اکثریت" آراء گردد؟ اکثریت یک مقوله کیفی است تا کمی. نگارنده قبل از کنگره گفته بود "اکثریت کمی و کیفی: اکثریتی است آگاهانه، با اخلاق، اندیشمند و حامل یک دموکراسی انقلابی" (در راه کنگره شماره ۲).

رفقادر قطعنامه نامبرده می‌گویند: ما بعد از طی کردن پروسه تدارکات... که بطور دموکراتیک جریان یافت و طی آن دیدگاه‌های مختلف در تمامی عرصه‌ها بدون هیچ محدودیتی، آزادانه در یک مبارزه ایدئولوژیک علنی و در یک رقابت سیاسی درگیر شدند و آراء کنگره‌ای شمیم که در آن برنامه پیشنهادی ما حائز اکثریت گردید" (هانجا)

شا تا چه اندازه به این سطور که نگاشته اید معتقدید؟ اندکی با خودتان خلوت کنید. کمی روبروی آئینه بنشینید و با وجدان علمی و پیشاهنگان به سنجش گذشته بپردازید. آیا باز هم سطور بی‌باین زیبایی ولی حالی از حقیقت از خامه‌خام تراوش می‌کنند؟ گویا با تکرار مکرر "حائز اکثریت گردیدیم" و بیاد "هواداران" می‌آورید، فراموش نکنند "شا اکثریت" بوده‌اید؟ آیا تشنگت درون سازمان قبل و بعد از کنگره اول را از خاطر برده‌اید؟ یادتان رفته که تشکیلات به چه فلجی دچار شده بود و دست‌بندی‌ها پس از کنگره اول که قبل از آن تشکیل شده بود؟ میل ندارید بخاطر تان خطور کند بر سر نام "علی" که گفته بود "رفتن ما به عراق یعنی پامال شدن حیثیت و استقلال سازمان در چشم مردم ایران" - و چه دایمانه و برحق گفته بود - چه فوغائی با نامه‌های مکرر به راه انداختید؟ آنهم از موضع انقلابگری کاذب و بسیج سر باز برای آنبند. پس کیاست تشکیلات کردستان و آن فوران احساسات آتشین و تاراج شوق "هواداران"؟! تشکیلات داخل که شور و شوق کاذب عده‌ای را غفلت میداد و از حد قطعنامه و شعار فراتر نرفت - چه شد؟ آیتنها هل من مبارز گویی برای ایز کم کردن بود؟ در چنین فضای پرگرد و خاک، فکر می‌کنید با موافقتان با انتقار



چند شماره علنی نخریه "در راه کنگره" گل سرسبد دموکراسی را به سازمان هدیه کرده‌اید؟ فراموشتان شده چه تلاشی می‌کردید سازمان را از هانگی با جریانات "راست" و "خطاگر" فدائیان اکثریت، حزب دموکراتیک و حزب دمکرات کردستان باز دارید و بسوی اقلیت و راه‌کارگر هل بدهید؟ و بعد از کنگره آمدید گفتید اگر اتحاد عمل دموکراتیک است چرا حزب توده نباشد؟ تا چه حد آسانگری توهم زاو تا چه زمان بازی با کلمات دلفریب؟ شا جز با اقلیت و راه‌کارگر با چه نیرویی حداقل ائتلاف را پیش بردید؟ فضا سازیها را از یاد ببرید اما "حائز اکثریت" را هنوز خوب بیاد دارید؟ می‌گفتید هانگی با جریانات نباید محدود به امضای اعلامیه باشد ولی حالا خودتان بهین امضاء های خفک و خالی آنهم پای اعلامیه های رنگ و رو رفته اقلیت و راه کارگر بسته می‌کنید؟ شاید برای فرار از ازوله شدن در جنبش باشد و یا برای همیشه "حائز اکثریت" ماندن، کسی چه میداند؟

آری رفقا برنامه "شا" حائز اکثریت" گردیده ولی چگونه؟ اولاً رفقا بخوبی میدانند که کنگره ما با یک رای ۵۰٪ به ۵۰٪ بر سر چهار ماده پیشنهادی برای اساس نامه در بن بست کامل فرو رفت و خود شماراهی بجز جدائی پیش پای مانده‌اید. دوماً من از شا می‌پرسم - و اینجاست که باید با خودتان خلوت کنید - نمایندگان "آزادی کار" که لیدر شان پانشاری زیادی روی بیرون رفتن ما با خودشان از کنگره می‌کرد (مانند هائی که بگفته خودتان "گرایش محدودی از سازمان، در جریان تدارک و برگزاری کنگره" و پیش از آن در خود کنگره - نگارنده) بر این نظر بود که همزیستی این دو دیدگاه مختلف در یک سازمان امکان پذیر نیست (اتحاد کار شماره ۷). نماینده چند تن از اعضای سازمانتان بودند؟ در سازمان ما یک نفر نماینده حداقل دوتن بود؟ آنها نماینده چه کسانی بودند؟ جز این بود که آن رفقا اجلاسی داشتند و بعد از اجلاس بکنگره با دعوت شدند و هر کدامشان نماینده تنها و تنها خودشان بودند؟ فکر نمی‌کنید رای آنها که در سطح برنامه و بینش بسیار از سازمان ما عقب تر بودند، "شا" حائز اکثریت "گردانید؟ چهره پوشانی حقیقت تاکی؟ صد البته در این "ترو کاژ سینمایی" شا تنها نبودید و رای چند تن از رفقای ما هم که نیک سیرتانه می‌اندیشیدند، علی‌آباد هم دهی است، تاثیر بسزا داشت. کنگره هم از شما همین پرسش را کرد و شما مست مالی گردید و هیچگونه گزارشی از چند و چون سازمان آزادی کار به شرکت کنندگان در کنگره ندادید؟ آیا اگر آن آراء غیر دموکراتیک نبود باز هم "حائز اکثریت" میشدید؟

کاشته هائی بازگشتند و نگارنده در پی یافتن پاسخ پرسش های یاد شده نیست. اما شا باید یک نکته را بیاموزید، اکثریت داشتن در این فضای آشفته، خام و حسابگرانه مصداق این سخن نغز هنریک ایمن است. او در آثارش چنین اکثریتی را به سخره می‌گیرد: "من بنوبه خودم، به حکومت مردم‌پر مردم ایمان دارم. به شرط آنکه برای مردم گران تمام نشود... خطرناکترین دشمن حقیقت و آزادی، اکثریت انبوه اجتماع است... اکثریت زورداره، اما هرگز حق ندارد...". در جو ناسالم و فضای تنگ و سختی که حسابگری های

اقلیت‌ها بوده است. اگر شماره طرفداران این و آن فکر به حساب می‌آید ما هنوز در غارهای زندگی میگردیم

* * *

در بخشی دیگر، قطعنامه به سائل تئوریک می‌پردازد که در دو محور زیر قابل بررسی است.

۱- استالینسم و سوسیال دموکراسی ۲- "پارهای تغییرات". کدام تغییرات؟ ۱- استالینسم و سوسیال دموکراسی.

رفقا نوشته‌اند: "برنامه مصوبه اولین کنگره سازمان بهانگر تلاش صادقانه ما در مرزبندی با استالینسم و سوسیال دموکراسی و مدافعه از پایه‌های اندیشه و متدولوژی مارکس، انگلس و لنین و منشی انقلابی است...." (همانجا)

نه باحلاوا حلوا گفتن دهان شیرین میشود و نه به دست فراوشی سپردن گذشته دردی را دوا خواهد کرد، ممکن است قوه تخیلی و داستان پردازی رفقا خیلی پیشرو باشد، اما اگر انسان نداند که در کدام ساحل می‌خواهد لنگر بیندازد، هیچ بادی برایش مناسب نیست. کنگره ما در مقطع زمانی برگزار میشد که رژیمهای توتالیتر "سوسیالیسم واقعا وجود" (که برخلاف گفته شما قطعا بر پایه اندیشه و عمل "مارکسیسم - لنینیسم" خصوصا "لنینیسم عملی" پی ریزی شده بودند و در جهان معاصر هم اوضاع را بر پایه همان اندیشه توضیح میدادند)) یکی پس از دیگری بدست مردم این کشورها به زیر کشیده شدند و اکثر آنها هم به زیر سایه دولت‌های غربی خیزیدند، احزاب حاکم در آن کشورها هم از شاو هم از دیگر مدعیون تولیت امامزاده "مارکسیسم - لنینیسم" بیشتر حافظ "سلاح م.ل." بودند و بسیار بهتر و گسترده‌تر از این "اندیشه و متدولوژی" سر در می‌آوردند، آنها تقدیس و آستانه‌بوسی از اندیشه "م.ل." را به عرش اعلی رساندند، آن احزاب هم اکنون کجاستند؟ چه تغییراتی در ساخت فکری و تشکیلاتی‌شان بوجود آمده است؟ اهداف گزونی‌شان چیست؟

متأسفانه برعکس خواسته‌ها و آرزوهای دل انگیز و خاکستر شده‌تان، تمامی آن احزاب و نمونه‌های فتوکی شده‌شان در کشورهای غربی و شرقی مدعی دو آتشه سوسیال دموکراسی و مدل پیشرفته آن یعنی "مدل سوئدی" شده‌اند، آنان هم تا دیروز اگر حزبی مانند حزب کمونیست ایتالیا بخود جرات میداد و جهان را بر اساس پیش و دانش خویشتن تفسیر میکرد، بسرعت با مهر "ارتدادیون ازم.ل." و "چاکران و خادمان بورژوازی سوسیال دموکرات" به پای میز محاکمه میکشاندند، حالا همان احزاب کندی چنان گرد و خاک می‌براه انداخته‌اند که بهابونگر! شاهم افکاران از آبخشور "کنجینه‌های" دیروز همان احزاب سیراب می‌شود، دیر یازود به تقلید از آنها "پارهای تغییرات" سطحی در برنامه‌تان وارد خواهید کرد، اما این پیراستن‌ها و مشاطه‌گری‌ها دردی را دوانی کند، علت اینست که شالوده‌ها همچنان مقدس باقی مانده‌اند، گفته‌اید "تلاش صادقانه" در "مرز بندی با استالینسم و سوسیال دموکراسی" بهرچ داده اید، کدام تلاش؟ آیا فرسول ((ویراستی فقط یک فرسول است)) "دیکتاتوری پرولتاریا" نقطه مرکزی واس و اساس استالینسم را از برنامه‌تان حذف کرده‌اید؟ آیا در رابطه با تئوری بغایت ارتجاعی و واپس مانده "دوران" و تضاد کشورهای سوسیالیستی (سابق) اردوگاه سوسیالیستی) و امپریالیستی نکات تازه‌ای وارد برنامه نموده‌اید؟ اگر اینها استالینسم نیست، پس استالینسم در کدام اندیشه تجلی پیدا میکند؟ براستی شما چه شناختی از استالینسم دارید؟ یکبار ناصررحیم‌خانی در مقاله‌ای از شما خواسته بود نقاط افتراق خود را با استالینسم نشان بدهید، اما پاسخ فقط سکوت بود! نکند فرستادن چند تالمنت به "سیستم اداری - فرماندهی" و "رشد بوروکراسی بدرجات متفاوت" - (که حزب توده هم اکنون شبانه روز مشغول فرستادن لعن و نفرین‌هایی از این دست است) - یعنی مرز بندی با استالینسم؟ باور کنید رفقا اگر قدری بخود زحمت بدهید و بر گردید مجموعه آثار استالین و خصوصا "فره‌اره لنینیسم" او را مطالعه کنید، بیشک از این همه همین‌ها با "استالینسم" و "لنینیسم عملی" به وحشت می‌افتد، شکی نیست تا شناخت ریشه‌ای از پدیده‌ای دهشتناک و آزادی کش به نام "استالینسم" راه درازی درپیش دارید و هرگاه بخواهید با آن "برنامه" نفره با استالینسم مرز بندی کنید، این راه بازم طولانی‌تر خواهد شد، گرایش عمومی و نزدیک به جریانات استالینستی مانند "اقلیت" و "راه کارگر" و تاثیر پذیری از خطوط فکری آنها، آدم را از شما ناامید میکند.

وگاش تنها در این عرصه جا مانده بودید، از بخت نافرجام سیر اندازی تنها در این محدوده باقی میماند. شما سوسیال دموکراسی را هم بخوبی نمی‌شناسید، در برنامه‌تان می‌گوئید "دولت سوسیالیستی باید پیش از هر چیز بر اراده طبقه

بلفسی مزاجانه و تکیه بر صندلی قدرت دست بالا را دارد و حقیقت منکوب تبلیغات میشود است که ایسین فریاد برمی‌دارد: "من انقلاب کرده ام، طغیان کرده‌ام، برضد شما که می‌گوئید حق با اکثریت است، من با این دروغ مبارزه می‌کنم، بگوئید ببینم: اکثریت معمولا از چه حقایق پشتیبانی می‌کنند؟ این حقایق از چه قبیل اند؟ حقایقی که کثرت می‌دهد و حرمت میگذارد، چنان کهنه و پوسیده‌اند که مثل مرده، خودبه خود متلاشی میشوند.... حقایق و موازین بشری نمی‌توانند مثل خضره عمر جاویدان داشته باشند.... اکثریت بدبختانه سروکارش تنها با همین حقایق کهن سال و فرسوده است.... ما مبارزان پیشرو عصر حاضر به حقایق نوی احتیاج داریم، (دشمن مردم، هنریک ایسن، ترجمه، ا.ح. آریانیپور)...."

شاید بگوئید اینجا چه ربطی با "حائز اکثریت" گردیدن ما دارد؟ در اینجا باید کسی بیشتر به قوه دماغی خود فشار بیاورد! آری، اکثریت زمانی می‌تواند یک اکثریت واقعی باشد که آزادی به معنای واقعی آن وجود داشته باشد، اکثریت در فضای خالی از شعده بازی و روان پریشی دیگران - و در محیطی که تمام عقاید بگونه ای انسانی به‌منظاره پرداخته باشند و فرهنگ داور صادقانه هم وجود داشته باشد - محقق است، مگر بزرگترین متفکرین تاریخ در جوامع بشری همیشه در اقلیت بوده‌اند؟ خیال باطلی است اگر فکر کنید می‌خواهم بگویم چون ما برنامه‌مان در اقلیت بوده ((هر چند نه در آن طول و عرضی که شایبان میکنند، یعنی "گروهی" یا "بخشی" L)) کامل بوده‌ایم یا در این زمینه حق با ما است، تنها هدف آنست که یکپارهم شده، این مفهوم را بیاموزید و دیگر سرنا راز سر گذاشت ننوازید، هرچند "یکی را که پندار در سر بود - سپندار هرگز که حق بشنود".

ما از حقوق اکثریت و اقلیت و گردن نهادن به رای و مرجعیت مردم سخن می‌گوئیم، در حقیقت انگشت بر روی "اراده آزاد" نه‌ای نهیم، در یک جامعه، بهنجار و نسبتا سالم با فضای دموکراتیک و انسانی، که هر فردی علاوه بر تجزیه ناپذیریش از کل جامعه، دارای وجدان و استقلال عملی و فکری خاص خویش باشد و هیچ قید و بندی نتواند حقوق کوچکترین نهاد سیاسی را لگدال کند، نه اهالی با آگاهی از جوانب ایده‌ها و اندیشه‌ها و عملکرد نهاد ها، سیاسی را لگدال کند و کلیه اهالی از جوانب ایده‌ها و اندیشه‌ها و اندیشه‌ها و اندیشه‌ها، سیاسی دست به انتخاب بزنند، آنگاه میتوان از اکثریت و اقلیت به‌منظرم حقیقی آن نام برد، در جایی که اکثریت افراد فرهنگ راه را از روی پاهای متغیر و متغیر راترین نکرده‌اند و میزان حقیقت و آداب ما را نمیتوانند بسنجند، اکثریت و اقلیت ماهوی چگونه معنا پیدا می‌کند؟ در تحقق دموکراسی در هر نهاد سیاسی قادر بودن به انتخاب است و برآیند بودن به انتخاب، جامعه‌ها سیاسی باید بتواند به مقایسه و سنجش بر روی خردمندانه بپردازد، و برای تحقق این همه وجود آگاهی و فرهنگ - که ما هنوز با آن فاصله زیادی دارد - لازم و ضروری است، این بدان معناست که در یک جامعه مردم سالار و در یک جمع بدون آقابالاسر اکثریت و اقلیت ماهوی و بهینه خودرایی باید، جائیکه عدالت اجتماعی، اخلاق و فرهنگ مردم دائم روزه تزاید و گسترش است و جهل و جور و ستم روزه

پس آن "حائز اکثریت" گردیدن که لذت‌و افری از تکرار آن می‌برید و تشویق درون آشوب زده را با آن فروسی نشانید یک، قرار داد صوری بیش نیست و دیر یازود امکان دارد خود به اقلیتی ناچیز در جنبش تبدیل شود، البته باز هم اقلیتی صوری مثل آن یک دو جین "اقلیت" که داریم و لگ کسی هم نمی‌گردد، بانگاهی گذرا به تجارب گذشته باز بهتر می‌توانیم بکنه موضوع پی ببریم، انشعاب بی‌بده و نامفید بار "اکثریت و اقلیت" سازمان چریک‌های فدائیک خلق ایران را که بخوبی هم خاطر داریم کدام از این دو جریان در آن برهه تاریخی محقق بودند؟ اگر بگوئیم اقلیت باید گفت هیچکدام! تاریخ بطالان تمام آن اندیشه‌هایی را که انشعاب هر زمینه آن صورت گرفت به عیان نشان داده است، در سطوح وسیع‌تر و گسترده‌تر آن هم وضع بدینگونه است، در نیکارا گونه در یک فضای خشن و غیر دموکراتیک - که بیشک بوجود آورنده و سبب آن امپریالیسم آمریکا

بود، دولت ائتلافی چامورو توانست قدرت را از کف ساندینیستا برآید، براستی این اکثریت همانیت دارد؟ دهها مثال دیگر هم میتوان شاهد آورد، و بدبختانه نه شما در بار بردن غلط این "مقولات" تنها هستید و نه تعداد این "مقولات"، بی مفهوم در جنبش ما کم است، وقتی "پای استدلال از روشن فرو ماند" از در و دیوار بد آهویی و گزینی سرزیر میشود، باید با "اریک فروم" همراه

هنگامی که می‌گوئید: بسیاری از افکار درست در طول تاریخ مربوط به

کارگر و توده‌ها که از طریق رای آنها در انتخابات آزاد بیان می‌گردد متکی باشد و به نتایج انتخابات احترام بگذارد" (اتحادگارشماره ۷) سپس می‌افزاید: "در برنامه ۵ نفره مقوله انقلاب بطور کلی حذف شده و بجای آن برگزاری انتخابات آزاد گنجانده شده است" و این یعنی سوسیال دموکراسی!!!

"وقت ضرورت چونماندگریز دست بگیرد سرشمشیرتیز"

البته روشن است که انتخابات آزاد قیدشده در برنامه شما متعلق و محول به بعد از استقرار دولت سوسیالیستی است، یعنی بعد از پشت سر نهادن یک دوره "دیکتاتوری پرولتاریا" و قلع و قمع تمام مخالفان و آنگاه انتخابات آزاد و "حائز اکثریت" گردانیدن دولت سوسیالیستی، و این صدر صد با انتخابات آزاد مورد نظر متفاوت اساسی دارد، اما غایت مضحکه اینجاست، می‌گوئید این یعنی سوسیال دموکراسی! تعجبی ندارد، در دیدگاه رفقا هر حرکتی در چهار چوب "لنینیسم عملی" و "هر آنچه" "لنین" آن را قبلاً تجربه نکرده باشد یعنی سوسیال دموکراسی! تفرقی که انتخابات آزاد، رفرم یا دفاع از حقوق بشر، مساوی سوسیال دموکراسی میدانند و تازه آنرا به ریشه‌ها هم می‌گیرند، هیچ چیزی از سوسیال دموکراسی نمی‌فهمند، چرا که سوسیال دموکراسی از این چند کلمه آموخته شده از سوی رفقا فراتر و خردمندانه تر است، اگر به این سادگی بود "لنین" آن همه به "کائوتسکی مرتد" حمله نمی‌کرد، نباید غامی و بیخودی خودمان را بر برنامه دیگران قلنداد کنیم، برای بکار هم که شده بدون ترس و ولرز از "ویرس" سوسیال دموکراسی، بروید تاریخ، برنامه و از همه مهتر دستاورد های سوسیال دموکراسی در اروپا را مطالعه کنید [نه از روی مقالات پوینومارین و سوسولن و آندریف... و دیگر تئوریسین های جنب کبیت مرکزی حزب فلان] و آنگاه سنجش و داوری کنید.

رفقای خوب! مادر سلطنتی آموزش و پرورش یافته ایم که هنوز پدرانمان می‌گویند "گشهای آقا از غیب جفت می‌بود" و خودمان هم آیه‌های بارکس و انگلیس و لنین را با تفاسیر دست سوم حزب توده ایران آموخته ایم، چگونه یکشبه سوسیال دموکراسی و مارکسیسم را فوت آب شدیم و بر اساس این با آن مرزبندی کردیم، در کدام قسمت از ادبیات جنبش کمونیستی ایران تعریفی کلاسه شده علمی و مستدل از رفرم و انقلاب درج شده که ما بیاموزیم رفرم یعنی سوسیال دموکراسی و انقلاب یعنی مارکسیسم - لنینیسم؟ تقدس انقلاب برای بسیاری از نیروهای جوان جنبش ما زیر سؤال است. کدام گلی را "انقلاب مقدس" به سر گریستان و لگدال شدن جهان زده‌اند که "رفرم‌ها" زنده‌اند، چرا چنین تنگه مایه و خام‌اندیشانه با همه چیز برخورد می‌کنند، جنبش جوان ما تازه دارد با اندیشه سوسیال دموکراسی و نکات اشتراقی آن با "لنینیسم" مبارزه می‌کند، تا کنون با زبان "لنین" و "استالین" و کمینترن به مصاف سوسیال دموکراسی می‌رفت، حالا میخواهد با اندیشه مستقل خودش بروید، چرا می‌هراسید؟ دیگر نمی‌توان با اندیشه های قالبی شده انترناسیونال دو و سه با جهان معاصر و نیروهای پیکارگر راه دموکراسی و عدالت اجتماعی برخورد نمود، برآستی در کنگره ما چند نفر با برنامه دیدگاه‌های سوسیال دموکراسی اروپا آشنائی نسبی داشتند که شایباً آن مرزبندی کردید؟ نکند "مرزبندی" شایهان مرزبندی های دوران انترناسیونال و کمینترن باشد؟ بعید می‌تواند در این اقلیم ها باقی مانده باشید، اما برنامه اتان انباشته از بوی همان دوران است.

"آدمی نمیتواند بیکن و بی تحرک بماند... سیر قهرانی بیماری زاست" ۲-
"پارهای تغییرات"؟! کدام تغییرات؟! به کدام سو؟

قبل از ورود به بحث اصلی نگاه کنید به یک گنده گوشنی حالی از منطق ویر از شور و احساسات که در چه مایه بدل قدیمی است: "این برنامه طفرغم جوهر و منطقش که واقعیات جامعه و جهان امروز بود آن است، دارای کبیودها و نقاشی... است، (همان قطعه)"

دیدید؟ اگر سوال کنی کدام منطق؟ جهان امروز که برخلاف تالی فرمول های برنامه شما در حرکت است، جوابی نخواهی شنید، گویا می‌کزیب "ماکتیم" "ما گفته بودیم" "حزب توده وارد بدن رفقا هم شده است! بپارچه مارکس هیچگاه ادعا نکرد: "جامعه و جهان" همه فکر و ذکرشان را گذاشته اند کنار و کوشش می‌کنند که "بوی" "برنامه" بن بشوند، فاعتبروالی الابصار، مصداق معتبر لیب کشودن و سخن نگفتن!

بعینم که بودها و "نقاشی" کدامند! متاسفانه کل برنامه از چه حیات بی جسمانی فارغ واقعیات جامعه و جهان امروز که هر چه کوشش میکنند نمی‌توانند "مشود" "جوهر و منطق" برنامه رفقا بشوند.

۱- در قطعه هشت اجرائی می‌خوانیم: "در آلترناتیو سیستم سیاسی و حکومتی مطروحه در برنامه، به مسائل عینی نظیر کیفیت رابطه بین سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه... برناخته نشود" (همانجا)

چرا پرداخته نشده؟ مگر یکی از نکات مطروحه در بحث های برنامه‌ای ما و شما در کنگره و متهم شدن ما به تقلید از سوسیال دموکراسی از سوی شما در همین مقوله تفکیک سه قوه نبود؟ وقتی در بخش "دموکراسی خلقی" مندرج در برنامه شما از "تفکیک مجلس خلق از نمایندگان منتخب مردم به مثابه عالیترین ارگان قانون گذاری و حکومتی" نام برده میشود، دیگر کیفیت رابطه سه قوه چه معنائی دارد؟ میدانید که تفکیک سه قوه و "کیفیت رابطه" آنها یکی از دستاوردهای انقلابات بورژوازی است و هیچ نقطه اشتراکی با "دیکتاتوری پرولتاریا" هر چند در آینده - هم ندارد، این تناقض را چگونه میخواهید در برنامه‌تان حل کنید، اما شاید بخواهید به عقب برگردید و بگوئید کیفیت رابطه این سه قوه را باید "حزب طبقه کارگر" تعیین کند، اگر این سوی قضیه را دنبال کنید و بخواهید سه قوه را در بر نامه اتان تفکیک نشائید، در پی آن باید جمهوری پارلمانی را بجای "هدف مقدم پرولتاریای ایران" یعنی "جمهوری دموکراتیک خلق" بنمائید، در این صورت توجه آن بند بازبیا که در کنگره بر سر ما در آورید چه میشود؟ نکند رفقا میخواهند بی ما انقلاب کنند؟ بهر رو این فرمول "شیطانی" تفکیک سه قوه ساخته و پرداخته بورژوازی ورشد و گسترش آن حاصل مبارزات سوسیال دموکراسی است و رفقا اگر قصد دارند مرزبندی شان با سوسیال دموکراسی همچنان پا برجا بماند، آنرا مسکوت بگذارند، و اگر می‌بینند در کشورهای "سوسیالیسم قبلا موجود" "مشغول تفکیک این قوا از یکدیگرند و دارند "حزب طبقه کارگر" را از همه کارگی خلاص میکنند، علت آن تقلید سیستم های حکومتی غرب است و آنها قبل از وارد شدن باین عرصه سهم خود را از "دیکتاتوری پرولتاریا" جدا کرده اند، شرط پذیرش این تفکیک هم در واقعیت برداشتن شعار بر طس طرات "جمهوری دموکراتیک خلق" از جلو چشم "هواداران" و نشان دادن انتخابات آزاد، جمهوری پارلمانی و تفکیک سه قوه به علاوه استقلال قوه بیان یعنی رسانه های گروهی - بجای آن است.

در سطور بعد آمده "پیشنهادات مبنی بر تغییر بازه‌ای از فرمول بندهای برنامه در رابطه با اوضاع تحول یافته جهان (دوران کنونی) تضاد های جهانی، تحولات سرمایه داری) وجود دارد، به علاوه بعد از نخستین کنگره تغییراتی در اوضاع و روابط بین المللی رخ داده است که تاثیراتی دراز مدت بر روندهای جهانی برجای خواهند نهاد، ضروریست که این تحولات در برنامه منعکس گردند" و (همانجا - تاکیدات تماما از نگارنده) کل بود و به سبزه نیز آراسته شد، برنامه‌ای که "واقعیات جامعه و جهان امروز بود - جوهر و منطق" آن بود انگویا خیلی کم آورده است، آه! خداوند! آنرا که عقل ندادی پس چه دادی؟ ما بیشتر گفته بودیم این یک برنامه "ورگشته" است، این برنامه از واقعیات تحول یافته جهان "فرسنگها بدور است، و ما هرگز چنین بنشین هاهم قادر نیستند ترک های پوسیده آن را بهم بیاورند، گفته بودیم بدرد خاک خوردن در رف ها و طاقچه های خود، اما نمی‌فانم چرا پول خرج این مرده میکردند و جسدش را هر روز بیشتر مومیائی میکنند، رفقای عزیز! اگر "پارهای تغییرات" بالا را در برنامه بدهید چه چیزی از آن باقی میماند؟ بفرمائید "همه برنامه را تغییر میدهیم و خیال خودمان را راحت می‌کنیم و قبلا هم دعوی بر سر لحاف ملا بود".

اگر حافظه‌تان دچار نقصان نشده باشد، فراموش نکرده‌اید که چگونه نویسندگان "برنامه ۵ نفره" رزیر باران انتقادات خود گرفته بودند که "همین دست از رفقا در مدت حدود یکسال ۳۰ طرح برنامه را تهیه و ارائه نموده و با آن دفاع می نمودند" (اتحادگارشماره ۷) اما هنوز جوهر برنامه شما خشک نشده و "علیرغم اینکه" واقعیات جامعه و جهان امروز بود، "جوهر و منطق" آن هستند، میخواهید "پارهای تغییرات" در آن بدهید؟ مگر همین "اوضاع تحول یافته" قبل از کنگره ما با آن ابعاد وسیع و بی نظیر رخ نهاده بود؟ نکند باز هم سکه دهر افتاده است؟ هر چشم بینا و گوش شنوایی میتواند براحتی آن تغییرات شگرف و پر دامنه را بطوبی مشاهده کند و از آنها بیاورند، باور نکنم شم شما اینهمه ضعیف باشد! پس جنگ و ستیزه هابرسر چیز دیگری بود؟ چه تحولاتی در این مدت کوتاه بعد از کنگره ما رخ داد که نشانه‌های آن قبلا موجود نبود؟ مگر یادتان رفته رفیق بهروز بر هام بیایه لحن اللتاس گونه‌ای بشما میگفت: "دنیا چرخش عظیمی کرده است، حکومتی که بنام دیکتاتوری پرولتاریا، منظور رومانی بود، کودک شش ساله را از پتجره یک ساختمان بلند به زیر می‌افکند نمی‌تواند الگوی برنامه‌ای ما باشد، (انتقال به معنی) یقین دارم فراموش نکرده اید! جهان چه تحول جدیدی کرده که بر روند های جهانی "تأثیرات بلند مدت خواهد نهاد؟ حمله صدام حسین بکویت را در نظر دارید؟ یا سقوط "احزاب کمونیست کشور های سوسیالیستی" و یا فرستاده شدن تئوری دیکتاتوری پرولتاریا" و "دوران" به باستانی تاریخ را؟ کدامیک؟ چه اوضاعی بانی این شده که تغییراتی در اس و اساس برنامه خودتان یعنی "دوران کنونی"، "تضاد های جهانی" و "تحولات

بقیه در صفحه ۲۲

دفتر هواپیمایی جمهوری اسلامی در پاریس اشغال شد

روز جمعه ۱۴ آذر ماه ۶۹ (۷ دسامبر) در پایان سفر سه روزه ولایتی به پاریس تعدادی از ایرانیان، خانواده شهدا و زندانیان سیاسی در اعتراض بحضور نماینده رژیم جمهوری اسلامی و ادامه شکنجه و اعدام زندانیان و بنظر رسانیدن صدای خود بگوش افکار عمومی مردم فرانسه دفتر هواپیمایی رژیم اسلامی را اشغال کردند.

در ساعت ۲/۱۵ دقیقه بعد از ظهر جمعه "ع تن از نزدیکان و خانواده زندانیان سیاسی پس از اشغال دفتر هواپیمایی واقع در خیابان شانزله پاریس بلافاصله با نصب پلاکارد به پشت شیشه های دفتر هواپیمایی توجه عابریں را به اقدام اعتراضی خود جلب کردند روی این پلاکاردها نوشته شده بود:

سکوت را بشکنید" در ایران شکنجه و کشتار میکنند.

نه، بر حضور هیئت نایبندگی اسلامی!
آنها دیپلمات نیستند تروریست هستند!
باچ دادن به تروریستهای اسلامی تحت عنوان "عادی سازی رابطه" در خدمت تقویت تروریسم بین المللی و تداوم نقض خشن حقوق بشر در ایران است.

همچنین به عکسهای خمینی و رفسنجانی و خانههای اسپری قرمز پاشیده شد.
عکس خمینی با علامت ضربدر بزرگی که بروی آن کشیده شده بود بصورت وارونه به پشت شیشه دفتر هواپیمایی در معرض دید عابریں قرار گرفت.

هم زمان با اشغال دفتر هواپیمایی دهانفر از ایرانیان در حمایت از این اقدام جلو دفتر هواپیمایی اجتماع کردند و با سر دادن شعارهای اعتراضی علیه اعدام زندانیان و علیه جمهوری اسلامی توجه وسیع مردم را جلب کردند.

اجتماع کنندگان با صدای بلند شعارهای "در ایران شکنجه و کشتار میکنند و حقوق بشر در ایران لنگدال میشود و مرگ بر " جمهوری اسلامی " را تکرار میکردند.

تراکت هایی با مضمون دفاع از زندانیان سیاسی همراه با عکسهای تکان دهنده ای از صحنه های اعدام بصورت وسیع در میان عابریں توزیع شد.

پس از اشغال دفتر هواپیمایی و اجتماع تظاهر کنندگان بلافاصله پلیس فرانسه با دهها استیشن مخصوص خود را بمحل رساند و ضمن محاصره اجتماع کنندگان باقرار دادن میله های آهنی اقدام به راه بندان اطراف دفتر هواپیمایی کرد.

حضور گسترده پلیس و توقف دهها ماشین پلیس در طول خیابان شانزله لیزه باعث جلب توجه تعداد هرچه بیشتری از عابریں به اقدام اعتراضی اشغال دفتر هواپیمایی شد.

پلیس فرانسه باخشونت و تهدید به ضرب و شتم تمامی اجتماع کنندگان محاصره شده را دستگیر و با ماشینهای پلیس به کمیساریا منتقل کرد.

دستگیر شدگان پس از دو ساعت آزاد شدند. و در ساعت ۴ بعد از ظهر، پلیس فرانسه باداخله خود ۶ تن افراد داخل دفتر هواپیمایی را بازداشت و بکمیساریا منتقل کرد.

دستگیر شدگان تاظهر روز بعد یعنی شنبه ۱۷ آذر ماه در بازداشتگاه بسر بردند.

اشغال کنندگان دفتر هواپیمایی با صدور اطلاعیه ای به امضاء خانواده های زندانیان سیاسی اعدام شده در ایران که در اختیار خبرگزاریها نیز قرار داده شد دلیل اقدام خود را "در اعتراض به پذیرائی گرم و دوستانه دولت فرانسه از ولایتی نماینده رژیم تروریست جمهوری اسلامی" ذکر کرده و از تمام مردم آزاده و صلح طلب فرانسه خواستار شده اند که با "اعتراض خود در اشغال مختلف مانع این روند به اصطلاح "عادی سازی" روابط دیپلماتیک میان دولت تروریستی ایران و فرانسه شوند که این باج دهی به تروریستها مغایر باتمام سنن دموکراتیک و انسانی جامعه فرانسه نیز میباشد"

هنوز مردم پاریس خاطره بمب گذاری در معابر عمومی را توسط سفارت رژیم اسلامی بسر پرستی و همدگرگی که منجر به قتل عابریں بیگناه شده را فراموش نکرده اند.

بر اساس آخرین گزارش عفو بین الملل منتشره در لندن در ماه نوامبر ۹۰، هیچ چیز بعد از مرگ خمینی در ایران عوض نشده، ۵۰۰۰ نفر طی سه سال گذشته اعدام شده اند، تحت نظر "یک کمسیون مرگ" در وحشتناک ترین موج کشتار زندانیان سیاسی از ابتدای دهه هشتاد در سال "۱۹۸۸"، "۲۵۰۰" زندانی سیاسی قتل عام شده اند.

ضرورت تحول چپ

بقیه از صفحه ۱۴

مشخصات سیاسی به جای مشخصات مسلکی

رد مناسبات انترناسیونالیستی ورد وابستگیها زیر پوششهای تئوریک

انترناسیونالیستی، چپ غیر ایدئولوژیک از این طریق بهتر توانسته است اعتماد مردم جامعه اش را جلب کند، چپ ایدئولوژیک در کشورهای مختلف اروپایی و جهان سوم همیشه بعنوان دست نشانده احزاب کمونیست کشورهای دیگر تلقی میشده و بنابراین مردم کشورها هرگز این احزاب را نماینده خودشان نمیدانستند و همیشه بایدبینی به آنها نگاه میکردند. چپ غیر ایدئولوژیک باحفظ خصوصیت مستقل خود این نوع مناسبات انترناسیونالیستم وارد کرده و این یکی از تجارب و دستاوردهای موفق این چپ بوده و یکی از مسائل کلیدی پیشرفت این چپ است.

مواردی که گفتم حصری نیست و موارد دیگری رامیشود به آنها افزود، اینها بطور مشخص مجموعه ایست که بدون آنکه ما بخواهیم بگوئیم این مجموعه را جانشین مجموعه دیگری کنیم، تاریخ چپ غیر ایدئولوژیک را رقم میزند و بنابر این چیز جدیدی نیست و از قبل وجود داشته است، ما باید آنرا درک کنیم و هر انسانی که بگونه ای راستین خودش را در خدمت مبارزه علیه فاشیسم و سایر مظاهر فئدالیسم میداند، حتی میتواند اینها را خیلی آسانتر از کمونیکه بکک ایدئولوژیها میخواند مبارزه را درک کند، درک کند، مهم این است که بکک این مجموعه ای که من اینها را بعنوان مشخصات سیاسی چپ ذکر میکنم راه مبارزه خیلی روشن میگردد و بنابراین مرثیه خوانی برای اینکه ایدئولوژی گذشته از دست رفت و دیگر چیزی نیست که برجای آن بنشانیم، یک تلاش راهیابی و جوینده نیست، یعنی مسئله این است که ما حوادث و رویدادها و جدیدی را که در دنیا بوجود میاید بکک این مشخصات سیاسی و بهتر است بگوئیم بکک آزاد منشی یک چپ غیر ایدئولوژیک بهتر میتوانیم تحلیل کنیم

یکی از مشخصات سیاسی و شناسنامه ای چپ در دنیای امروز حمایت نسبی از احزاب دموکراتیک نظیر حزب سوسیالیسم دموکراتیک آلمان است برهبری گیزی و مدرن، متاسفانه تبلیغات گسترده ای احزاب سرمایه داری و همچنین احزاب سوسیال دموکراتیک بر اساس نفی کامل این جریان حرکت میکنند، چپ مدرن باید هشیار باشد که بدام این تبلیغات درنفلند، خوشحانه گرایش مسلط در احزاب سبز و اتحادیه ۹۰ (نود) همراهی و همیاری با این گرایش تبلیغاتی را نشان نمیدهد، احزاب بورژوازی با بهره گیری از فجایع احزاب

کمونیستی سنتی و نفرت مردم از آنها با تبلیغات گسترده از انعکاس عمق تحول و رفورم در حزب سوسیالیسم دموکراتیک مخالفت میکنند و توانهای دموکراتیک آنها در ذهن مردم مخدوش میکنند، نفرت مردم از احزاب کمونیست سنتی تا حدی است که احزاب سوسیال دموکراتیک نمی تواند نسبت به زایش تحزب سوسیالیسم دموکراتیک از درون حزب سوسیالیست آلمان بی توجه باقی بمانند، ولی این امر در عین حال نوعی محافظه کاری در درون این احزاب را نشان میدهد که بعضا چنان گسترش مییابد که از حمایت "سبز" های اتحادیه نود نیز سرباز می زنند.

تبلیغات بورژوازی و متاسفانه در کنار آن تبلیغات سوسیال دموکراسی آلمان هم اکنون یک وضعیت قطبی را بعضای سیاسی آلمان تحمیل میکند، طرفداری از یانگی مطلق آن، چپ مدرن باید از این روند قطبی دور بماند و با وجود استوار بودن، از توان و استعداد های دموکراتیک این جریان حمایت کند و هر جا که تبلیغات بورژوازی یا غیر آن به حمله غیر عادلانه ای علیه آن دست میزنند، همچنانکه در مورد دیگری - تسلیم آن نشود.

خلاصه میکنم: این ادعا که تفکر نوین تنها "رد" است ولی چیزی ندارد که بعنوان "اثبات" بجای آن بگذارد البته تنها در صورتی درست است که رد کننده هنوز خود را از چهار چوبهای ایدئولوژیک رهنا ساخته باشد و گرنه همانگونه که گفتم تاریخ چپ غیر ایدئولوژیک بخودی خود بر یک "اثبات" شکوهند گواهی میدهد، این اثبات حتی مقدم بر تحولات جدید وجود داشته و تحولات جدید از آن الهام گرفته است.

زیر نویس ها:
(۱) منظور ما از چپ غیر مسلکی این نیست که انسان نباید اولاً بلحاظ آرمانی اعتقادات مساوات طلبانه داشته باشد همچنانکه داستایفسکی داست و ثانیا "احترام و گرایش و حتی اعتقاد به ایدئولوژی یا مذهب معینی داشته باشد، مثل پیتر وایس، هانری لوفور و پاکولتی که باحفظ رابطه انتقادی خود را مارکسیست میدانند، بلکه منظور ما از چپ غیر ایدئولوژیک، در حقیقت گرایش با نیروی است که در تصمیم گیری و قضاوت نه از نوعی "ایسم" که از دیدرنترین و انسانی ترین برداشت های عقل و عاطفه بشر امروز و بانگاه به فردا الهام بگیرد و تاثیر بپذیرد.

(۲) روشن است که قصد ما این نبوده است که هر چیز مثبتی را در تاریخ فقط به چپ نسبت دهیم، بلکه خواسته ایم مشخصه مهم تاریخ چپ را دنبال کنیم: ۱- سنت شکنی و بت شکنی، ۲- رادیکالیسم، ۳- رزمندگی بخاطر عدالت و حقیقت و انسان و بنابراین پذیرش نقش اپوزیسیون علا بهانه یک سرنوشت تاریخی.

نقد يك توهم و طرح توهمی دیگر

حمید امیری

در نشریه "راه آزادی" شماره ۴ و ۵ مقاله ایست به نام "شعار انتخابات آزاد، واقعیت یا توهم" به قلم آقای بابک امیر خسروی که نظریاتشان را در مورد شعار انتخابات آزاد بیان میدارد. در این مقاله آمده است که:

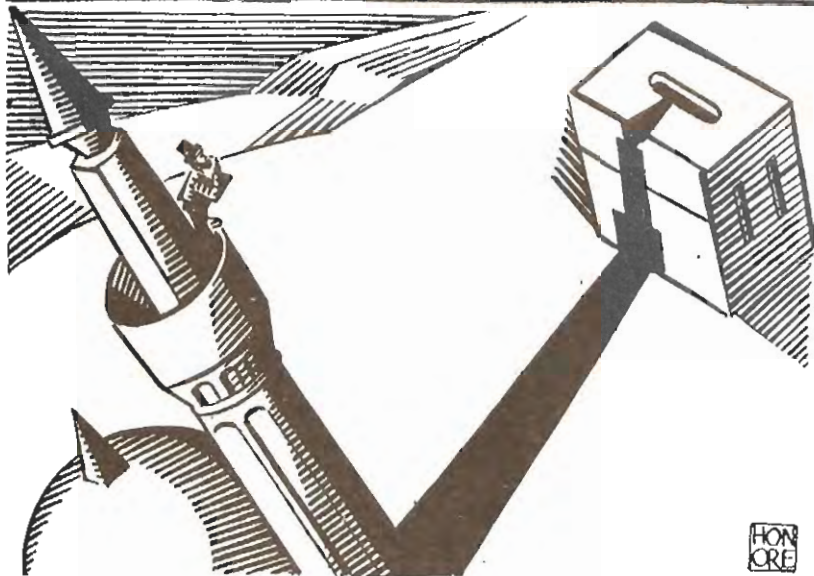
"جدال نظری ما با مدافعان شعار انتخابات آزاد، در اینست که آنان تحت تاثیر این تحولات جهانی و نمونه های انتخابات آزاد در برخی کشورها و باروی کار آمدن رفسنجانی و الزامات ناشی از طرح بازسازی، به این خوش باوری رسیده اند که طرح چنین شعاری برای ایران هم یک شعار عملی و واقعی روز است و باید همچون شعار مرکزی و محور فعالیتهای سیاسی و ائتلاف جبهه های دمکراتها و نیروهای چپ ایران باشد." مقاله ادامه میدهد که "اما در شرایط کنونی که حتی جناح با اصطلاح "واقع گرا" و "معتدل" و طرفدار دوستی با غرب رژیم جمهوری اسلامی، تحمل یک انتقاد نهضت آزادی را در برنامه سرگشاده ندارد... چگونه ممکن است شعار انتخابات آزاد را بپذیرد" و "لازمه های آن یعنی آزادی احزاب و مطبوعات و دسترسی گروههای سیاسی به همه رسانه های گروهی" را فراهم آورد و سپس نتیجه گیری میکند که "پرهیز و مخالفت ما با شعار انتخابات آزاد از جمله بخاطر توهمی است که طرح آن ممکن است در افکار مردم و در میان نیروهای سیاسی نسبت به دستگاه حاکم کنونی بوجود آورد زیرا لازمه آن پذیرش چنین شعار و خواستی از سوی دستگاه حاکم و دولت کنونی و یا انتظار پذیرش آن از سوی جناحی از آن است."

اما آقای خسروی در این انتقاد بحق خود پیگیر نبوده و در ادامه بحث و بهنگام ارائه راه حل، دچار همان خوش باوری شده و توهمی از نوع دیگر را دامن میزند.

طرح جاننشین یا توهمی دیگر؟

مقاله یاد شده برای ارائه راه حل از این نقطه آغاز میکند که "هنگامی میتوان حل تضادهای اجتماعی - سیاسی یک جامعه معین را در شرایط داده شده بر محور یک شعار سیاسی متمرکز ساخت که اولاً آن شعار گره گشای اصلی تضاد های موجود بوده و دستیابی به آن کافی بقصود باشد و ثانیاً عملی و دستیافتنی باشد" و سپس طرح خود را اینگونه بیان میدارد که: "آنها منطقی نیست که در شرایط کنونی، مبارزه مشترک را بر محور دستیابی به آزادی و دمکراسی و حقوق بشر قرار دهیم" و سپس دلایل انتخاب آنرا اینگونه بیان میدارد که این شعار "هم شرط لازم و ضروری و از نقاط عبور اجباری برای انتخابات آزاد است و هم دستیابی به آن متحمل تر است."

اولین سؤالی که بذهن خواننده میرسد، که چه تفاوت عملی بین "دستیابی به آزادی و دمکراسی و حقوق بشر" و برگزاری "انتخابات آزاد" است؟ بطور قطع انتخابات آزاد یکی از نتایج دستیابی به آزادی است و در واقع زیر



فراهم شود.

اگر بخواهیم استدلالات ایشان را خلاصه کنیم میتوانیم چنین بگوئیم: ۱- وضعیت اقتصادی - اجتماعی جمهوری اسلامی بسیار خراب است. ۲- رژیم پایگاه خود را بشدت از دست داده است.

۳- نهضت آزادی از اعتبار و نفوذ بیشتر از اوائل انقلاب برخوردار است.

۴- تعادل قوا یحدهی است که رفسنجانی را وامیدارد که برای حفظ بخشی از قدرت، بخش اصلی آن را دودستی تقدیم نهضت آزادی کرده و آنرا به نیروی همزمن تبدیل کند.

۵- با شریک شدن نهضت آزادی در قدرت، مردم میتوانند امید داشته باشند که زندانیان سیاسی آزاد شده و احزاب و مطبوعات آزاد میشوند و باب گفتگو و تفاهم میان ملت فراهم شده و شرایط انتقال مسالمت آمیز حاکمیت به مردم تاحدودی فراهم بشود.

به جرات میتوان گفت که پایه سناریوی آقای خسروی بر سه توهم بنا شده است. توهم اول: حاکمیت جمهوری اسلامی زیر فشار واقعیات و مشکلات، بخش عمده قدرت را به طور مسالمت آمیزی به نیروی دیگری منتقل میکند. توهم دوم: نهضت آزادی دارای نفوذ و اعتبار زیادی است. توهم سوم: با بقدرت رسیدن نهضت آزادی، در ایران دمکراسی مستقر شده و شرایط انتقال مسالمت آمیز حاکمیت به مردم تاحدودی فراهم میشود.

در مورد توهم اول تصور میکنم که اگر ایشان نگاه دیوارهای بکارنامه دهساله نیروها را بنگرند، توهمی داشته و برنامه خود را بر این اساس تنظیم کرده بودند. بپردازد و سرنوشت آنها را بروری کند مشاهده خواهد نمود که آزموده را آزمودن خطاست. در مورد توهم دوم باید اشاره کرد که خود آقای خسروی معتقد است که نهضت آزادی در حال حاضر "فعالیت علنی و چشم گیری ندارد". در همین حال، در جامعه ما منافسانه و مؤسسات نظر خواهی که بتواند گرایش مردم را نسبت به موضوعی تعیین نماید وجود ندارد، و حتی اگر وجود داشت در شرایط اختناق مردم نظیر خود را در مورد یک نیروی اپوزیسیون علناً ابراز نمیگردند، در چنین حالتی ایشان بر چه اساسی و با در نظر گرفتن کدام واقعیت "به افزایش اعتبار و نفوذ سیاسی - اجتماعی" نهضت آزادی در حد نیروی همزمن آینده پی برده اند؟

مجموعه ای از مجموعه بزرگتری بنام دموکراسی است. و در نتیجه و در واقعیت امر هیچ رژیمی پیدانمیشود که آزادی و دموکراسی را بطور واقعی بپذیرد اما انتخابات آزاد را رد کند. مگر آنکه آن دموکراسی واقعی نبوده بلکه پوششی برای فریب مردم باشد. از این رو ادعای اینکه دستیابی به آزادی "متحمل تر" از دستیابی به انتخابات آزاد است، هیچ پایه منطقی و واقعی نداشته و تمام انتقاد نویسنده مقاله به حامیان شعار انتخابات بخود وی بر میگردد. اما خواننده در ادامه بحث مشاهده میکند که آقای خسروی بتدریج پایه استدلال خود را عوض کرده و به جای تأکیدات اولیه، یعنی "کافی بقصود بودن شعار"، برای امر تأکید میکند که "شعار باید... بر واقعیت ها بنیان گذاری شود". نویسنده آنگاه با توضیحی روشن در مورد وضعیت بد اقتصادی، سیاسی جامعه و مشکلات دولت رفسنجانی باین نتیجه میرسد که: "این احتمال وجود دارد که دولت بالاخره در چنان تنگنایی قرار بگیرد که برای گسترش پایه های اجتماعی تنگ و تنگتر شده خود باین راه متوسل شود که نیروهای سیاسی - اجتماعی دیگری را که روزی بخاطر تأمین حاکمیت مطلقه ولایت فقیه طرفدار بوده، دوباره برای تقسیم حکومت دعوت کند" و سپس تأکید میکند که "در واقع نوعی رجعت به اصل ائتلاف سیاسی ماههای اول انقلاب، یکی از سناریوهای محتمل صحنه سیاسی ایران است." و اضافه میکند که "اگر سناریوی جدید پیش بیاید قضیه برعکس است. این بار روحانیت آبروبخته و بی اعتبار، برای حفظ خود و بخشهایی از دستگاه قدرت، به نهضت آزادی و بخشی از ملیون متوسل میشود که اینک با گذشت زمان از اعتبار و نفوذ سیاسی - اجتماعی بیشتری برخوردارند و اقبال آن دارند که با عامل تعیین کننده در سیاست کشور سیدل شوند." آقای خسروی آنگاه وعده میدهد که: "در صورت تحقق چنین سناریوی احتمالی است که در داخل حاکمیت جمهوری اسلامی، چنان نیروی سیاسی بوجود خواهد آمد که آنچه را که جمهوریخواهان ملی امروز جستجو میکنند عملی سازد. یعنی "فادریگشودن باب گفتگو و تفاهم میان ملت" باشد و شرایطی فراهم شود که آزادی زندانیان سیاسی و آزادی احزاب و مطبوعات از توهم بواقعیت درآید و " شرایط انتقال مسالمت آمیز حاکمیت به مردم" تاحدودی

برای تشکیل سازمانی جدید فعالانه تلاش کنیم

از آقای حاج سید جوادی آموختم که هیچ نوشته‌ای را نباید بدون تاریخ نگارش آن برای درج در نشریه ارسال نمود. مطمئناً دلیل آن قابل درک خواهد بود و بقول معروف ماهی را هر وقت از آب بگیرد تازه است. قابل ذکر است، نوشته اولم اواسط اردیبهست ماه برای رفقای سازمان ارسال گردید.

طبق معمول و باز بقول معروف ریش و قیچی دست رفقای مسئول انتشار نشریه فدائیت که تصمیم بگیرند. چه مطلبی در اولویت و به صلاح خواهد بود که درج گردد، با تمام فاصله‌ای که احزاب و حتی دول بورژوازی با دید و آینده‌نشین دارند، ولی کاربرد و خواص این جمله‌نشین را غیر قابل انکاری دانند. (اعتقاد خوب ولی کنترل از آن بهتر است).

متأسفانه فعلاً در سازمان ما کنترلی وجود ندارد و توقع آنرا هم نباید داشت که در مدت زمان کوتاه بتوانیم قادر باشیم، شیوه‌های غیر دمکراتیک که چندین سال متاداری تارو بود سازمانهای سیاسی ما را احاطه کرده بود، امروز به شیوه صد درصد دمکراتیک اداره گردد، مضافاً بر اینکه رهبران ما همان رهبرانند، که ناچار گوشه‌هایی از تفکر دمکراسی بر آنها تحمیل گردیده و آن را قابل قبول می‌دانند.

ناگفته پیداست، عامل درونی در تعدادی از رفقای رهبری ما در جهت شناخت واقعیت‌های موجود، در حد مرزبندی نه چندان کامل با تفکر گذشته تعیین کننده بوده است، ولی نادیده گرفتن اینکه، این تحولات بطور آشکار نمایان نمی‌گردیده، اگر عوامل بیرونی به عنوان تسریع کننده آن دخالت نمی‌داشت، گسره کننده خواهد بود.

یادآوری چندین باره شرایطی که در آن قرار داریم، حلاجی در حد امکان درست از وضعیت جنبش انقلابی ایران و سازمانمان، ایمان به پیروزی دمکراسی و ایمان به قابلیت روشنفکران انقلابی، جهت درک درست خواسته‌های ملت ما در نتیجه تاثیر گذاری بر تحولات ایران را تقویت خواهد نمود.

توجه بعضی از رفقای سازمان به تحولات جاری در جنبش کمونیستی جهانی قابل تقدیر و قدردانی است. همچنین توجه رفیق بیژن رضایی به تئوری‌های رایج در گذشته و سعی در نمایاندن چرایی عقب ماندگی جنبش کمونیستی جهانی، و

الزامات جنبش کمونیستی ایران از تحولات جهان، قابل درک و ارزشمند می‌باشد. آنچه که مرا ناچار به عاقبت وست وسوی سازمانم، دل‌نگران نموده، عدم توجه رفقای سازمان به مسائل سازمانی تا حد سستی در بگنار نهادن آن است.

برخورد غیر فعال به مسائل سازمانی، پتانسیل واقعی سازمانمان را نمایان نخواهد نمود و چه بسا اتفاق افتد به جای زیر رو نمودن آنچه که تاکنون باعث عدم خلاقیت سازمان و هواداران گردیده، همچنان به ظاهر فریبنده‌های آراسته گردد، که در نهان فاصله چندانی با تفکر گذشته نداشته باشد. درخواست من از رفقای پنج نفره و تمامی رفقای سازمان این است که بی توجه از کنار بررسی پروسه وحدت و برشاری عوامل شکست آن نگذرند.

این خواست قابل درک تمامی جریانات و افراد منفرد سیاسی می‌باید باشد، که بدانند اشکال کار در کجا بوده و چه تکراری عامل اینگونه وحدت بخوان تفرقه) در درون سازمان و در نتیجه جنبش انقلابی ایران گردیده است.

چگونه میتوان تحول و پیشرفت مثبت در سازمان را نوید داد، وقتی تحلیلی از گذشته نه چندان دور سازمانمان در سایه قرار می‌گیرد؟

بانگهی به سیر حرکت چندسال اخیر سازمان، حساسیت مسئله قابل درک خواهد بود. زمانی چند به تبلیغ نقل انقلابیون کمونیست پرداختیم، چندصباحی برای نزدیکی به رفقای سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) کوشیدیم، مدتی طولانی جلب رفقای آزادی کار را پیشه کردیم و تمامی مسائل را در چهار چوب وحدت خلاصه نمودیم.

امروز هم شاید تعدادی از رفقای مسئول ما، دل بجنای از سازمان اکثریت و یا حزب دمکراتیک مردم ایران، نه در چهار چوب جنبه بلکه فراتر از آن، بسته‌اند، ولابد در آینده نه چندان دور باید شاهد مبارزه ایدئولوژیک با سلطنت طلبان باشیم؟! اگر به ارگان ما که در جهت جا اندازی همان شیوه گذشته خلاصه میشود، توجه کنیم، این احتمالات قابل درک می‌گردد.

از اولین شماره نشریه فدائی بعد از انشعاب (فدائی شماره ۶۱) تاکنون (فدائی شماره ۶۴) شاهد مقالاتی از طرف "هیئت تحریریه" بوده‌ایم، انتظار صرفت ارگان فدائی در خدمت ساختن

سازمانی جدید قرار گیرد، نه سعی در تثبیت سازمانی با چهار چوب گذشته.

آیا جنبش ما با مقالاتی مانند "مدام قادیسه اش راسی خواهد" و یا "آیا رفسنجانی با مدام ملاقات میکند" سرو سامان خواهد گرفت؟

و آیا این شیوه برخورد، در جهت سازماندهی سازمانی جدید و قابل اعتماد خواهد بود؟

چرا رفقا سعی دارند، حال که برای سازماندهی سازمانی جدید کوشش می‌کنیم نشریه‌ای مانند نشریه در راه کنگره انتشار نماند؟

چرا رفقای نویسنده مقاله از درج نام خود خودداری می‌نمایند؟ شیوه حرکت رفقا از دوزاویه قابل بررسی است.

یارقادر نظر دارند، با درج این نوع مقالات، خود را بعنوان یک سازمان به جنبش تحمیل نمایند

و با اینکه عدم درج نام بعلمت عدم اطمینان به محتوای مقاله است که در نتیجه تحلیل خود را بگل سازمان نسبت دهند و از بار جواب گوئی شانه خالی نمایند. در مورد اول قابل ذکر است، ما هواداران و اعضاء در جهت سازمان دهی سازمانی جدید مبارزه می‌کنیم و شکل سازماندهی گذشته را با انشعاب خود از تفکر کهنه‌علا رد نموده‌ایم.

و دیگر اینکه هیچ تحلیلی را چه در مورد شرایط سیاسی ایران و یا برخورد به سازمان‌های دیگر، تا برقراری سازمان جدید پذیران نباید باشیم به اعتقاد من اجلاس صلاحیتدار برای برقراری سازمانی جدیدی باید موارد زیر را در دستور کار قرار دهد.

افزافه بر مواردی که تصویب آن راه، بعد از ترک اجلاس دوم کنگره به اجلاس صلاحیتدار موکول نموده‌ایم، می‌باید.

۱- قطعنامه‌ای در رابطه با گذشته سازمان به تصویب رسد.

۲- بررسی و نقد پروسه وحدت در دستور کار قرار گیرد.

۳- تغییر نام سازمان و ارگان آن را بررسی نماییم. "معین" این مقاله با حدود سه ماه تاخیر چاپ می‌شود. علت این امر آن است که مقاله حاضر بلافاصله پس از دریافت، برای اطلاع فعالین سازمان در اختیار آنها قرار گرفته بود، لذا

نهایی برای چاپ آن در نشریه احساس نمی‌شد. چاپ آن در شماره کتونی بدنبال اعتراض نویسنده و درخواست مجدد وی صورت می‌گیرد.

چون پندار آمد از عقل دیگر مگر بقیه از صفحه ۱۹

سرمایه داری بدهید؟ و نام آنرا یواشکی بگذارید" تغییر پاره‌ای از فرمول بندیه‌ها" متحد اقل در جلو آیین از خود شرمند نه شوید. در همان کنگره اول وبعد از آن بسیاری از رفقا گفتند

" دوران " یک تئوری جامد آبرو باخته است. اما اکنون که حزب توده ایران آبرو باخته‌گی آنرا دارد جار میزند به گوش شما رسیده؟ چهار در کنگره با "رگهای گردن قوی" از آن دفاع میکردید؟ الحق " ما بین آسمان و زمین جای میش نیست."

رفقای خوبم هدف از نگارش این نقد گونه نه به زیر سؤال بردن "پاره‌ای تغییرات" است که فعلاً در حد پیشنهاد آمده - و نه انتظار پاسخ از سوی شما.

من پاسخ خود را در سنجش و داوری ما بین گفتار و کردار شما یافته‌ام. اگر توجه کنید جواب در خود نوشته مستور است، میدانم از سوی " هواداران " - ((آنانی که همیشه هوای رهبران را داشته‌اند تا پایشان نلغزد)) - تحت فشار قرار گرفته

اید، چون این متاع در هیچ دگانی خواهنده ندارد و" ضروریست " برای آرایش خاطر آنها پاره‌ای از فرمولها تغییر کنند. هنوز سندی مبنی بر این " تغییرات" از طرف شما منتشر نشده ولی با توجه به ظرفیت اندیشگی تان چندان امید نمی‌برود. بهر رو با دو گام به پس می‌نشینید و افتخار در بانی موزه پر شکوت و جلال "مارکسیسم- لنینیسم" - ((که بی آن " هویت کمونیستی" تان تپ می‌شود)) - را از آن خود میکیند و با گامی ولو ناچیز به جلو بر می‌دارد و آن برنامه گذاشی و ادا و اصولهای کنگره و بعد از آن رادر چشم هگان از اعتبار می‌اندازید، بهر رو استعداد بیراهه رفتن چندان هم اکتسابی نیست. آرزوی قلبی ما اینست که گانهای تان بسوی واقعیت و به سود هیپیوندی با جنبش چپ نو و دمکراتیک بیشتر و بیشتر گردد.

" عمر دوبایست در این روزگار - تا بیکمی تجربه آموختن، با دگری تجربه بردن بکار".

از ماهنامه "مبارزه طبقاتی"
ترجمه: ناهید افشار

و جنگ داخلی

در آفریقای جنوبی



وضعیت جاری در آفریقای جنوبی متناقض بنظر میرسد. از یکطرف مبارزه مسلحانه توسط کنگره ملی آفریقا کنار گذاشته شده و از طرف دیگر دور جدیدی از جنگ داخلی آغاز شده است.

طی سال گذشته دولت آفریقای جنوبی بدنبال آزادی نلسون ماندلا، رهبران شناخته شده کنگره ملی آفریقا و کنگره پان آفریقائی را آزاد کرده،

فعالیت سازمانهای ضد آپارتاید را لغو نموده و واقعا مذاکره با کنگره ملی آفریقا را آغاز کرده است. بنظر میرسد که دولت پذیرفته است بساط رژیم منفور آپارتاید را بسرعت برچیند و بدنبال صلح و توافق با کسانی باشد که دهه ها با او در مبارزه بوده اند.

کنگره ملی آفریقائی نیز بنوبه خود دو ماه پیش توقف مبارزه مسلحانه را اعلام کرد. اما آفریقای جنوبی تابستان گذشته موج جدیدی از خشونت را بخود دیده است که شدتش با مبارزات سالهای ۱۹۷۶ و ۸۵-۱۹۸۴ قابل مقایسه است.

در منطقه ژوهانسبورگ یعنی گائون اصلی درگیریهای اخیر، تنها در یک ماه ۷۰۰ نفر کشته شده است. اخیرا در شرق ایالت کیپ نیز دهها نفر کشته شدند. درنتال که صحنه اصلی جنگ داخلی در طی سالهای گذشته بوده، قربانیان جدیدی به ۲۰۰۰ کشته سالهای اخیر افزوده میشود.

سوالی که برای همه مطرح است این است که آیا این درگیریها باعث توقف اهرسها و مذاکرات اخیر نخواهد شد؟ نلسون ماندلا نیز این مسئله را طرح کرده که "ما حاضر نیستیم که تا بهد شاهد آنگاه این قتل عام باشیم" و بیولزات تقاضای فزاینده مردم برای صلح شدن و دفاع از خود افزوده است که "اگر دولت قادر به محافظت از جان مردم نباشد برای ما بسیار مشکل خواهد بود که این تقاضا را رد کنیم"

اینکاتان خواهان سهم خود در قدرت است

درواقع تناقض امری ظاهری است. این مذاکرات صلح بین کنگره ملی آفریقا و دولت است که تقابل و کشتارهای اخیر را باعث شده است. خشونت از دو منظر سرچشمه میگردد که گاهی در هم میآمیزند ولی از هم متفاوت هستند.

نخست، جنبش اینکاتان رهبری لوتولزی که نیروی خود را صدتا از قبیله زولو میگیرد و اینک جنگ قدیمی علیه کنگره ملی آفریقا را به مناطق دیگر بخصوص ژوهانسبورگ سرایت داده است.

دلایل آسترش این جنگ روشن است، قبیله زولو یک پنجم جمعیت ۲۵ میلیونی آفریقای جنوبی را تشکیل میدهد و بسیاری از آنها بدلاخواه

بهارها خاطرنشان کرده است که مخالف حرکت بوتولزی نیست.

با این همه دولت تولا فقط با کنگره ملی آفریقا مذاکره میکند. بنابراین در حال حاضر از نظر دولت فارتش و پلیس فقط کنگره ملی آفریقا است که بحساب می آید. برای بوتولزی نیز این خطر وجود دارد که هوادارانش از او رویگردان شده و بطرف نیرویی که طرف مذاکره دولت فطلی است بروند. راه جلو گیری از این رونده روش کلاسیکی است که در گذشته و از جمله در سالهای اخیر بکار گرفته شده است؛ ایجاد نفرت و خونریزی بین هواداران اینکاتا و کنگره ملی آفریقا. چنین کاری در درجه نخست بدلیل سیاستهای اینکاتا و نیز سیاستهای کنگره ملی آفریقا در عمل شکاف عمیقی را بین قبیله زولو و بقیه سیاهان بوجود می آورد. برای نمونه، در شهرکهای اطراف ژوهانسبورگ تقابل کارگران مهاجر (که عمدتا زولو هستند) با بومیان آنجا بیشتر به تقابل قبیله ای بین زولوها و بقیه قبایل می ماند.

راست افراطی سفید وارد عمل میشود

روشن است تقابل بین نیروهای آفریقای جنوبی و اینکاتا تکیه بر پلیس تبهادلیل کشتار و خشونت جاری در آفریقای جنوبی نیست.

بنظر میرسد که کشتارهای "اتفاقی" مسافری سیاه پوست قطار ژوهانسبورگ توسط باندهای جوانان سیاه ربطی به تقابل اینکاتا با کنگره ملی آفریقا ندارد. همین نظر در مورد تیر اندازی به سیاهان در خیابانهای ژوهانسبورگ نیز صدق میکند. در میان حمله کنندگان چهره سفید پوستانی که تحت پوشش ماسک بوده اند شناسائی شده است.

بنابراین تقریبا مسلم است که سفیدپوستان راست افراطی در این حرکات دست داشته اند. نیروهای راست افراطی که از گروههای مختلف شبه نظامی تشکیل شده اند و در سوازیلند با بخشی

ویابه اجبار مدافع حزب بوتولزی هستند. بنابراین در زمانیکه آئینده آفریقای جنوبی مورد بحث است، بوتولزی نخواهد نادیده گرفته شود. اینکاتا برای حفظ موقعیت خود درنتال که امن اکثریت زولوهاست باتوسل به زور، عزم ریشه کن کردن سازمانهای وابسته به کنگره ملی آفریقا کرده است. باندهای اینکاتا به بسیاری از سحلات سیاه پوست نشین تحت کنترل کنگره ملی آفریقا حمله کرده، و اموالشان را آتش زده، سیاتهای کنگره ملی آفریقا را کشته، و بسیاری از آنها را وادار به فرار کرده است. اینکاتا موفق شده است که کنترل بخشی از ناتال را بدست بگیرد.

باید اضافه کرد که برخورد نیروهای کنگره ملی آفریقا نیز چندان دمکراتیک نبوده و این عامل و کار اینکاتا را در منطقه تسهیل کرده است. مردم خیلی اوقات این احساس را دارند که مجبورند یکی از دو نیروی طاقت تحمل را انتخاب کنند. اینکاتا استیاز و نیز دارد که از حمایت پلیس آفریقای جنوبی برخوردار است و علاوه بر این از پیش داوری قبیله ای برای جلب بخشی از زولوها بطرف خود استفاده کرده است.

هدف بوتولزی از گسترش جنگ این است که دولت و کنگره ملی آفریقا، حزب اورامونون یکی از طرفین مذاکره برای ترمیم آئینده آفریقای جنوبی بپذیرند. او خود چندین بار اعلام کرده است که تنها راه پایان دادن به جنگ این است که نلسون ماندلا مستقیما با او مذاکره کند. و اکنون دولکارک رئیس دولت آفریقای جنوبی به نقطه ای رسیده است که از ماندلا تقاضا کرده که ملاقات با بوتولزی را بپذیرد و از سازمان ملل نیز خواسته است که ماندها را به اینکار تشویق کند.

در حالیکه بوتولزی منتظر است همرازم ماندلا را کنگره ملی آفریقا به مذاکرات بپذیرفته شود، این جنگ به او انگان میدهد که نیروهای خود را حفظ کند. شاید این دلیل اصلی جنگ باشد زیرا بوتولزی مطمئن بود که او را در مذاکرات دخالت خواهند داد. بهر حال بنفع دولت نیست که فقط با کنگره ملی آفریقا مذاکره کند و... ماندلا نیز

از پلیس و ارتش یکی هستند فقط آتش بیار محرک بین اینکاتا و کنگره ملی آفریقانیستند. آنها باتوسل به کشتارهای خیابانی، میخوانند این ایده را تقویت کنند که سیاهان و شهرکهدستخوش هرج و مرج کامل هستند و از این طریق ترس سفید پوستان را از پایان رژیم آپارتاید که شروع دوره توحش میدانند افزایش دهند. این کار را از برخی جوانب می توان روایت دیگری از حرکات " سازمان ارتش مخفی " در الجزایر در حدود ۳۰ سال قبل به حساب آورد.

در سالهای آخر ماقبل استقلال الجزایر، در حالی که مذاکرات بین دولت فرانسه و جبهه رهاشیش ملی الجزایر پیش میرفت ، نیروی راست افراطی "سازمان ارتش مخفی" که حمایت پلیس و ارتش را در الجزایر داشت، با اقدام به کشتار شگاف عمیقی را بین ساکنان اروپایی الجزایر و مردم الجزایر ایجاد کرد. هر چند که " سازمان ارتش مخفی " موفق به جلوگیری از استقلال الجزایر نشد ولی همزیستی بین دو بخش نامبرده را ناممکن کرده و تقریباً یک میلیون ونیم اروپاییان ساکن الجزایر (از مجموع ۱۰ میلیون) مجبوره ترک خاک الجزایر شدند.

راست افراطی آفریقای جنوبی دنبال چه هدفی است؟

گروههای راست افراطی آفریقای جنوبی برای ادامه این سیاست قتل و کشتار نیازی به یک هدف سیاسی معقول ندارند. این نیرو ها که از شهروندان عادی سفید پوست (نظامی، فیرنظامی و آزاد پلیس) تشکیل شده اند و با پیش داور کیست نت سیاه پوست که آپارتاید در وجود آنها پرورده ، لبریز هستند. چشم انداز برابری صوری میان سیاهان و سفید هارا همچون خطر سرخپاشی بینند و آماده اند به هر کاری دست بزنند، بدون آنکه حتی از خود سؤال کنند چگونه و در چه راستائی میتوانند روی جریانات جاری تاثیر بگذارند. سازمان ارتش مخفی نیز در زمان خود اسید چندانائی برای جلوگیری از توافق میان حکومت فرانسه و جبهه رهاشیش ملی و مانعت از استقلال الجزایر نداشت. اما این امر مانع از آن نشد که آندکشان آن به کشتار هزاران الجزایر ادامه ندهند

با این همه وقتی استقلال الجزایر اجتناب ناپذیر شد. رهبران سازمان ارتش مخفی اهداف دیگری در برابر خود گذاشتند. این نیرو با از میان بردن هرگونه امکان هرگونه امکان همزیستی میان جمعیت اروپائی الجزایر و بومیان اسید آن برداشت که شار انبوه الجزائریها که منشاء اروپائی داشتند اجبارا به فرانسه برگردند که در عمل نیز همین طور شد. راست افراطی همچنین اسید داشت که این نیرو در فرانسه پایگاهی برای یک حزب توده گبرفاشیستی باشد. حتی اگر فرانسه در الجزایر سیاحت ، راست افراطی هدف دیگری را در خود فرانسه دنبال میکرد. و اگر جریان وقایع به این شکل پیش نرفت دلیل آن عواملی بود که صدتا خارج از کنترل سازمان ارتش مخفی بوده برای اینکه جهان امپریالیستی و از جمله خود فرانسه در دورانی از رونق اقتصادی بسر می بردند که به آنها امکان میداد این جمعیت تازن از راه رسیده را جذب کار و زندگی کند.

راست افراطی آفریقای جنوبی مانند هتای المزارش بدنبال آن نیست که چهار یا پنج ملیون سفید پوست بیک کشور امپریالیستی منتقل کند و از آنها بعنوان پایگاهی برای یک حزب فاشیستی استفاده نماید. فعالین راست افراطی قطعا اسیدوارند مذاکرات جاری میان حکومت و کنگره ملی آفریقای جنوبی را برهم بزنند و بدین ترتیب آپارتاید را حفظ کنند، هر چند که این بانظر رهبرانشان مغایرت داشته باشد. و واقعیت این است که چنین خطری هنوز هم وجود دارد. مانند باارها مطرح کرده است که اگر حکومت نتواند راست افراطی را برسر عقل آورد یا کنترل نماید ، ادامه مذاکرات بخطر خواهد افتاد. با این همه این امر که خود حزب ملی ، حزبی که از سال ۱۹۴۸ در قدرت است و حزبی که آپارتاید را طی بیش از چهار دهه به پیش برده است ، مجبور به تغییر نظر شده حاکی از آن است که بقای رژیم بسیار غیر محتمل است.

طی ۱۵ سال گذشته سیاهپوستان آفریقای جنوبی در جوش و خروش بوده اند. مبارزات آنها ادامه داشته و بوجوب یک بی ثباتی دائمی و نوعی جنگ داخلی پنهان شده است که نیروهای سرکوب رژیم ، یعنی پلیس و ارتش علیرغم قدرت نظامی عظیم شان نتوانسته اند آن رامهار کنند. این شرایط که برای جریان عادی امور سرمایه داری بسیار نامساعد است ، آن عاملی است که بورژوازی آفریقای جنوبی و بورژوازی جهانی را به جستجوی راه حلی برانگیخته است که در پایان دادن به آپارتاید خلاصه میشود.

حکومت دوگلاک و حزب ملی با نام گذاشتن در این راه، به خطر از دست دادن پایگاه توده های شان یعنی آفریقائیهای سفید تن داده اند. بخشی مهمی از آنها اصلا بسوی حزب محافظه کار رفته اند اما مسلم است که حکومت در حال حاضر از سیاست خود عقب نخواهد نشست. همانطور که دوگل از لحظه معینی به بعد نمیتوانست تعهدش به استقلال الجزایر را بازپس گیرد. دوگلاک تلاش خواهد کرد حتی الامکان آرامتر و دافع الوقت بیشتر پیش برود. او تهدید خواهد کرد که مذاکرات را متوقف نماید و خواهد کوشید ضمانت های هر چه بیشتری ته تنها برای بورژوازی بلکه همچنین برای حفظ امتیازات سفیدپوستان بدست آورد. اما او در این امر که بسوی ایجاد یک آفریقای جنوبی بدون آپارتاید حرکت کند کاملا مصمم است. بدون تردید، احتمال اینکه پلیس و ارتش با حمایت راست افراطی ، نظیر ژنرالهای شورشی دوگل در الجزایر، دست بگودتا بزنند منتفی نیست. اما شانس موفقیت چنین اقدامی بسیار کم است. در شرایط کنونی چنین کاری مغایر خواستهای بورژوازی آفریقای جنوبی و امپریالیسم جهانی است.

حزب محافظه کار یعنی نیروی صده سیاسی که راست تر از حزب ملی است ، در حال حاضر پیشنهاد میکند که در برخی مناطق ترانسوال و اورانژ دولتی تماما " متشکل از سفید پوستان تشکیل شود. اولین نکته ای که در باره این پیشنهاد ها باید گفت این است که چنین دولتی شکل جدیدی از آپارتاید خواهد بود که اصل اساسی آن جدائی کامل سیاهان و سفید پوستان است. و طغیان تاریخ در این است که این آخرین شکل آپارتاید که اینک در موضع دفاعی قرار دارد به ایجاد " بانئوستان "

جدیدی ، این بار برای سفید پوستان خواهد شد. اما کنگره ملی آفریقا قطعا نمیتواند چنین پیشنهادی را بپذیرد. علاوه آپارتاید نشان داده است که در طولانی مدت حتی برای خود بورژوازی و سفیدپوستان ستاز نیز کارائی ندارد. اقتصاد سفید نیاز شدیدی به نیروی کار میلیونها سیاهپوست دارد و شرایط ستاز توده سفیدپوست نیز ناشی از کار و استعمار سیاهپوستان است. یک بالتوستان سفید، یعنی چیزی که حرف محافظه کار در نظر دارد، نه تنها به دشواری قابل تصور است ، بلکه بدون تردید آخرین چیزی است که سفید های معمولی میخوانند، زیرا آنها بخوبی میدانند که رفاه و امتیازاتشان که آپارتاید برایشان به ارمغان آورده است ، حاصل وجود یک اکثریت استثنای شده در یک کشور واحد است .

ایجاد یک اسرائیل جدید در آفریقای جنوبی در حال حاضر نه از لحاظ داخلی و نه بلحاظ شرایط خارجی ممکن نیست . رهبران حزب محافظه کار احتیالا همانند رهبران حزب ملی از این امر آگاهند. هدف آنها جدا از جلب ساده رای دهندگان سفید پوست که از سیاست جاری حزب ملی ناامید شده اند ، پیش از آنکه ایجاد چنین دولت سفید پوستی باشد اعمال فشار بر روی مذاکرات است تا از این طریق امتیازات بیشتری برای سفیدپوستان بدست آورده و از این لحاظ استراتژی راست افراطی بر استراتژی خود حکومت منطبق است.

استراتژی حکومت

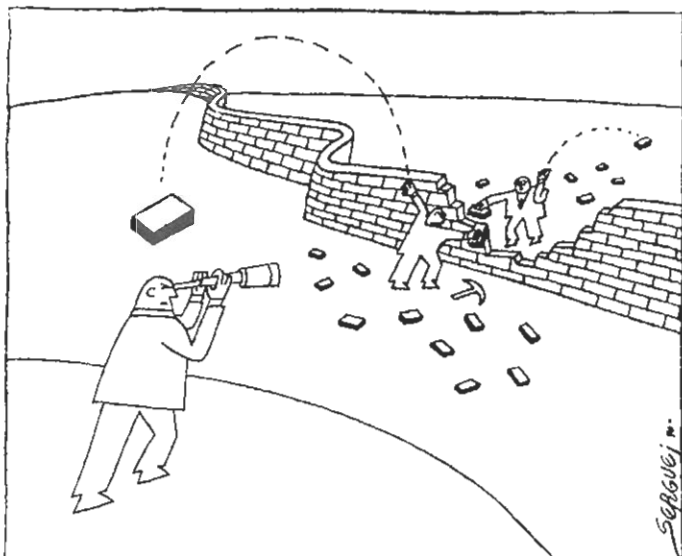
شکلی که آفریقای جنوبی پس از آتار تاید بخود خواهد گرفت هنوز روشن نیست و در این زمینه هنوز اشکال گوناگونی قابل تصور است . راست افراطی هنوز نمیتواند برای شکل دادن نه آینده کشور بنفع خویش بکوشد. از این لحاظ نیز این نیرو میتواند برای حکومت دوگلاک مقید باشد و مورد استفاده آن قرارگیرد، هر چند که این دو در حال حاضر دشمنان سوگند خورده همدیگرند.

پایان آپارتاید الزاما به معنای پایان جدائی قانونی خواهد بود و در این چهارچوب قانونی جدید که برابری رارسا تصریح میکند جامعه سفیدپوستان چه امتیاز عملی ویا حتی حقوقی میتواند حفظ کند ؟ این دقیقا همان چیزی است که حکومت دوگلاک میخواهد بر سر آن با کنگره ملی آفریقا مذاکره کند.

بعنوان نمونه روشن است که اگر قرار باشد مالکیتها دست نخورده باقی بماند - کنگره ملی آفریقا و متحدش حزب کونیست قبلا اعلام کرده اند که حاضرند برنامه ملی کردن پیشنهادی خود را بسیار رفیقتر سازند ویا حتی بخش بزرگی از آن را کنار بگذارند. و اگر سفید ها بتوانند در آفریقای جنوبی بمانند، بورژوازی آفریقای جنوبی در جامعه پس از آپارتاید نیز همچنان متشکل از سفید پوستان خواهد بود. بهر حال وضع اساسا چنین خواهد بود حتی اگر این نیرو و اینجا و آنجا و احتیالا در بخشهای غیر اساسی بپذیرد که منصر پراکنده " تیره تر " یعنی شمار اندکی از ثروتمندان جدید برخاسته از شهرکهای سیاهان به صف او بپیوندند.

مثال دیگر : اگر دستگاه دولتی جدید بویژه ارتش و پلیس دست نخورده باقی ماند ، و حتی اگر این نیرو با پلیس و ارتش متشکل از نیرو های کنگره

شرق - يك سال بعد



مدیران) و چکسلاواکی (توزیع بن خرید سهام میان تمام مردم) برخی بر آنند که کفایت عوامل اقتصادی را آزاد بگذاریم تا بازار بطور تقریباً خودبخود شکل گیرد. بسیاری از مسئولین سیاسی اما باین ارزیابی که قانون جنگل بسرعت خود را اعمال خواهد کرده نگران نتایج تباہ کننده چنین روشی هستند.

رهبران جدید در واقع در همه جا ولی با شرایط متفاوت از یکدیگر به تقویت موقت نقش دولت پرداخته اند که وظیفه اصلی آن ایجاد نهادهای بازار است. سخنان مسئولین اقتصادی اروپای شرقی، ابعاد وظائف پیشروی را بخوبی نشان میدهد. این کشورها باید بطور همزمان یک مجموعه قوانین جدید مربوط به مالکیت رابه تصویب برسانند، بازارهای سرمایه، گاره پول... را شکل دهند و سیاستهای جدیدی در زمینه مالیات و پول را با جرادار آورند، بعنوان نمونه، تمام این کشورها قبل از ایجاد شورای رقابت و اداره و کنترل حسابهای عمومی (بودجه) موسساتی دولتی بوجود آورده اند که مسئول خصوصی گردن نهادهای هستند.

تقویت دولت برای دولت زدایی اقتصاد، تناقضی است که نمیتوان همواره بر آن فائق آمد، بعضیها نگرانند که حکومتهای جدید برای رها شدن از ابزاری که خود بوجود می آورده اند دچار مشکل خواهند شد و این درست یکی از خطرات گذار است: بدون شک تنها یک دولت قوی قادر خواهد بود امر شکل گیری بازار را تسهیل نماید اما دیالکتیک ظریف اینجاست که آیا این دولت باید بطور همزمان شرایط تضعیف و کاهش نقش خود را فراهم آورد؟

خطرات دیگری نیز ظاهر شده اند که خطر انفجار اجتماعی مقدم ترین آنهاست. مردم اروپای شرقی که از آنها خواسته میشود از خود روحیه ابتکار نشان دهند، آیا حاضرند فداکاری جدید، یعنی بی ثباتی و یا از دست دادن گاره، پائین آمدن قدرت خرید، تنزل سطح زندگی و غیره را قبول نمایند؟ هر چند که در شرق زندگی همواره دشوار بوده، اما در عین حال عاداتی را بوجود آورده که ترک آنها گارساده ای نیست.

یکی از روزهای مجارستان میگوید: "قبلا در مرحله ماتراموا حداقل هر یک دقیقه یکبار عبور میکرد

بنابر نوشته آقای دلوهی در روزنامه هرالد تریبون (۲۲ اکتبر) "ما باورشکستگی وسیع و فشار شدید تورم و رشد منفی مواجه خواهیم بود."

اما مجارستان که از قبل در راه لیبرالی پیشروی کرده بود، یک روش گام بگام را در پیش گرفته است. آقای گتورگی ماتولسکی، وزیر مسئول رفرمهای اقتصادی دفتر نخست وزیر مجارستان، توضیح میدهد: وضعیت کمتر فاجعه بار اقتصاد مالکان گذار ضربتی را بمانی داد، او

اضافه میکند که "ما ترجیح میدهم که سیستم کشورمان را با تانگنهای کوچک و بی در پی تغییر دهیم". در حال حاضر اقتصاد مجارستان را کد بوده و نرخ تورم، باربیم تقریبی ۳۰ درصد در سال، ثابت مانده و تعداد بیگاران بسیار محدود است (در صد جمعیت فعال).

این سیاست گام بگام، بنظر متخصصین صندوق بین المللی پول، پنهان کننده بی تحرکی اضطراب آور است. در اینجانبین هنوز رفرمهای ساختاری بطور واقعی بعمل نیامده اند و مسئولین صندوق بین المللی و بانک جهانی، خواهان سرعت بخشیدن سیاست لیبرالیزه کردن و خصوصی کردن و حذف کامل سیستم متمرکز و برنامه ریزی شده و قواعد اداری هستند.

چه نیروئی باید گذار با اقتصاد بازار را هدایت کند؟ در این مورد نیز دو راه حل در مقابل یکدیگر قرار دارند. بعضیها روشهای لیبرالی افراطی را توصیه میکنند: "بگذاریم نیروهای بازار خود این کار را بکنند هر چند ممکن است زیاده رویهایی صورت گیرد". در مقابل دیگران نظیر ژاک آتالی، رئیس بانک اروپائی، برهان میاورند که "بازار نمیتواند بازار را بوجود آورد". این بحث در کشورهای مختلف بویژه در رابطه با خصوصی کردن موسسات، شکل مشخص بخود میگردد. پایان دادن به مالکیت عمومی وسایل تولید و واگذاری مجموعه دارائیهای دولتی به موسسات خصوصی، یعنی عامل کلیدی در انتقال تمام کشورها مسائل عظیمی بوجود آورده است. سؤال اساسی این است که آیا این اقدامات باید توسط بازار انجام گیرد و یا توسط دولت و در نتیجه تقویت موقت دستگاه غول آسای دولتی که هدف امحای آنست، پذیرفته شود؟

در لهستان (خصوصی کردن تجارت خرد) مانند مجارستان (خصوصی کردن خود بخودی با بنگار

رهبران اروپای شرقی که به نحو دمکراتیکی بقدرت رسیده اند، بسرعت در مقابل سهرشته سؤال مشابهی قرار گرفتند: الف - آهنگ گذار به نظام اقتصاد بازار ب - ابزار هدایت گذار، ج - ریسکهای لازم برای تحقق آن.

بسته به وضعیت کشور و حساسیت حاکم بر آن، پاسخ های متفاوتی به این سؤالات داده شده است. هر چند که امروز محیط بین المللی (با توجه به افزایش قیمت نفت، از هم کسبختی شتابنده اقتصاد شوروی و رکود در آمریکا) برای آنها مساعد نیست، با اینهمه آنها همتی دریافته اند که این انتقال کندتر، دشوارتر و درد آور تر از آنستکه پیش بینی میشد. تمامی مسئولین اروپای شرقی: مجارستان و لهستان از مدتی قبل و بلغارستان و رومانی اخیراً، متوجه ضرورت گذار از اقتصاد متمرکز برنامه ریزی شده ای که به ارث برده بودند، به اقتصاد بازار شده اند. اکنون سؤال اینست که این اقدام تجربه نشده تاریخی با چه آهنگی باید انجام گیرد؟ از همان ابتدا دو استراتژی مختلف در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند: گذار ضربتی (در مورد لهستان) و سیاست گام بگام (در مورد مجارستان). تاکنون هیچ یک از این استراتژیها برتری خود را به ظهور نرسانده اند.

آقای بارسلوویچ، وزیر امور مالی لهستان با برنامه ضربتی خود برای مبارزه با تورم و سرو سامان بخشیدن به وضعیت مالی موسسات عمومی - گاز اول ژانویه ۱۹۹۰ مورد اجرا گذاشته شده است. بطور قطع نتایج خیره کننده ای در برخی از زمینه ها - نظیر برقراری نرخ واقعی تبدیل، تثبیت زلوتی (یک دلار برابر ۹۵۰ زلوتی)، کاهش شدید تورم و معتدل کردن حسابهای عمومی و خارجی - بدست آورده است.

اما بهای این اقدامات بسیار بالا بوده است. بطور رسمی قدرت خرید مردم ۴۰ درصد و تولد صنعتی ۳۰ درصد کاهش یافته است.

اما بعقیده متخصصین صندوق بین المللی پول، اقدامات فوق، که توسط مشاور لیبرال دولت لهستان "جفری ساش" پیشنهاد گردیده بود، بار رفرمهای ساختاری همراه نگردیده است.

دولت چکسلاواکی، پس از یکسال بحث حول سیاستی که باید دنبال گردد و پس از آنکه در عمل در زمینه اقتصادی هیچ اقدامی انجام نگرفته است، بنظر میرسد که راه لهستان را در پیش گرفته است. واسلاو کلس، لیبرال افراطی و معاون نخست وزیر، بر سیاست گام بگام گومارک فائق آمده است. بعقیده ولادیمیر دلوهی وزیر اقتصاد چکسلاواکی و یکی از طرفداران گلوسه "بهترین راه فرار گرفتن شتا، پریدن در آب است". در حال حاضر گروه آنها مشغول تهیه برنامه جهش بزرگ به پیش است که قرار است از اول ژانویه به اجرا در آید و مطابق آن قیمت کالاها بجز مواد غذایی وسوخت (آزاد اعلام شود و نرخ تبدیل داخلی برای کورون برقرار شود. در حالیکه در سال ۱۹۹۰ اقتصاد چکسلاواکی، بدون عدم تعادل شدید، به حیات خود ادامه داد، سالی آینده دشوار خواهد بود.

قرچند که اکثر خالی بود ولی بسیار علی و سفید بود. اومی افزاید " امروز ناراضیتی بالا گرفته زیرا شرکت حمل و نقل بوداپست اعلام داشته است که بنظر مقرون بصرفه کردن آن، فاصله رسیدن دو تراموا را زیاد خواهد کرد. مسائل کوچک که بروی هم انباشته میشوند، میتوانند باعث ایجاد مشکلات بزرگ گردند. حکومتها در همه جا به تشکیل صندوق حمایت از قربانیان دوره انتقال (فقرای جدید، بازنفسنگان، بیگاران و...) دست زده اند اما آیا اینگونه حمایتها کافی هستند؟

این مشکلات اقتصادی، حتی اگر موقت نیز باشند، باعث نگرانی و فرار احتمالی مغزها به طرف غرب خواهد شد. این تهدید تنها برای آلمان شرقی صادق نیست، بلکه باعث نگرانی سایر کشورهای منطقه نیز شده است. وبالاخره اینکه آیا مسائل اقتصادی باعث تقویت گرایشهای ناسیونالیستی میشود؟

نقش سرمایه خارجی در باز سازی موضوعی است که از هم اکنون مباحث دافعی را دامن زده است. بطور رسمی تمام مسئولین موافق ورود سرمایه گذاران غربی هستند و خصوصی کردن آنها نیز راه را

برای آنها باز میکند. در تمام کشورها حتی رومانی، شرایط لیبرالی افراطی و بسیار سودمندی به آنها پیشنهاد میشود. جنرال مونتور در مجارستان توانست امتیاز عدم پرداخت مالیات بدست ده سال را بدست آورد و شرکت ژاپنی سوزوکی نیز بدنبال کسب چنین امتیازی است.

باین همه مسائلی که در میان همگاران ولسا (در لهستان)، هاول (در چکسلواکی) و آنتال (مجارستان) مطرح است به این سادگی ها پیش نمی رود. در همه جا احساس اینک میراث ملی و ابتدایترین بخشهای آن به حراج گذاشته شده، توسعه می یابد، احساسی که میتواند در وضعیت بحران اقتصادی و اجتماعی وخیم تر شود وحدت گیرد.

رهبران جدید کشور خود را بطور قطعی بست کدام سازمان جدید اقتصادی هدایت میکنند؟ کاهش نقش دولت و افزایش نقش بازار، اما این اهداف به تنهایی برای بلند پروازیها و آرزوهای همه آنها کافی نیست. در اینچنانیز در واقع چشم اندازهای متفاوتی در حال شکل گیری است. آلمان شرقی سابق، که توسط آلمان غربی حمایت مالی میشود، بسته مدل آلمان غربی یعنی

اقتصاد اجتماعی بازار حرکت میکند. اما در سایر کشورها هنوز اهداف تدقیق نگردیده است. به نظرمیرسد که نزدیکان لیخ ولسا در لهستان مانند برخی از اعضای "گروههای دموکراتیک" (حزب نفست وزیر مجارستان) به سمت یک "سرمایه داری ملی خلقی" (با تعداد سهامداران بسیار زیاد) جلب شده اند.

در چکسلواکی، تعیین کننده خط مشی اقتصادی، واسلاو گلاوس، مدافع سرمایه داری خالص است. او در یک سخنرانی میگوید: "کمانیک بدنبال راه سوسی میان بازار و سوسیالیسم میگردند باید بدانند که این راه به جهان سوم میرسد"

در طوفان اخیر، یکی از این دیکراسی های جدید ممکن است واقعا با حادثه های مواجه شود. باین وجود روشن است که برای هدایت گذار یک رهبر مورد نیاز است و تناقض در اینجاست که شاید امروزه دولت بهترین عامل اجرای این کار باشد.

ترجمه: حمید امیری

"برگرفته از روزنامه لوموند ۸۵ تم نوامبر ۱۹۹۰"

نقد يك توهم و طرح توهمی دیگر

وبالاخره در مورد توهم سوم چه میتوان گفت؟ آیا کارنامه عینی و ملی نهضت آزادی در ابتدای انقلاب جلوه مینماید؟ آیا در ده سال گذشته نهضت آزادی بیکار به صراحت خواهان آزادی زندانیان سیاسی غیر خودی شده است؟ و بررسی باید پرسید که در این عرصه مشخص آیا نظری بی گیرتر بوده یا بازگان؟

در اینجاصحبت بر سر انگار نقش معین وواقعی نهضت آزادی در مبارزه با رژیم نیست بلکه صحبت بر سر این است که آقای خسروی آنچه در اینمورد ابراق میکند که همانطور که خواهد آمد، او صلا نیروهای چپ و دموکرات را بدنباله روی از نهضت آزادی فراخوانده و آنها را زائده و تخته پرش لیبرالهای ایران میگرداند. آقای خسروی بنظهور جا انداختن نظر خود اصرار دارد که "از جمله به این امر باید توجه داشت که مکی سیاسی روزنا و فشار تاکتیکی ما در جهت حمایت فعال از آن نیروهای سیاسی داخل کشور باشد که به نحوی از آنها برای آزادی و دموکراسی و حاکمیت مردم در شرایط بسیار دشوار حفظان و بنا برابری می ریزند". تا اینجای قضیه یعنی حمایت فعال از نیروهای داخل، مورد مخالفت کسی نیست اما نویسنده هنگامیک میخواهد بر این نیروها بطور مشخص اشاره کند تنها نام "جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران" را آورده و باینکه چرخش قل حمایت را به عبوسفدن و هاشنگ عدن تبدیل میکند. او میگوید "توجه ما ضنا باین امر خطوی باشد که نوعی هاشنگی و هم سوئی با خواستهای نیروهای فعال داخلی داشته باشیم تا جنبه نیروهای را که علیه حاکمیت منطقه کنونی مبارزه میکنند تقویت کند و موجبات سر درگسی مردم و چندسگی بپیونده آنها را فراهم نطازد". اکنون این سوال مطرح است که چه کسی باجه کسی باید "مسو" شود. با عبارت دیگر چه کسی باید از برنانه خود کوتاه آمده و آنرا با برنانه دیگر "هاشنگ" گرداند؟ نویسنده پاسخ صریحی

به این سوال نمیدهد اما آنجا که او نهضت آزادی را نیروی "فعال داخلی" میدانند و "ما" را "در خارج از کشور" قرار میدهد، و از آنجا که بدیهی است که "خارج" تنها میتواند پشت جبهه "داخل" باشد، او منطقا باین نتیجه میرسد که "ما" باید پشت جبهه و نیروی خارج از کشور "نیروهای فعال داخلی" یعنی از نظری نهضت آزادی باشیم.

اکنون خواننده بهتر میتواند تلاوت صلی طرح جمهوری خواهان ملی ایران را با طرح آقای خسروی درک کند. اگر یکی درصدد جا انداختن فکر "دیالوگ و گفتگو" با "برخی از طرفداران جمهوری اسلامی" که "گرایش به گشودن فضای باز سیاسی دارند" می باشد، دیگری معتقد است که "تفسیرات و تحولات سیاسی ایران فقط می تواند گام به گام و مرحله به مرحله پیش می رود" و "تا در وهله اول نیروهای سیاسی طرفدار دموکراسی در خارج از حاکمیت اجبارا به آن اضافه نشود، تفسیرات و تحولات بعدی جامعه در مسیر آزادی و تأمین حاکمیت دموکراتیک مردم فرسنگ خواهد بود" و از این رو وظیفه "ما" یعنی نیروهای چپ دموکراتیک این است که با "نیروهای فعال داخل" یعنی "جمعیت دفاع از آزادی و حاکمیت ملت ایران"، که "اقبال آن دارند که به عامل تعیین کننده در سیاست کشور مبدل شوند" "مسو" و "هاشنگ" شویم تا با بقدرت رسیدن آنها "شرایطی فراهم شود که آزادی زندانیان سیاسی و آزادی احزاب و مطبوعات از توهم بواقصیت درآید". در چنین حالتی "شرایط انتقال مسالمت آمیز حالیمت مردم تا حدودی فراهم" خواهد شد.

حال بعهده آقای خسروی است تا توضیح دهد که چگونه چنین طرحی "کافی بمقصود" بوده و "راه گشای اصلی تضادهای موجود" میباشد. در خاتمه با آوریمشود که ایشان در انتقاد خود به جمهوری خواهان ملی ایران بدرستی تاکید میکند که "سه پیچیده تر از آن است که دوستان جمهوری خواهان ملی ما ساده میکنند". و آنچه را که من میتوانم اضافه کنم اینست که طرح ایشان نیز

با شرط بندی بر روی ستاریوی مفروض و گرو گذاشتن آبرو و حیثیت نیروهای چپ و دموکراتیک برای تحقق این ستاریوه خود مصداق ساده کردن بیش از حد مسائل بوده و بر پایه توهمی دیگر بنا شده است و از این رو نمیتواند به هیچ روی بنیان همکاری نیروهای دموکراتیک قرار گیرد.

تصحیح و پرورش

در بخش دوم مصاحبه خانم ها ناطق فدائی (شماره ۶۷) دو اشتباه چاپی وجود دارد که ضمن پرورش از نویسنده محترم و خوانندگان گرامی، بدینوسیله اصلاح می شود.

۱ - صفحه ۱۱، ستون اول: "یک نفر از این گاه های گرمتر از آتش گفت: آمده است که" یک نفر از این گاه های گرم تر از آتش نکست" صحیح است.

۲ - صفحه ۱۲، ستون اول "کتاب آدمیت" آمده است که "کتاب آیت" صحیح است.

همچنین اشتباهات زیر در مقاله "آبادیالکتیک چیزی جز اندیشه حرکت ناپیوسته است؟" ضمن مذر خواهی اصلاح می شود:

۱ - ص ۲۲، ستون دوم: "باتوسل به دیالگ تیک، مارکسیسم از نگاهتیم تشکیل می شود"

۲ - ص ۲۳ - ستون اول، سطر ۲۳: منعکس الخط

۳ - ص ۲۳ - ستون ۲، سطر ۲ و ۱۵: ادراک



توطئه علیه جنبش ملی - دموکراتیک مردم کردستان را محکوم می کنیم

با گذشت هر روز، پیامدهای نگرانی آور قرار و مدارهای پشت پرده دو رژیم حاکم بر ایران و عراق، آشکارتر می شود. بیشترین و نخستین قربانی این معاملات، مردم کرد در ایران و عراق اند. رژیم صدام حسین که از چندی پیش، به منظور هموار کردن راه ساخت و پاخت با حکومت آخوندها، سیاست در تنگنا قرار دادن فعالیت اپوزیسیون ایرانی مقیم عراق را پیش گرفته بود، اینک در پی آشتی با دولت ایران، به تشدید آشکار چنین سیاست ناجوانمردانه ای پرداخته است.

اجبار حزب دموکرات کردستان ایران به تخلیه برخی مناطق استقرار پیشمرگان این حزب در نوار مرزی، بی تردید سرآغاز محدودیت های بیشتر است. دولت صدام حسین که در موضع ضعیفی قرار دارد و پایبند هیچ معیار انسانی نیست، حاضر شده است بتدریج خواسته های جمهوری اسلامی را برآورده سازد.

یادآوری و تأکید این نکته مهم ضرورت دارد که طی ۸ سال جنگ خانمان برانداز، مصیبت های بیشماری متوجه مناطق کردنشین دو کشور گردید. در طی چند سال گذشته جمهوری اسلامی ایران با ادامه گسترش جنگ در کردستان موجب کشتار وسیع مردم بی دفاع گشته است. طبق آمار حزب دموکرات کردستان ایران، بیش از ۵۰ هزار نفر از مردم بیدفاع بسیاری از روستاهای کردستان کشته شده اند. در تمام این مدت، سیاست هر دو رژیم ضدبشماری در جهت تلاش برای بهره گیری از امکانات جنبش ملی کرد در کشور مقابل قرار داشت. علی رغم این وضع دشوار و حساس، رهبری حزب دموکرات کردستان ایران با هوشیاری و دوراندیشی و با توجه به مسئولیت و عواطف میهنی و سیاسی خود در ایران، مانع از آن شد که سرنوشت جنبش ملی - دموکراتیک کرد به سرنوشت جنگ و تخاسم دو رژیم گره بخورد. حزب دموکرات کردستان ایران در طول ۸ سال جنگ و در دشوارترین شرایط، استقلال عمل و اندیشه خود را از دست نداد و همواره از استقلال و تمامیت ارضی ایران در برابر تجاوز عراق دفاع کرد.

اینک رژیم تجاوزگر صدام برای خلاص شدن از بحران خودساخته در خلیج فارس و به امید برخورداری از تسهیلاتی از سوی رژیم جمهوری اسلامی، حاضر است هرگونه امتیازی را به دولت ایران هدیه کند. اولین وجه المصلحه این معامله غیرانسانی، همه نیروهای اپوزیسیون ایرانی مقیم عراق و بویژه مبارزان کرد ایرانی است. تحقق این توطئه، به مبارزه در راه آزادی در ایران ضربه زده و صفوف مبارزان راه دموکراسی و حقوق بشر را تضعیف خواهد کرد.

ما امضاءکنندگان این اعلامیه، از این توطئه مشترک شوم پرده برداشته و انزجار خود را ابراز کرده و قویاً آن را محکوم می کنیم. ما حمایت قاطع خود را از همه مبارزان کرد و بویژه نیروی اصلی رهبری کننده آن، حزب دموکرات کردستان ایران اعلام می کنیم.

مردم آزادی خواه ایران! توطئه علیه حزب دموکرات کردستان ایران، توطئه علیه جنبش آزادی خواهی در سراسر میهن ما است. سکوت در این زمینه را هیچ مصلحت سیاسی توجیه نمی کند. ما یقین داریم که جنبش ملی - دموکراتیک کردستان ایران، با بهره گیری از تجربه های گرانبهای تاریخ خود موفق خواهد شد همراه با سایر نیروهای ترقی خواه و آزادی خواه ایران توطئه های رژیم جمهوری اسلامی و صدام حسین را علیه این جنبش مردمی خنثی سازد. ایجا محدودیت ها و موانع، مبارزه حق طلبانه آنها را در راه تامین دموکراسی در ایران و خودمختاری در کردستان، متوقف نخواهد کرد.

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) سازمان فدائیان خلق ایران حزب دموکراتیک مردم ایران

رفقای نشریه فدائی

باسلام و اظهار قدر دانی از زحمات شما در جهت تبدیل نشریه فدائی به برخورد اندیشه هادر پروسه تکوین نوعی فرهنگ دموکراتیک، محاسبه نشریه فدائی باشخصیتهای ادبی و سیاسی را گامی مهم در جهت روشن شدن مسائل تاریخی، اجتماعی و سیاسی می دانم.

در نشریه شماره ۶۶ و ۶۷ خانم هانا ناطق گفتگویی در رابطه با مسائل اجتماعی و فرهنگی ایران داشته اند که اظهارات ایشان علیرغم در برداشتن بعضی واقعیتها، در بعضی زمینه ها اظهاراتشان قابل تردید و انتقاد است. با اینکه متن گفتگوی ایشان بیشتر در مورد سبیل اجتماعی و فرهنگی سیر می کند، یکباره سیر گفتگوی ایشان به مسئله آذر باجان و آرمینیا می کشد و بدون تجزیه و تحلیل اصولی در این مورد (حداقل مسئله ملی) فتوای تخطئه آذربایجان و در راستای قهرمانان انقلاب مشروطیت، ستارخان و حیدرعلی افغانلو و همزمان قهرمانی ارمنه در فضل و دانش و ترقی را صادر می کنند. گوئی نظریات ایشان تابعی از موضع رسانه های گروهی غرب در مورد وقایع آذر باجان است!

مثلا مطالبه ایشان در مورد نقش آرمینیا در انقلاب مشروطیت که اظهار می دارند اکثریت کمیته انقلاب از ارمنه تشکیل شده بود باید بگویم که برعکس نظر ایشان اکثریت نمایندگان فقطاز متشکل از گرجی ها و آذربایجان بودند (شاید خانم ناطق صاحب ها! ما آرمینیا را نمی دانند) و موتور محرک انقلاب در تبریز خرد نرده های مردم آذر باجان بودند. ثانیاً ستارخان و حیدر عموافغانلو هیچکدام نه مذهبی بااناتیک، بلکه رهبران دموکراتی بی شمار می رفتند که کم و بیش بیانگر نیازات توده های خلق بودند و انتظار نقشی از جانب خودشان امانان (که منزله از همه نوع گجروی و اشتباه است !!) از آنها بیپوده است.

آذربایجان و خلقهای دیگر همیشه بطور سلامت آسیر در کنار هم زیسته اند و اگر در آذربایجان شالی بقول ایشان جنگ ارسنی - آذری به

تحریک روسها روی داده، ایشان بعنوان تاریخ نویس نباید نقش داشناکهای افراطی ارسنی در کشتار زنان و کودکان بی دفاع آذربایجان را چه در وقایع ۱۹۰۵ و چه در وقایع اخیر دافلیق قره باغ از یاد برده باشند و یکطرفه آذربایجان را آلت دست روسها و آرمینیاها مدرن و عالم و دانشمند قلمداد کنند و خودشان بنام یک آذری! حکم مدیونیت آذری ها را به ارسنی ها را صادر کنند! البته غرض از گفته این واقعیتها بوجود آوردن توهم ارسنی یا آذری نیست ولی اگر قرار است واقعیات گفته شوند باید بدون غرض ورزی و مبتنی بر واقعیات باشد.

نکته دیگر مسئله ملی و حقوق ابتدائی تمام خلقهای ایران در جهت داشتن خودمختاری و هویت ملی که از دیدگاه ایشان ساوی تجزیه ایران ویا بقول خودشان از کیسه خلیفه بخشیدن چپ ایران است! بنظر من از ابتدائی ترین حقوق دموکراتیک انسانها، داشتن حق تحصیل بزبان مادری، حفظ و اشاعه هویت ملی و فرهنگی، خودگردانی و تعیین سر نوشت خود است. اشاعه و بالا بردن فرهنگ خلقهای ایران از طریق به مراتب از نقلی شاهنامه و یا ترویج زبان سره فارسی آسانتر و موثرتر است. چون اولاً ایرانی بودن مترادف با فارسی بودن نیست، ثانیاً "یوآشیدن زبان و ادبیات و فرهنگ خلقهای غیر فارس در ایران یکی از ضروریات حیاتی تکوین فرهنگی متمدنی، غنی و رنگارنگ است. خانم ناطق بدرستی سخن از وطن، غیرت ملی و استقلال می زنند ولی بعنوان مورخ و پژوهشگر یادشان رفته که ایشان بعنوان آذری زبانی دارند که همراه با ۲۰ میلیون هموطن دیگرشان حتی اجازه چاپ یک ورق روزنامه هم بهشان داده نمی شود. اینکه ۹۰ درصد آذربایجان در ایران نمی توانند به زبان خود بنویسند، اینکه به آذربایجان بیشتر سعدی و ناصر خسرو را شناسانده اند تا نسیمی و وصولی و نظامی و واحدو صابر، ایشان اهمیت زبان فارسی را در احیای فرهنگ ایرانی در همه آثار خود قیید میکنند ولی وقتی نوبت زبان مادری خودشان میرسد سکوت میکنند، نکند زبان آذر باجانی ضد فرهنگ است !! و یا شاید ترس ایشان از



تکوروبسیتهای شاهالهی است که آذربایجان و زبانشان را از بقایای مغول در ایران معرفی کنند! امروزه نقش شعور ملی در ارتقاء شعور سیاسی و اجتماعی مردم غیر قابل تردید است و وظیفه روشنفکران ما نه تخطئه و سرکوب آن به بهانه تسامح ارضی، انتر ناسیونالیسم و غیره بلکه تقویت و ترویج آن بعنوان یکی از ارکان نهادی دموکراسی برای بردن آگاهی و فرهنگ در میان توده های خلق است.

در ایران فردا شعور فرهنگی و ملی مردم ایران باید فراتر از شعور نژادپرستانه شاه ساخته و با شعور مذهبی و توتالیتر شیخ ساخته باشد. در کنار مبارزه با فرهنگ ارتجاعی و توتالیتر مذهبی، همزمان باید با شعور فرهنگی شاه ساخته که مضمون آن افسانه برتری جویی نژاد ایرانی و آریایی ویا علم کردن کورش و داریوش ویا اغراق گویی در مورد چنین وچنان بودن ایرانیهاست مبارزه کرد. واقعیت این است که ۶۰ درصد مردم ما بیسواد هستند و آه و ناله برای به اصطلاح رویای ایران کوروش و داریوش، نه تنهادردی رادوا نخواهد کرد بلکه حد راه زایش و تکامل فرهنگی نوین خواهد شد. ■

ک. آراز

حق اشتراک نشریه "فدایی" برای کشورهای اروپایی، سالانه معادل ۱۸۰ فرانک فرانسه، شش ماهه معادل ۹۰ فرانک فرانسه و برای سایر کشورها به ترتیب معادل ۲۲۰ و ۱۱۰ فرانک است. تقاضای اشتراک خود را همراه با حق اشتراک به آدرس فرانسه و حساب بانکی زیر ارسال دارید.

M. IRAJ
CCP: 2002776-L PARIS
LA SOURCE

KAR BOX 7082
S.17107 SOLNA
SWEDEN سوئد

P.O. BOX 226
LONDON N.1 1YN
ENGLAND انگلستان

Mme MARYAM
BP 22.94320 THIAIS
FRANCE فرانسه

H.FEDAI P.T. Nr 3431
1000 BERLIN 30
W. GERMANY آلمان غربی

خاموشی اخوان و مطبوعات

مرگ ناگهانی و دور از انتظار مهدی اخوان ثالث که چند روز پس از مرگ دکتر خانلری اتفاق افتاد، بیشتر مطبوعات و رسانه های هگانی فارسی زبان راه واکنش واداشت. نگاهی به مطالب و مقالاتی که در این زمینه انتشار یافته حکایت از آن دارند که تقریباً همه مطبوعات عمومی معتقدند که مرگ این دو تن ضایعه ای برای جامعه ادب و فرهنگ ایران بوده است، مگر روزنامه جمهوری اسلامی که عقیده دارد دست کم یکی از نویسندگان چنین عقیده دارد که مرگ ایشان اهیتی نداشته است.

(به نقل از "دنیای سخن" شماره ۳۴)